

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

چهارم

اوضاع اجتماعی افغانستان در دوره تجزیه وتقسیم

تجزیه وتقسیم افغانستان از اوایل قرن شانزدهم تا نصف اول قرن هژدهم دو صد وچندسال در ولایات غربی کشور ودو صد وچهل وچندسال در ولایات‌شرقی وشمالی افغانستان بطول کشید. این‌مدت تقریبا دونیم قرنه، قعر وقلب دوره جدید تاریخ اروپاست که درطی آن دنیای کهنه هزار ساله قرون وسطی بجهان نوینی در غرب مبدل میگردید. برافتادن فیودالیزم وریشه گرفتن سرمایه داری با استقراردولت های مرکزی، ترقیات صنعتی وعلمی، کشف راه های بحری وبنادر افریقا وهند و امریکا، رنسانس صنعتی وادبی اروپا، اصلاحات مذهبی، آزادی عقیده، فرمان نانت، مشروطیت انگلیس، توجه علمای اقتصادی راجع به‌مسایل ثروت وکار وصنعت و تجارت ومالیات، تحقیق ومطالعه حکما وفلاسفه در تشکیلات سیاسی، وبالاخره مبارزه برضد قدرت مطلقه دولت فیودالی، برضد عدم مساوات حقوقی وآزادی، وطلب‌حکومات ملی ـ همه محصول تکامل اقتصادی وعلمی همین دوره درمغرب زمین است ، که بالاخره راه را برای انقلاب کبیر فرانسه واعلام «حقوق بشر» باز نمود .

در حالیکه افغانستان دراین دوره دولت مرکزی وآزادی ملی خودرا بااقتصادیات نسبتا منکشف وزراعت وتجارت وسیع از دست داد. دیگر مکتب هرات وانکشاف صنعتی وادبی او وجود نداشت. مراکز اقتصادی وفرهنگی افغانستان متلاشا شده، شهر ها روبه انحطاط وتنزل نهاده بود . عسکر کشی وجنگ های دول سه‌گانه در داخل افغانستان بزراعت وآبیاری وصنایع کشور ضربات سخت وارد کرد . تجارت سرتاسری افغانستان دیگر وجود نداشت وتحمیلات سنگین وسه جانبه گمرکی بازار های داخلی را کساد ساخته، وعواید مال التجاره ترانزیتی هم بیشتر به‌جیب دولت صفوی میریخت. همچنین مدارس واستادان باموقوفات آن وموسسات خیریه ازبین رفته بود . چون مرکز مشوقی وجود نداشت اگر دانشمند وهنروری پیدا میشد هم بیشتر به هندوستان مامون ومجلل جذب میگردید. از قبیل : بایزید پورانی هروی، سلطان علی اوبهی ، عارف کابلی، عبدالصمد بدخشی، محمد صالح بدخشی، یاری هروی، ویکتای بلخی دربخارا . آتشی قندهاری، ارزانی، امانی کابلی، الله‌یار بلخی، باقی باالله کابلی، بنائی کابلی، بیکسی غزنوی، جهانگیر هروی ، تاش محمد قندزی، حسام الدین بدخشی، خواجه حسن استاد فیضی، سباغری هروی، کاهی کابلی، ملا شاه بدخشی، شیدای بلخی، صبوحی بدخشی، صبوحی کابلی، نیازی بدخشی ، عبدالرزاق مدرس کابلی، عزت هروی ، عشقی کابلی، عوض محمدبلخی ، عیانی‌کابلی، غیوری کابلی، فاضل کابلی، فخری هروی، میرفخرالدین میمنه‌گی، فصیحه هروی، فیاض هروی، فیضی بلخی، کامل بدخشی، کمالی شبرغانی، لعلی بدخشی، بدعی بدخشی، میرکلان هروی، میرك هروی ، نعمت‌اله هروی ، هدایت بدخشی وغیره در هندوستان .

فرقی که بین دربار های هندوایران بود دانشمندان وهنروران افغانستان رابه کثرت در هندوستان جلب مینمود، زیراهند خریدار بی‌تعصب وجواد دانش وهنربود،

چنانیکه قاضی محمد اسلم هراتی وقتیکه به‌هند رفت اعزاز شد وقاضی ومقرر گردید وشاه جهان این مرد فاضل را مساوی وزنش ششهزار وپنجصد طلا بخشید. درحالیکه حاکم ایران امیرخان درهرات، آگهی هروی شاعر را به‌سبب انتقاد وهجوی که‌کرده بود دست وزبان ببرید. همچنان عمال دولت ایرانی عبدالرحیم شاعر هوتکی را در ایران تبعید نمودند .

این است که دیگر کاشفی ، جامی، علیشیر وبهزادی در افغانستان پیدانشد. ادبیات وتصوف اسلامی هم بیشتر به‌ابتذال گرائید. نظم دری دراین دوره گرچه زیر تاثیر سبك هند قرار گرفت ولی هیچ شاعر زبر دستی دراین سبك در افغانستان‌پیدا نشد چنانیکه هیچ عالم مشهوری هم بوجود نیامد. اما ادب پشتو در تحت شرایط خاصی تشکل‌کرد وپیش رفت، درنثر مکتب بایزید روشان وملادرویزه ودرنظم مکتب خوشحال خان بمیان آمد، وبعد ها شعرای دیگری چون حمید ، رحمن بابا، عبدالقادر خټك وکاظم شیدا وغیره ظهور نمودند، درهمین دوره بودکه بایزید روشان برای زبان پشتو رسم الخطی وضع نمود . تعلیم وتربیه نیز انسجام وهم آهنگی خودرا از دست داد وشعار تربیت، «هرچه پیش آمد خوش آمد» بود .

در طول این دوره هیچ شهر وقصبه ویانهر وبند آب جدیدی در افغانستان‌تعمیر نگردید، وآنچه هم از سابق بود بتدریج وآهسته‌گی روی به‌تنزل وانحطاط نهاد. زیرا حکام خارجی که مراکز معین درخارج افغانستان داشتند احتیاج برای انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان احساس نمیکردند وهم مسئولیتی ازاین جنبه درنزد دربار های خود نداشتند. وظیفه اساسی آنها در افغانستان تقسیم شده، فقط حفظ راه های ارتباط ، اخذ مالیات ومصارف اداره ونظام ازمردم، وسرکوب کردن هرگونه قیام وآزادی خواهی ملی بود. لهذا درطی دونیم قرن به‌استثنای دوسه مدرسه در بلخ، مقداری آبادی درشهر مذهبی مشهد، وچند رباط نظامی درسر راه حملات دولت ازبکیه در ولایت شمال مغربی کشور ، وچند باغ ومسجد برای استراحت پادشاهان بابری هندوستان در کابل و قندهار - دیگر هیچ نوع آبادی مهمی در افغانستان بوجود نیامد. عمرانات مشهور این دوره عبارت است از مسجد گدری وچهار چته وترمیم بالاحصار وباغ بابر درکابل، باغ استالف در کوهدامن ، باغ نمله بین‌کابل وجلال‌آباد، چهل زینه درجوار شهر قدیم قندهار وچند بقعهٔ مزارات. البته قلعه های نظامی درتمام تخارستان وبلخ وجوزجان وفاریاب ومیمنه وهرات وقندهار وکابل و پشاور، بغرض اقامت حاکم وافسر دولت اشغال گر، ودفاع دربرابر مهاجم، ترمیم‌و محافظه میشد. درحالیکه شهرهای بخارا، اصفهان، اگره، ودهلی درهمین دوره معمور ومشهور گردید .

روی همرفته دوره دونیم قرنه تجزیه وتقسیم افغانستان نه‌اینکه دوره تعطیل سیر تکاملی تمدن افغانستان بود، بلکه دوره تنزل وانحطاط مادی ومعنوی کشور بشمار آمد. مردم افغانستان دراین دوره روابط خود را بین‌هم درجهات اربعه کشور ازدست دادند وخطر انحلال پیش‌آمد. زیرا تجزیه وتقسیم سه جانبه به‌منزلت مرض سل مزمن ودامنه داری بود که به آهسته گی وتدریج هویت ووحدت واستقلال ملی‌را به‌تحلیل میبرد .

دراین دوره حکام وافسران دول سه‌گانه در داخل حصار ها میزیستند وقشون

ایشان در داخل شهر ها زندگی میکردند، مراتع غنی مخصوص سواره نظام ورمه های مواشی ایشان بود وباغ هاتفرجگاه آنان. این‌حکام وافسران در داخل افغانستان‌دست آزادی داشتند وهر نوعیکه میخواستند حکمرانی مینمودند. توده های مردم ودهقانان زحمت‌کش ،جبور بودند حکام وقشون اشغال گر را تغذیه نمایند ومصارف اردو و اداره را بپردازند. هیچ کسی در افغانستان نمیتوانست در مقابل حواله عوارض و مالیات گوناگون وتکالیف بیگار وغیره صدای خودرا بلندکند زیرا قانون ومقام مرافعه طلبی وجود نداشت واگر بود درفاصله های دور ودربار های ایران وهندوستان بود و رسیدن به‌آنجا ازتوان مردم خارج بود. همچنین مبارزات مسلح زیر خطر سرکوبی شدیدی قرار داشت زیرا هر سمتی از افغانستان مقابل بایك دولت منظم بود وقیام مردم هربار باآتش اردو نابود ساخته میشد، خصوصا که در پهلوی اداره واردوی اشغال گرقسمت بزرگ فیودالهای سازش کار داخلی استاده بودند، این ها برای تصاحب اراضی خوبتر ووسیع تر وبرای ادامه نفوذ خود درمحل با خارجی های اشغال گر ساخته رتبه وزمین وپول میگرفتند وواسطه حواله وحصول مالیات وعوارض وبیگار ازمردم، برای حکومت‌های خارجی بودند وهم حکومت محل را در دست‌داشتند. پس مردم ازپیکار بادو قوه خارجی وداخلی کوفته شده بودند. قشر روحانی نیز در طول دوره تجزیه وتقسیم کشور آهی نکشیدند وقدمی برای آزادی ونجات وطن بر نداشتند خصوصا که دول خارجی مقام معنوی ومنافع مادی بزرگان این طایفه راتامین مینمودند .

از جمله قوای سه‌گانه اشغال گر در افغانستان، اداره دولت ازبکی نسبتا ساده‌تر وکم خرج‌تر بود، فرمان فرمای عمومی باسپاهی دربلخ مقیم وحکام او درعلاقه های شمال کشور بود وباشی داشته مالیات میگرفتند وهم در ادای باج واطاعت بدولت ماورالنهر غالبا بنامی اکتفا میکردند. تشکیلات نظامی وقضائی وامور مالی شان‌ساده وکاغذ بازی ودفتر داری کم وابتدائی بود، تشکیلات دولتی ازبك ها عبارت بود ازیکنفر قوش بیگی (درعوض صدراعظم) ، یکنفر دیوان بیگی (وزیر مالیه) قاضی کلان درراس قوای عدالی (توقسبا وپروانچی) وتوپچی باشی بحیث سپهسالار . «رئیس اعلم» هم امور احتساب ونظمیه شهررا در دست داشت. اجراآت امور واحکام حقوقی وغیره بیشتر شفاهی و وابسته دولب پادشاه وعمال بزرگ بود، این مامورین حکومت‌معاشی ازطرف دولت نداشته وبحساب مردم زندگی میکردند. مالیات هم طور دلخواه حکام علاقه ها ازمردم گرفته میشد. بعلاوه فرق فاحش بین استیلای دولت ازبك بااستیلای دولت های هند وایران در افغانستان این بود که ازبك ها دل به‌افغانستان بستند و بتدریج از حالت استیلائی بشکل مهاجرت واقامت دائمی در افغانستان درآمدند،لهذا بامردمان محلی آمیزش واختلاط نمودند وبالاخره از ماورالنهر منفك شده وجزء ملت افغانستان قرار گرفتند، در حالیکه دولت های ایران وهند حصص متصرفه خود را در افغانستان باقوت عسکری از فاصله های دوری اداره میکردند .

دولت ایران تا دوگوش در پیچیدگی میان تهی اداری غرق بود و چون خود اختلافات مذهبی رابمیان آورده‌بود، برای تامین ولایات متصرفه در افغانستان بقوه عسکری اتکا میکرد، این دولت بیست هزار عسکر درهرات وولایات شمال مغرب افغانستان و ۲۰ هزار عسکر درشهر قندهار متمرکز ساخته بود، مصارف این‌همه

بردوش ملت افغانستان بود وبعلاوه مصرف تجمل پرستی آنانرا نیز بایستی مردم میپرداخت، حکام وافسران دولت ایران بواسطه رفتار ناهنجار وغیر هوشیارانه‌زودتر و بیشتر از دولت ماوراالنهر طرف تنفر وکینه مردم درهرات وقندهار قرار گرفتند .

اما اداره دولت بابری هند در افغانستان نسبت بدول ماوراالنهر وایران، طول وتفصیل بیشتری داشت: متصرفات حداعظمی این دولت در افغانستان موسوم به‌صوبه بدخشان ، صوبه قندهار، صوبه‌بلخ وصوبه‌کابل بود، گرچه این تشکیل دائمی نبود زیرا بلخ بزودی تحت اداره حکومت ازبکیه قرار گرفت وبعدها بدخشان استقلال داخلی خودرا تامین نمود قندهار نیز بالاخره از طرف دولت صفوی (مثل هرات و مشهد) اشغال گردید، وتنها صوبه کابلستان تاقرن هژدهم در دست بابری هندوستان باقیماند. صوبه کابل ۲۰ «تومان» داشت وهرتومان مجموعهٔ از قصبات بود، صوبه کابل بواحد های ذیل منقسم میشد: تومان پشاور وبگرام، تومان ننگرهار ولغمان، تومان مندراور (محل اتصال رودخانه های الیشنگ والنگار که به‌چغه سرای وکنر میرسد) ، تومان چرخ ولوگر، تومان السا (تگاو) ، تومان بنگش (مسکن مهمند، خلیل، افریدی، ختك وغیره) ، تومان گردیز، تومان زابل (غزنین ونواحی آن) ، تومان غوربند، تومان ضحاك وبامیان وغیره .

مالیات صوبه بدخشان سالانه «۴۰ ملیون دام» مالیات سالانه صوبه قندهار شصت ملیون دام بود، صوبه قندهار شامل علاقه های ذیل بود: دوکی، پشنگ، شال، مستونگ (بلوچستان) ، قلات، هزاره، تیرین، گرمسیر، زمینداور، کشك نخود و غیره . مالیات سالانه صوبه بلخ هشتاد ملیون دام میشد. البته صوبه های بدخشان وقندهار بین امرای محلی ودولت های هند وماوراالنهر وصفوی دست بدست میگشت. مالیات سالانه صوبه کابل یکصد وشصت ملیون دام بود که از آنجمله مالیات شهر کابل دوازده ملیون وهشتصد هزار دام مساوی دوملیون سکهٔ نقرئین یك مثقال‌شهرخی بود. مالیات سالانه شهر قندهار «۵۲۷ تومان نقد» (هژده دینار نقد مساوی یك‌تومان وهرتومان مساوی هشتصد دام) و۳۵ هزار ویکصد وبیست خروار غله، یکتعداد اسپ وگوسفند، ویکمقدار روغن وبرنج‌آرد وغله بودکه بحساب مالیات‌گرفته میشد، چنانیکه مالیات تومان قندهار شامل «۴۶ هزار گوسفند، ۴۵ اسپ وچند هزار خروار غله» بود وهم‌مقداری‌سواره وپیاده‌بدولت تحویل‌میداد. روی‌همرفته‌مجموع این‌مالیات‌مذکوره متعلق زمان دولت ظهیر الدین بابر تازمان اکبر جلال الدین بوده است درحالیکه‌مالیات سالیانه ولایات هرات ، مرو، مشهد ونیشاپور وسیستان (که در دست دولت صفوی بود) داخل این حساب نیست .

شهر کابل تادوره سلطنت جلال الدین اکبر هنوز مضرب مسکوکات طلائی بود اما دردیگر شهر ها تنها نقره ومس سکه زده میشد، درعهد شاه جهان تمام قلمرو او در ۲۲ صوبه تقسیم میشدکه ازآن جمله چهار صوبه آن در افغانستان بود، روی همرفته در ذیل ۲۲ صوبه مذکور تنها در ٤ صوبه آن که یکی از آن کابل بود طلاسکه زده میشد. مجموع مالیات این ۲۲ صوبه درزمان شاه جهان بالغ بر «هشت ارب و هشتاد کرور دام» میشد، یعنی «هشت ملیارد وهشتصد ملیون دام» اجزای یك واحد دام «جیتل» بود، بیست وپنج جیتل مساوی یك دام میشد. یك دام بحساب امروزه هند مساوی پنج پائی ویك خمس پائی کم وبه‌این صورت پنج دام مساوی دوآنه

میشود .

هر صوبه توسط یکنفر والی باعنوان «صوبه‌دار» اداره میشد که امور ملکی و نظامی را در دست داشت، درمعیت این صوبه‌دار مامورین متعدد ذیل اجرای وظیفه مینمودند: کومکی (معاون ویاافسر قوت الظهر) قلعه دار (درقلعه ها) ، تعینات (افسر دائمی) ، فوجدار (قوماندان یك علاقه) کوتوال (درشهر ها) تهانه دار (محافظسرحد) تیولدار (فیودالی که اراضی مزروعه در اقطاع خود داشته وحاکم همان منطقه‌محسوب میشد) واقعه نویس (مامور علنی ضبط احوالات و واقعات) هرکاره (جاسوس مخفی) مراتب ومناصب مامورین دولتی اعم ازملکی ونظامی بحساب «هزاری» تصنیف ومطابق آن معاش دادو میشد، این منصبها از «ده‌باشی» شروع وبه «ده هزاری» ختم میشد وبین این دو ٦٤ رتبه دیگر قرار داشت، یك مامور ده هزاری هفتصد اسپ، دوصد فیل، دوصد حیوان باربر وسه‌صد ارابه مقرری داشت و ماهانه شصت هزار روپیه معاش میگرفت. معاش ومصرف صوبه کابل (درزمان شاه جهان) سالانه «۱۲۰ ملیون دام» یعنی سه چهارم عایدات سالانه کابلستان بود (۱) روزیکه علیمردان خان صوبه‌دار سابق کابل در هندوستان بمرد ده‌ملیون روپیه نقد وجنس به‌میراث گذاشت که‌نصف آنرا شاه جهان گرفت. دولت هند درتمول واسراف وتجمل وراحت طلبی دربین تمام دول آسیای وسطی ممتاز بود :

تخت سلطنتی که درقرن هفدهم نیشیمن گاه سلاطین بابری هند بود درطی‌هفت سال بطول سه ، عرض دونیم، وارتفاع شش گز ساخته شده، یکهزار «توله» طلا وبه قیمت هشت ملیون روپیه «جواهر» دران بکار رفته‌بود، شاه جهان دریك روزیکه‌خوش بود به «داراشکوه» پسر خود ده ملیون روپیه نقد وبقیمت یك ملیون وچهارصد هزار روپیه سر پیچ، جیغه، کمربند، خنجر وبازوبند همه جواهر نشان باصد اسپ‌سواری بخشید، حاصلات سالانه جاگیر این پسر اوهم به‌تنهائی ۲۱ ملیون وهفتصد پنجاه هزار روپیه بود، سربلند خان صوبه‌دار کابلستان در زمان «فرخ سیر» روزی «۲۰ ملیون روپیه جایداد» انعام گرفت. اشراف درباری ومامورین عالی رتبه، لباس نازك وابریشمی میپوشیدند وزیور وجواهر درسر وبازو وگردن میبستند، در مجالس‌شان از بادکشها باد زده شده ازعطر پاشهای طلائی ومرصع گلاب پاشیده میشد، زنان میرقصیدند ومردان میسرائیدند ، دروقت رفتن ازاین جا به‌آنجا هم دربین تخت روان (پالکی) مینشستند ومردانی آنرا میکشیدند .

---

(۱) ـ تاریخ افغانستان در عهد گورگانی هند طبع ۱۳٤۱ کابل .

پنجم

مبارزات آزادی خواهی مردم افغانستان در جبهه شرق

در طول دوره تجزیه وتقسیم افغانستان، ولایات شمالی وشمال مشرقی افغانستان (بلخ وتخار وبدخشان) در تحت اداره حکام ازبکی وتیموری ومحلی، بتدریج شکل محلی واستقلال بخود گرفته از تابعیت مستقیم دولت های ماورالنهر هندوستان خارج شدند واین روش صبغهٔ ملی داشت ومیتوانست آرامش داخلی این مناطق را تامین نماید. واما درولایات غربی وجنوبی کشور سیطرهٔ دولت صفوی ایران توسط حکومات نظامی واردوی نیرومندی حفظ میگردید، زیرا برسایر عوامل محرکه قیام مردم برضد تسلط صفوی ، تعصب منهبی افزوده بود، دولت صفوی قیام هرات و مقاومت اندخوی وقندهار ومستونگ (بلوچستان) را درکمال شدت باکشتار های دسته جمعي وتاراج خاموش نمود. واز آن بعدتاقرن هژدهم توانست باچنین سیاست، از مبارزات آزادی خواهانه مردم جلوگیری کند، خصوصا که قبایل نیرومند غلجائی و ابدالی قندهار درسر تصاحب اراضی علاقه های قلات از دیرزمان باهم منازعه داشته واین تنازع شکل خصومت ورقابت میراثي بخود گرفته بود، واین زمینه مساعدی برای تضعیف قوای مدافع ملی ودوام سلطه خارجي مهیا مینمود .

اما اراده مردم بغرض دفع ضرر وجلب منفعت مثل «ماده وقوت» غیر قابل‌انعدام بود، وگر درجائی مخفی یانابود ساخته میشد، در جای دیگر ظهور وتبارز مینمود، در اجتماع افغانستان چنین بود ومبارزات مردم در ولایات شرقی کشور جای خالی‌مبارزات سایر ولایات راگرفت، این حرکت ملی تازه که ازقرن شانزدهم در شرق کشور آغاز گردید تاقرن هفدهم دوام نمود وگرچه در حصول مقصد (آزادی مملکت از سلطه‌اجانب) ناکام گردید اما توانست مصدر حرکت دیگری در قرن هژدهم درجنوب افغانستان گردیده وملت را بمقصد اصلی نایل گرداند. این جنبش های بزرگ برهبری عناصر تازه دم پشتو زبان افغانستان آغاز شد. اینان از وقتیکه تاریخ بیاد میدهد درشرق افغانستان وجبال سلیمان اقامت داشتند وبتدریج درچهار جانب منتشر گردیده و بالاخره سرزمین «پشتونخوای» کنونی راتشکیل کردند. علی‌الرغم صدها نام قبیلوی، نام عمومی پشتو زبانان «پشتون وپشتانه = پختون وپختانه» است اینکه پشتوزبانان خودرا من حیث المجموع پشتون وپشتانه یاپختون وپختانه میخوانند دلیلی است بر قدامت این نام نسبت بنام «افغان» وهمین نام پشتانه وپختانه است که درهندوستان قرن چهاردهم به‌کلمه «پتهان» تحریف گردید، زیرا افغان ها درمرحله اول بیشتر در معمورهٔ شهر «پتنه» اقامت‌اختیارکرده وازطرف هندی‌ها «پتهان» خوانده شدند واین تحریف بعدها بدست دانشمندان استعماری بهانه‌ئی داد تابغرض تامین منافع‌سیاسی خود وایجاد تفرقه دربین مردم مدنظر، پتهان وافغان را دوعنصر جداگانه بشمردند. واما نام «افغان» که ازقرن دهم در نوشته های مولفین افغانستان چون مولف مجهول حدود العالم من المشرق الی المغرب، ابوریحان، فردوسی بیهقی، منهاج السراج و و غیره درمورد قسمتی از پشتو زبانان افغانستان آنروز ذکر گردیده وعتبی درتاریخ

یمینی آنرا معرب نام «اوغان» میشمارد ـ هم‌یك نام قدیمی است که‌بانام «اپاگان» مذکور در «ریگویدای هند» مطابقت مینماید. نام «اوغان» بعد از تعریب هم بکلی ازبین نرفته واز طرف بعضی نویسندگان قرن چهاردهم ـ چون مولفین ظفرنامه وملفوظات تیموری ومطلع السعدین ـ ذکر گردیده است .

اما نام «افغان» که تاقرن چهاردهم ازطرف نویسندگ , چون الفی وفرشته وابن بطوطه درمورد قبیله یاقبایلی از پشتو زبانان ذکر میگردید بعدها بیشتر ووسیع‌تر و ادبی شده میرفت تاجائیکه علی الرغم تصور آن پشتو زبانانی که در اوایل این‌نام را برخود تحمیلی از دیگران میدانستند، خود نویسندگان پشتو زبان در آثار خویش این نام رابکار بردند، از آنجمله بود خانجهان لودی (متوفی در ۱۶۳۰) نام «افغان» تا قرن هژدهم آنقدر وسعت یافته بودکه احمدشاه ابدالی درکتیبهٔ عمارت حاجی خانه خود واقع در حجاز نوشت که : (درانی وغیر درانی هرافغانی که باشد ...) دراین‌جا ازکلمه غیر درانی مطلب ازسایر قبایل پشتو زبان بود، یعنی تاقرن هژدهم «افغان» نام عمومی پشتو زبانان مملکت قرار گرفته بود وتاقرن نزدهم وسعت آن بجائی رسید که نام عمومی مردم افغانستان ـ اعم ازدری زبانان وترکی زبانان وغیره ـ شناخته شد. چنانیکه نام «افغان» در طول هشتصد سال وسعت نهائی حاصل کرد همچنان مسکن اصلی پشتو زبانان که کوه های سلیمان ونواحی آن بود ازقرن سیزدهم تاقرن نزدهم در طی ششصد سال ازیك «افغانستان» کوچك ومحدود بنواحی جبال سلیمان، بیك افغانستان وسیع تری که شامل تمام ولایات شرقی کشور بود توسیع حدود نمود .

درقرن سیزدهم‌اولین نویسندهٔ که‌ازنام افغانستان ذکرمیکند، سیفی‌هروی مولف تاریخ‌هرات است‌که چنین میگوید: اولجایتوخان، خطهٔ‌هرات‌تااقصی افغانستان‌وحداموی به‌سلطان‌غیاث‌الدین کرت‌محفوظ‌نمود. درقرن‌چهاردهم‌عبدالرزاق‌نویسندهٔ مطلع‌السعدین چنین مینویسد : ذکر توجه صاحبقران (امیر تیمور گورگان) به‌سیستان وقندهار و افغانستان . آنگاه از علاقه های فراه ، بست، قندهار، تخت سلیمان وغیره نام میبرد. ازاین نوشته واضح میشود که‌تاعهد مولف ، قندهار هم جزء افغانستان نبوده و همان تخت سلیمان ونواحی آن افغانستان نامیده میشد. در قرن شانزدهم امین احمد رازی در جغرافیای هفت اقلیم خود حدود کابل را چنین تعین میکند : شرقی کابل، پشاور ولغمانات وبعضی ولایات هند است، وغربی او کوهستان است وقوم تکودری وهزاره آنجا سکونت دارند، شمالی آن قندز واندراب است وکوه هندوکش فاصل، جنوبش فرمل وبفرد افغانستان است .

جغرافیه نویس دیگر قرن نزدهم مرتضی حسین بلگرامی حدود سیستان را در حدیقته الاقالیم چنین تعریف میکند : سیستان ولایت است که حدودش از خراسان و کرمان تاغزنین واطراف افغانستان است . در همین قرن نزدهم بودکه درنامه جوابیه لارد اکلند وایسرای هندوستان، مورخ ۱۶ـ اگست ۱۸۳۸ ، به‌عنوان شاه شجاع‌الملك پادشاه فراری وغیر قانونی افغانستان (بعد از عهدنامه سه جانبهٔ لاهور بین شاه شجاع مخلوع ورنجیت سنگ پادشاه پنجاب ودولت هند انگلیسی) برای باراول‌نام «افغانستان» در عوض اسم «خراسان» ذکر گردید، بدین ترتیب : «اخلاص گزین را به‌خوشی ورغبت ماالاکلام، این معنی منظور است که در میان «صاحبان» (یعنی‌انگلیسی ها) ومردم ولایت «افغانستان» چه از سپاه وچه از رعیت، بدون مرضی‌وصلاح انخلاصهٔ

خاندان عز وعلی، امری بوقوع نیاید .» این جملات در جواب ماده سوم پیشنهاد دو گانه شاه شجاع نوشته شده بود . در حالیکه شاه شجاع در مقدمه کتاب «واقعات» خود در عوض افغانستان همان نام تاریخی و عمومی «خراسان» را ذکر کرده است . متعاقبا انگلیسی ها که در زیر نقاب شاه شجاع به‌قندهار مسلط شدند، بمعاهده‌دیگری در ۷ می ۱۸۳۹ به‌شاه شجاع تحمیل کردند که در دوماده آن اسم «افغانستان» بجای نام «خراسان» مذکور گردید، ماده سوم چنین میگوید : «... شاه محتشم الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را ازقوم واهل فرنگ، درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلك نخواهند کرد، وکسیرا ازاهل فرنگ اجازت استقامت به «ملك افغانستان» بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس اعطا نخواهند فرمود.» (هکذا درماده چهارم) . ازاین تاریخ به‌بعد نام رسمی کشور «افغانستان» قرار گرفت .

در هر حال پشتوزبانان افغانستان که تاقرن‌دهم درنواحی‌جبال سلیمان‌میزیستند درطی دورهٔ فیودالیزم افغانستان ، انکشاف اجتماعی ایشان بشکل ناموتوازن وناهم آهنگی صورت گرفته است ، اینها که درصدها قبیله خورد وبزرگ منقسم بودند بسیار دیرتر وآهسته تر قدم بمرحلهٔ فیودالیزم گذاشتند و نسبت به سایر دره‌ها و وادی ها وشهر های افغانستان استحکام فیودالیزم در بین آنان پسانتر بمیان آمد در حالیکه رشد مناسبات فیودالی افغانستان از قرون اولیه میلادی به تدریج شکل و صورت گرفته ودر قرن های هفده وهژده به‌منتهای عروج خود رسید. اما دربین‌مردم مناطق کوهستانی تخت سلیمان تامدت های طولانی مناسبات قبیلوی پایدار بوده عمدتا نظام اجتماعی قبایل پشتو زبان افغانستان مشخصات دوگانهٔ ذیل داشت: یکی طریق زندگی قبیلوی ودیگر جنبه انکشاف مناسبات فیودالی. مگر مناسبات فیودالی هم به درجات مختلف ونا هم‌آهنگ دریکجا ضعیف وتحت الشعاع قانون قبیلوی، ودر جای دیگر قوی‌تر بود، دراین جا ها به‌بسیار آهسته‌گی جرگه های قبیلوی در دست اقتدار «خان ها» می‌افتاد؛ در حالیکه در بعضی قبایل دیگر جرگه ها مثل سابق حیات قبیله‌را اداره میکرد. «جرگه‌ها» اصلا یك «سازمان طائفوی» بودکه درمجامع بدوی برای حل وفصل امور طایفه وقبیله (بدون دولت ومرکزیت) متشکل میشود ، وهنوز هم پین‌عدهٔ از قبایل قسما معمول است. البته متناسب ومتوازی بار شد فیودالیزم، جرگه هانیز از حالت ساده ابتدائی که شکل خالص مشورتی ریش‌سفیدان قبیله را داشت، بیك شورای اشرافی و فیودالی منطقه یاقبیله تبدیل شده رفت حتی از قرن نزدهم به‌بعد دولت های افغانستان هم تشکیل این جرگه هارا (روی مسایل مهم) از سر گرفتند، مگر این جرگه‌ها نماینده فیودال وملاك وروحانی ، وانتصابی از طرف حکومت های وقت بودند، نه‌نمایندهٔ مردم زارع ودهقان وپیشه‌ور وطبقه متوسط شهری .

از قرن دهم به‌بعد پشتون ها دوش بدوش سایر مردم افغانستان درمقابل خارجی هاجنگیده اند، در قرن های یازدهم ودوازدهم ، مهاجرت قبایل پشتون دراطراف و جوانب کوه‌های سلیمان آغاز میشود. این مهاجرت ها با «ده نشینی» شدن در مناطق تازه توام بود ودراقتصاد شان «زراعت» نقشی بزرگی بازی کرد، زراعت هم بیشتر بدست عناصر غیر پشتو زبان انجام میگرفت، مهمترین این مهاجرت ها از طرف قبایل غلجائی وابدالی ، یوسف زائی و وزیری، افریدی وختك، مهمند وشنوار،

ارکزائی و کاکر وده‌ها قبیله دیگر بعمل‌آمد، ودر قرن چهاردهم دامنه مهاجرت درداخل وخارج توسعه اختیار کرد. در قرن پانزدهم قبیله «لودی» وده‌ها قبیله دیگر به‌هند رسید وقبیله بزرگ یوسف زائی که در قرن چهاردهم بنواحی کابل آمده بود ازخیبر گذشته وارد پشاور شد این مهاجرین در استیلا برئراضی جدید قسما اهالی سابق مناطق را اخراج، وقسما در تحت تابعیت خود به امور زراعت وامیداشتند.

در قرن شانزدهم قبایل بسیاری شروع به «مساکن شدن» در سر زمین های اطراف خود نمودند، یوسف زائی‌هامناطق کوهستانی شمال‌پشاور، قبیله «مروت»علاقه «بنو» را بدست آوردند وبعد ها قبایل دیگر تمام اراضی سواحل راست دریای سند را بتدریج محل بود وباش خود قرار دادند واز قرن هفدهم تاقرن هژدهم قبایل بزرگ غلجائی وابدالی درمناطق زابلستان وقندهار کسب قوت واقتدار نمودند.

مهاجرت قبایل پشتو زبان افغانستان منحصر در داخل کشور نی، بلکه در ماورای دریای سند به‌ملتان وپنجاب وهند متوسط هم رسید ولودیانه وروهلکندبشکل مسکن دائمی پشتون ها درآمد، از آنجمله عدهٔ ازقبیلهٔ بریچ در ولایت «کترا» درتاریخ سیاسی هند سهیم شد واینان که بنام «روهیله» یعنی مردمان کوهسار درهند نامیده شدند، ولایت ایشان هم «روهل کند» نام گرفت، ودر قرن هژدهم در آبادانی وداشتن مردان لایق مشهور گردید. انکشاف علاقه کترا (مرادآباد، بداون وبریلی وغیره) در عهد پشتون‌های روهیله (قرن هژدهم) ازنظر اقتصادی بجائی رسید که مالیات سالانه آن به‌سه ملیون ونه‌صد هزار روپیه هندی بالغ شد و این مقدار در آن دوره ازیك علاقه خورد ،دلیل آبادی وعمران آن‌منطقه بود. همچنین مردم «بنگش» شهر «فرخ‌آباد» را بنا نمودند ومثل روهیله ها درسیاست وآبادی علاقه ونشیمن گاه خود شهرت یافتند، در شهر های مراد آباد، رام‌پور، فرخ آباد، محمدآباد، شمس آباد، بهوج‌پور، قایم گنج وچندین گنج دیگرکه اکثر آباد کرده روهیله ها وبنگش ها است، تاورود انگلیس یادگار های عمرانی ایشان واز جمله کتابخانه نفیس «حافظ رحمت خان» موجود بود، ملك روهلکند که نسبتا کشور کوچك در شمال مغرب علاقه اوده بود آنقدر درسایه کار وکوشش افغان هاآباد گردیدکه آنرا «جنت هند» میخواندند. پشتو زبانان در اداره دولت واردوی نظامی هندوستان هم مقام ممتازی حاصل کردند، وتا گسترش وتحکیم حکومت انگلیس درهند این اهمیت مقام ایشان باقیماند.

درطی این ایام تاقرن هژدهم قسمتی از پشتو زبانان افغانستان ازمرحله کوچی گری ومالداری خالص عبور وداخل مرحله زراعتی وشهر نشینی گردیده ودرخط سیر تکاملی فیودالیزم براه افتاده بودند، این جریان جدید زندگی اجتماعی زمینه را برای تشکیل وبوجود آمدن «دولت» فیودالی مساعد وآماده میساخت خصوصا که فشار تسلط دولت خارجی روح مبارزه ملی را برضد استیلا گردن قبلا تقویت کرده وعلی الرغم ضدیت های داخلی فیودالها وتعصبات عشیره‌وی، رشته اتحاد واتفاق بین‌قبایل را درمقابل سیطرهٔ خارجی محکمتر ساخته میرفت.

البته این انکشاف اجتماعی دربین تمام قبایل هم‌آهنگ ومتوازی نبود، مثلا در قرن پانزدهم قبیله «لودی» توانائی آنرا داشت که در خارج افغانستان در مملکت هند دولتی تشکیل نماید که تاقرن شانزدهم (۱۴۵۰ - ۱۵۲۶) بطور منظمی عمر نمود. متعاقبا درهمین قرن (۱۵۴۰ - ۱۵۵۶) دولت «سوری» به‌قیادت شیر شاه مشهور در هندوستان تشکیل گردید. همچنین در داخل افغانستان (شرق کشور) در قرن هفدهم

حکومت فیودالی کوچکی از طرف قبیله ختك تشکیل گردید و متعاقبا قبایل غلجائی وابدالی درجنوب وغرب، این کار را درقالب وسیع تری نمودند. تااین وقت مناسبات فیودالی راه خودرا دربین قسمتی ازقبایل پشتون ـ ولو بابطائت وکندی ـ بازکرده ودر بعضی از قبایل «جرگه های عشیره‌وی» آله دست اقتدار وتمول «خان ها» قرار گرفته بود. ازدیگر طرف زبان پشتو تاقرن شانزدهم آنقدر انکشاف کرده بود که شاعری چون خوشحالخان ونویسندهٔ چون بایزید روشان در دامان خود میپرورید.
در حالیکه هنوز دربین صدها قبیله مستقل نظام اجتماعی قبیلوی برقرار بود وقبایل وزیری ویوسف زائی وغیره تااین اواخر زیر چنین نظام قبیلوی و «جرگه های مختار» زندگی میکرده‌اند، واستقلال قبایل بواسطه چنین جرگه‌ها حفظ میگردید و نظام قبیله برحیات اجتماعی حکم بود. این بسیار پسانتر بودکه انتساب به‌منطقه، بعضاجای‌اتکاء به قبیله راگرفت.

جنبش مردم برهبری روشانیان :

سیر نامتوازن وبی آهنگ اجتماعی سبب شدکه اختلافات طبقاتی شدید بین پشتو زبانان کشور بمیان آید، خصوصا که قبایل پیشرفته و «فیودالی شده» درصدد بودند اراضی عمومی متعلق به‌قبیله را تصاحب، ونظام فیودالی را تطبیق کنند، این است که جنبش نوین از طرف مردم برضد قبایل بالا دست فیودالی در قرن شانزدهم بوجود آمد، وسلسله «روشانی» در سراین جنبش قرار گرفت ودر سایه مذهب برهبری آن پرداخت. این مبارزات طبقاتی داخلی با مبارزه آزادی خواهانه ملی بر ضد سیطره وتسلط دولت خارجی هندوستان در کابل وپشاور یکجا شد واز قرن شانزده تاقرن هفدهم طول کشید. اما بالاخره دولت بابری هندوستان باپول وسیاست درسایه اتحاد با روحانیون وخان های داخلی این نهضت راسرکوب نمود، واز همه بیشتر ملادرویزه ننگرهاری (مولف تذکرة الابرار والا شرار) دراین سرکوبی هموطنان حصه بزرگ تبلیغاتی داشت و بواسطه زبان وقلم در زیر نقاب مذهب، از پا ننشست وخستگی احساس نکرد تا این‌نهضت خاموش نشد واو بایزید رازیر ضربات تکفیر وتوهین وتحقیر قرار داد.
جنبش روشانیان‌تنها نبود وبا مبارزات آزادی خواهانه سایر مردم بدرقه‌میشد، وروش شدید دولت بابری هندنیز عکس العمل ومبارزات مردم را شدید ترمیساخت، ازهمان آغاز قرن شانزدهم هنگامیکه بابر در کابلستان مستحکم شد در سال ۱۵۰۷ با سپاه قوی برسر خلجیان زابلستان تاخت وبعد از کشتار نفوس تقریبا تمام رمه های مواشی را که دها هزار گوسفند میشد به تاراج برد، سال دیگر (۱۵۰۸) مهمند های خیبر که‌تسلط بابر را مخالف منافع وعایدات خود ـ از درك اخذ حق العبور کاروان ها ازدره خیبر ـ میدانستند، با بابر درآویختند وجنگ های متعددی نمودند، در۱۵۱۸ یوسف زائی‌ها عین روش مهمندها را درباره بابرعملی ساختند ولی سه هزار کشته وعدهٔ بسیاری اسیر دادند. بابر برای آنکه در قشونکشی به‌هند از عقب خود مامون باشد بادختر منصور خان یکی ازخان های یوسف زائی‌نکاح نمود وموقتا مطمئن گردید.
بعداز آنکه دولت بابری درهندوستان تشکیل گردید، در اواسط قرن شانزدهم

بایزید انصاری معروف به‌پیر روشن پسر شیخ عبداله انصاری از اخلاف شیخ سراج الدین انصاری ومتولد درشهر جلندر پنجاب ـ مرکز دسته جات وجنبش مخالف دولت بابری گردید، این شخص از ساکنین «کانیکورم» و مرد متصوف ومتقی وصاحب‌طریقه مخصوص مذهبی ودارای تصانیف مذهبی (چون حالنامه وخیرالبیان وغیره) درزبان های دری وپشتو وعربی بود، اوکه دریکی از مسافرت های خود در قندهار به‌چشم سر دید که سپاهیان بیرام‌خان والی دولت هند زنی را ازگیسوان به آسیا بسته و همی چرخانند، چنان متاثر گردید که تازنده بود این‌خاطره تلخ را فراموش نکرد. بایزید در مشرق افغانستان برخاست ودست به تشکیلات ابتدائی زد، او پیروان و دسته‌جات مسلح جمع وخزانه‌ئی برای مصرف جمعیت وکمک برای ناتوانان قوم‌تاسیس کرد، چون او در لباس تصوف و مذهب بود، بیشتر طرف استقبال عده بسیاری ازمردم قرار گرفت، قبیله بزرگ یوسف زائی هم تادیهٔ عشر وخراج سالانه را بخزانه بایزید پذیرفت .

بایزید درکتاب «مخزن الاسلام» خود چنین نوشت: لشکر فراهم می‌آورم تاهند رامسخرکنم ،هرکس‌اسپی دارد بیاید ،دارائی‌اکبرپادشاه‌ازماست .درویزه‌ازقول‌بایزیـــــد با چنین احساساتی برضد دولت بابری هند اعلام جهاد داد وتاپشاور نفوذ کرد، حاکم بابری کابل توانست بایزید را اسیر نماید ولی بایزید بعد از چندی رهائی یافته واز کابل به‌شرق برگشت، او در علاقه «تیراه» مرکز اختیار نمود وچند هزار سوار وپیاده فراهم کرد وبه‌جلال آباد هجوم نمود. بایزید که قبلا توسط تبلیغ‌مردم‌را برضدتسلط بابری ها تحریک کرده بود، خود میدانست که هجوم او در جلال‌آباد نمیتواند عامل سقوط امپراتوری مقتدر هندوستان گردد، ولی میخواست دربرابر چشم مردم عملا راه آزادی از سلطه خارجی را بامبارزه نشان دهد وخودش را در راه آزادی قربان کند،همین طور شد، محسن خان والی کابل برخاست ودر میدان جنگ شنوار درسال ۱۵۷۹ بایزید را بکشت. وبایزید در «اشتنغر» پشاور دفن گردید.

مردم سخت تکان خوردند و ۲۰ هزار پیاده و ۵هزار سواره بغرض رزم بادشمن در دور جلال الدین پسر وجانشین بایزید حلقه بستند، اتباع جلال‌الدین، حاکم بابری پشاور «حامد خان بخاری» رابکشتند، وخود جلال الدین در ۱۵۸۵ در کوهستان خیبر باقشون اعزامی اکبرجلال الدین پادشاه هند جنگهای متعددی نمود، مردمان‌مهمند وغوریه خیل ویوسف زائی دراین جنگها که دوسال طول کشید درصف مبارزین قرار داشتند، اخیرا قشون هند بقیادت کنورمان سنگ وخواجه شمس الدین خافی وزین خان کوکه، جلال الدین را مغلوب ودر سوات وباجور تعقیب نمودند، واز قبایل‌افریدی وارکزائی گروگان گرفتند ، اما جلال الدین بدست نیفتاد وقبیله یوسف زائی به مقاومت خود دوام‌داد.فعلا غلبه مردم پراگنده دریک قسمت افغانستان تقسیم شده وبی مرکز ، بردولت هند متحمل نبود ولی این مبارزین توانستند روح مبارزه ملی را برضد اجنبی در نفوس ملت بدمند وهم راه‌های ارتباط دولت هند را باکابلستان قطع کنند. بعد از چهار سال جلال الدین باز پیدا شد وجنگ های داره (دهاره یاگوریلانی) را درمقابل هند ازسر گرفت،در ۱۵۹۱ سپاه هند به‌سرداری جعفر بیگ وآصف خان وقاسم خان توانست دریکی ازاین جنگ ها خانواده جلال الدین را بابرادرانش واحد علی وکمال الدین اسیر نماید، همچنین دولت هند توانست بواسطه پول فیودال های

محلي را بافقها برضد جلال الدين ومبارزين ملي برانگيزد، در راس اين دسته ارتجاعي ملك حمزه اكوزائي وملا درويزه ننگرهاري قرار داشت‌كه باشمشير وقلم‌كار مينمودند، حمزه ودولت هند در جنگ آخري جلال الدين رامغلوب نمودند ودلازاكها ومهمند هاي مفبون شده برادرانش شيخ عمر وخيرالدين ونورالدين را بكشتند . بزرگترين جنگ هاي آزادي خواهان ودولت هند درسال ۱۵۹۲ در نواح باجور بودكه چهل هزارسپاهي امپراتوري باراجا بيربل ازبين رفت وراه هند باكابل مسدود شد، چندين سال ديگر دولت هند باقوه نظامي كوشيد تاراه خيبررا باز نگهدارد. مبارزين وجلال الدين در ۱۵۹۸ بر غزنين بتاختند، ودر جنگي كه باقواي هندي غزنين واقع شد، جلال الدين زخمي ومتعاقبا كشته شد، سر اين مرد را بريدند وبدربار هند فرستادند .

احداد برادرزاده جلال الدين در جاي عم‌نشست وبرهبري مبارزين پرداخت، او توانست درسال ۱٦۱۰ بكابل بتازد وباقشون دولت هند درآويزد، متعاقبا او در كوهساران چرخ لوگر مركز گرفت ودر ۱٦۱٤ باهجوم سپاه بابري مقابل شده سه هزار نفر تلفات داد وبه‌قندهار رفت وبعد از مدتي برگشت ودر ۱٦۱۸ باسپاه دشمن بجنگيد ومتحمل تلفات گرديد وبه كوهساران شرق كشيد. در ۱٦۲۵ قواي احداد در كوهسار «تيراه» مورد هجوم قواي دولت هند قرار گرفت وخود احداد كشته شد، سر او رانيز بريدند وبدربار هند فرستادند. مركز او قلعه «واغر» بدست دشمن افتاد و خاندانش به‌كوه متواري گرديدند، تنها يكدخترش موفق بفرار نگرديد و هنگاميكه سپاهي دشمن آهنگ گرفتنش نمود چادر پيش چشم كشيد وخودش را ازفراز قلعه به‌پائين افكند وهلاك شد ولي تسليم دشمن نگرديد .

عبدالقادر پسر احداد بعدازمرگ پدر رهبري مبارزين را بدست گرفت ودر ۱٦۲۷ سپاه اعزامي شاه جهان را درهم شكست. عبدالقادر در ۱٦۲۸ در پشاور به قواي مجاهد ديگر برهبري كمال الدين پيوست. ولي هردو از قواي دشمن شكست خوردند وپشاور بدست نظاميان شاه جهان افتاد. عبدالقادر در ۱٦۳٤ توسط سعيد خان حاكم شاه جهان دست از مقاومت كشيد وبدربار هند رفت ودوسال بعد (۱٦۳٦) همدرانجا بمرد .

كريمداد جانشين عبدالقادر خواست ازهمه پيشتر باملكان اركزئي وافريدي كه درخدمت دولت بودند تصفيه حساب نمايد، ولي سپاه هند پيش دستي كرده مركز كريمداد را اشغال وخودش را اسير وبفرمان شاه جهان درپشاور اعدام كردند. از اين بعد جانشين ورهبر ورزيدهٔ از خاندان مجاهد روشنيان نماند، زيرا مكرر افراد اين خانواده به‌اسارت دولت هند رفته واطفال شان تحت نظر هند بار آمده وبه‌تدريج در دولت بابري هند تحليل شده‌بودند. به‌اين صورت مبارزات شصت ساله روشنيان براي ۳۰ سال ديگر خاموش گرديد . ولي در ۱٦٦٦ دونفر مبارز ديگر «اخند چالاك ختك» و «باكوخان يوسف زائي»مجددا رهبري‌مبارزين پرچم جهاد برافراشتند وباقشون اورنگزيب رزم هاي سختي نمودند، اما اين فداكاري هم بشدت سركوب گرديد. همچنين قيام مردم برهبري «ايمل خان» از سرزمين افريدي دربرابر دولت هند باهمه فداكاري هائي كه نمودند وبر والي بابري كابل (محمد امين) در ۱٦٦۸ غلبه كردند، درآخر سركوب شد .

جنبش مردم برهبری خوشحال خان ختک :

آخرین قوه مبارزین زیر رهبری شاعر مشهور وسردار جنگی خوشحال جمع شدند واز ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۰ باقشون اورنگزیب چندین بار دست وپنجه نرم کردند. واین قوه مبارز در جنگ «تاتره» اردوی چهل هزاری دشمن را تار ومار نمودند، و در جنگ «دوابه» قوماندان هندی را بکشتند، همچنین در جنگ های «نوشهره» و «گنداب» و «خانج» قشون دشمن را بکوفتند. مگر بازهم شکست خورده وپسران خوشحال خان (عبدالقادر واشرف) و نواسه هایش (کاظم‌شیدا وعلیخان) درهندوستان تبعید شدند وهمدرانجا جان سپردند. خوشحال آن مبارز پیر وناکام به‌عمر ۷۸سالگی در ۱۶۹۱ در وطن خود (کوهستان ختک) چشم از جهان پوشید، آخرین سخن او این بود: «مرا درجائی دفن‌کنید که سایه دشمن برخاکم نیفتد.»

به این ترتیب مبارزات آزادی خواهانه مردم که در شرق افغانستان برضد استیلای دولت بابری‌هند ، بلوقفعها از اوایل قرن شانزدهم آغاز یافته بود تا اواخر قرن هفدهم ادامه داشت. گرچه این فداکاری های طولانی شکست خورد ولی در بوجود آوردن مبارزات آینده برضد استیلا گران خارجی تاثیر عظیمی داشت. از دیگر طرف مبارزات مردم در جنوب وغرب افغانستان (قندهار وهرات) در قرن هژدهم توانست شکست مجاهدات مردم را در شرق افغانستان تلافی کند .

ششم

قیام ومبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان در جبهه جنوب

وتاسیس دولت هوتکی در قندهار

تحکیم وادامه سیادت دولت صفوی ایران در ولایت قندهار، مخصوصا برمبنای سیاست «القای نفاق» قرار داشت. چون بزرگترین قوای مردم درآن ولایت مشتمل برقبایل غلجائی وابدالی بود لهذا توجه بیشتر دولت ایران به‌سوی ایشان معطوف میگردید. قطع نظر ازآنکه میان این قبایل در سر تصرف اراضی - در اطراف قلات- منازعات دامنه داری واقع شده واینك شکل خصومت میراثی وعنعنه وی کسب کرده بود، فیودالهای قبیله هم درسر حصول جاه وریاست محلی برضد همدیگر مقابله میکردند. این رقابت روسا وخان ها منحصر به‌این نبود که‌غلجائی وابدالی را بگردن همدیگر اندازند بلکه در‌بین قبیله خودشان نیز این آتش مشتعل بود وهرخانی رقیب خودرا بهرنوعی که میتوانست از بین میبرد، این است که حکام صفوی برای گرم نگهداشتن این آتش داخلی یکی را امتیازات میداد وبگردن دیگری می انداخت وهرکه را مخالف اغراض دولت ایران میدانست سرکوب میکرد. چنانکه حکام بابری نیز عین این عمل راتکرار مینمودند. خاندان سلطان ملخی توخی رئیس قبیله غلجائی درمناطق قلات تا قرن نزدهم فرمان اعزازی اورنگزیب پادشاه هندوستان را افتخرا نگهداشته بود، ملك حسین وشیرخان دونفر خان های قبایل ابدالی ارغسان وشهر صفا‌هم یکی از دولت صفوی منشور ولقب «مرزاه» بااسپ یراق مکلل ، ودیگر لقب «شهزاده» وخلعت فاخر از دولت بابری هندوستان حاصل کرده بودند وبه طرفداری دولت های مذکور دربین قبیله خود فعالیت ومابین خود ضدیت و رقابت مینمودند .

درهر حال بعد از آنکه شاه حسین صفوی درسال ۱۶۹٤ پادشاه ایران شد، گرگین خان شورش طلب گرجستانی را که مغلوب سپاه صفوی ومسلمان شده بود به حکومت قندهار اعزام نمود. این شخص یك گارد محافظ قوی گرجستانی و ۲۰ هزار عسکر ایرانی در تحت فرمان خود داشت ووقتیکه در قندهار رسید باشدت وعصبانیت حکومت نمود، اوکه میدانست دولت بابری هند ضعیف گردیده وبرعکس سابق نمیتواند خان های غلجائی ویا ابدالی زابرضد ایران بخود جلب نماید لهذا لزومی برای مدارا باخان های محلی نمیدید ، خصوصا که دولتخان ابدالی (جد احمد شاه بابا) قبلا رقیب دیگر خود حیات سلطان ابدالی را از صحنه رانده وبه‌مهاجرت‌مجبوری در ملتان واداشته واکنون خود خان مقتدر قبیله ابدالی بود که برای حفظ خود مختاری داخلی قبیله در برابر مداخله حاکم صفوی مقاومت مینمود. لهذا گرگین در صدد انقراض قطعی قبیله ابدالی برآمد وخواست برعکس حکام گذشته که بیشتر به‌خان های ابدالی علی الرغم خان های غلجائی تکیه میکردند، او به قبیله غلجائی اتکاء کند و ابدالی ها را از پا درآورد. این است که بواسطه اعزام قشون قلعه دولت‌خان ابدالی‌را درشهر صفا محضره وخودش را با پسر بزرگش نظرمحمد خان‌دستگیر واعدام‌نمود. اما دو پسر دیگرش رستم‌خان‌وزمان‌خان‌موفق‌بفرار شده‌در ارغسان‌قبیله‌ابدالی‌را‌پناه‌گاه‌خود

قرار دادند. گرگین خواست این‌دونفر را نیزازبین بردارد پس پیشنهاد کرد که ریاست قبیله وی رستمرا درعوض پدرش رسما تصدیق میکند بشرطیکه او برادر خورد خودزمان خان رابه‌گروگان بدهد. رستم پذیرفت وزمان‌خان رافرستاد. گرگین زمان خان را درکرمان فرستاد که آنجا نظر بند باشد زیرا گرگین حاکم قندهار وکرمان و هم اسما هنوز حاکم گرجستان بود .

از آن بعد گرگین چندی بارستم مدارا کرد تامطمئن گردد آنوقت او را به‌بهانه کاری بخواست وفورا اعدام نمود، متعاقبا باسر نیزه تمام ابدالی های مربوط بدولت خان را ازعلاقه ارغسان اخراج ودر اراضی بین گرشك وفراه تبعید نمود واراضی متعلق به‌ابدالی های مذکوررا به‌غلجائی‌ها داد. ابدالی‌ها مجبورا در دشت های‌شورابك وفراه به‌مالداری مشغول شدندوقسما درولایت هرات تاحدوداسفزار پراگنده گردیدند. گرگین درعوض باغلجائی ها روش بهتر نمود وخان های ایشان رابه خود نزدیکتر ساخت وبقوت ورقابت آنان باابدالی ها اعتماد نمود، معهذا غلجائی ها به‌تدریج‌شدیدا مخالف سلطهٔ ایران در قندهار گردیدند. در چنین وقتی مردی از قبیله غلجائی برهبری مردم وارد صحنه سیاست گردید وبعدها معلوم شد او مردیست دارای ذکاء واراده قوی. این شخص آزادی خواه ووطن پرست همان میرویس خان مشهور است .

میرویس هوتکی (۱۷۰۹ - ۱۷۱۵) :

میرویس پسر شاه عالم (یکی ازخان های قبیله هوتکی غلجائی) و متولد درسال ۱۶۷۳ است، مادرش «نازو» دختر یکی ازخان های عشیره توخی بود، میرویس سه برادر داشت بنام های میر عبدالعزیز ومیریحیی وعبدالقادر ودو پسر بنام میرمحمود ومیرحسین ، زن میرویس دختر جعفرخان از قبیله سدوزائی ابدالی بود . میرویس در محیط شهری قندهار رشد کرد ودر آن زمان که مالداری وزراعت در بین پشتو زبانان افغانستان عمومی تر بود، شهر قندهار از نظر صنعت وتجارت وپیشه وری وفرهنگ رونق داشت ، ونسبت به‌فقر وعسرت زندگی مردمان کوهستان شرق، مردم جنوب نسبتا مرفه تر بودند، وقندهار که درسرراه تجارتی بین‌هند وایران قرار داشت برای تشکیل یك دولت ملی مساعدتر بود. میرویس در چنین محیطی علی الرغم عنعنهٔقبیلوی فیودالی‌شخصا به‌تجارت مشغول‌گردید وجزء طبقه‌متوسط شهری‌قرار گرفت در حالیکه روابط خانی وقبیلوی او باشراف عشایر همچنان محفوظ بود .

میرویس‌ازنزدیك شاهداستبدادوظلم وتبعیض حکومت‌خارجی‌نسبت‌به هموطنانش گردید، وهم ازراه تجارت درك نمود که چگونه عایدات سرشار مال‌التجاره ترانزیتی در جیب بیگانه میریزد وچگونه مردم وطنی مجبورند که فقط به حیث کارگران تجار بیگانه در آیند وراه های تجارتی را پاسبانی نمایند، همچنین او میدید که‌بایست مردم از دست مزد خود ۲۰ هزارعسکر خارجی را تغذیه وبرای سرکوبی خود تقویه نمایند وعلاوه بار تکبر وتبعیض حکام ایرانی را بذلت اسارت وعدم مساوات بکشند . او میدانست که اگر نفاق قبایل ازبین برخیزد وقوای براگنده ومشتت قوم جمع شود، تسلط خارجی منهدم وملت از زنجیر تحکیم غیر نجات میابد، لهذا در پی آن شدکه‌این وظیفه بزرگ را انجام دهد. برای چنین کاری بعلاوه شهرت عمومی، وجلب عمومی و اعتماد عمومی نیز لازم بود، خان های قبایل اورا قبلا میشناختند ودر ردیف خود

میدانستند ، مردم شهری روش شریفانه وخیر خواهانه اورا به‌چشم سردیده بودند وبه‌او اعتماد داشتند، چیزیکه باقیمانده بود آزادی عمل بود واین در برابر مراقبت یك حکومت نظامی میسر نبود. پس میرویس بادشمن از در دوستی داخل شد وگرگین را باصحبت ومشورت وخدمت درراه جمع آوری مالیات از قبایل سرکش ونظم امور اداری، بخود جلب ومتکی ساخت تاجائیکه گرگین در هیچ عمل تازه‌ئی بدون مشوره او اقدام نمیکرد. این لیاقت وکفایت میرویس سبب شد تاگرگین او را بمقام «کلانتری شهر» مقرر نمود واین رتبه درآن زمان وظایف ریاست بلدیه وانتظام شهری را دربر میگرفت. میرویس در داخل این وظیفه اعتماد مردم را حاصل نمود ودر جمهور امور بین مردم وحکومت وسیط قرار گرفت ودر عین حال باخان های قبایلی ارتباط صمیمی و غم شریکی خود راحفظ نمود خصوصا که او داماد ابدالی هابوده وطرف تنفرایشان نبود .

مردم که از ظلم وتجاوز حکومت بجان رسیده بودند در صدد چاره جوئی برآمدند، ومیرویس نوشته ئی به‌عنوان شاه حسین صفوی ترتیب داد. که درآن از مظالم‌گرگین دادخواهی شده بود. این نوشته به‌امضای میرویس وروشناسان شهر بدربار اصفهان فرستاده شد به‌امید آنکه دست سنگین گرگین کوتاه وصحنه فعالیت آزاد مردم بمیان آید. ولی دربار فاسد شده صفوی مجال رسیدگی به چنین کارها نداشت، در عوض گرگین از این اقدام آگاه شد ومیرویس از کلانتری شهر عزل وباعده‌ٔ ازامضا کنندگان عریضه شکایت ، تحت الحفظ بدربار ایران فرستاده وبدشمنی دولت ایران معرفی‌شد، وگرگین به استبداد وسخت گیری افزود . این حرکت گرگین غلجائی هارا برضد حکومت مشتعل تر ساخت در حالیکه ابدالی ها قبلا بواسطه انهدام خاندان دولت خان وتاراج[۹] وتبعید قبیله او، دشمن آشتی ناپذیر حکومت ایرانی گردیده بودند.

واما میرویس که در اصفهان تحت نظارت دولت قرار گرفت، توانست بزودی خودش را از اتهام گرگین تبرئه ورها نماید، همچنین او مردم وماهیت اداره دولت‌را دقیقا مطالعه ودرك نمود که دربار دچار فساد گردیده، پادشاه مرد بی‌کفایت ومامورین دربار مغرض ونالایق است، رجال وافسران کاری رانده شده وجای آنان را مردمان بیکاره ورشوتخور وخرافاتی گرفته است، امور اداره پراگنده وشاه به‌خواندن اورا ادوادعیه وتعویذ ودیدن فال و جفر و صحبت بـا خـواجه سرایان حرم مشغول است ومردم ایران در زیربار کمر شکن مالیات وعوارض ومظالم عمال دولت وخان وملاك بجان رسیده است. میرویس متقین شدکه حصول آزادی ازچنین دستگاه فاسد آسان است ولی وحدت نظر مردم افغانستان شرط نخستین اقدام است در حالیکه رهبری مردم در دست اقتدارخان های محلی وملاها است، این خان‌ها قسما سازش کار باحکام صفوی وقسما مشغول رقابت وزد وخورد بایکدیگر اند، وملاها نیز مردم را ازکشیدن شمشیر بروی برادران اسلامی تخدیر وتخویف مینمایند. پس میرویس که باروش ومنطق خود دربار صفوی وحتی شاه را نسبت به‌خویش خوش بین واعتماد الدوله صدر اعظم ایران را نسبت به‌طرز اداره گرگین بدبین ساخته بود اجازه ادای فریضه حج گرفت وبه مکه رفت .

اودراین سفر با اشخاصی که وارد در سیاست بـودند صحبت هایی نمودو بالاخره به علمای مذهبی رجوع کرد وبنام مردم مسلمان افغانستان کتبا استفتائی از ایشان بعمل آورد وفتوائی دلخواه بگرفت. او دراین استفتا که هدفش تحریك مردم

از نظر مذهب برضد استیلاگران وهم اسکات واقتناع ملاهای قندهار بود این دوماده را گنجانید: اول اگر در ادعای فرایض منهبی یک‌ملت مسلمان ازطرف حکومت‌اختلالی وارد شود، آیا این ملت شرعا حق آنرا دارد که خودرا با شمشیر ازتسلط چنین حکومتی آزاد سازد؟ دوم اگر خان‌ها ی قوم ازمردم برای یك پادشاه ظالم‌بیعت گرفته باشند، آیا مردم حق دارندکه چنین بیعتی راشرعا فسخ وباطل نمایند؟ علمای دینی حجاز دربرابر این هردو سوال، فتواوجواب مثبت‌وقاطع نوشتند. این‌است‌که میرویس برگشت وبه اصفهان آمد. روش وسیاست او، با اشتباهی که دربار صفوی وشاه و اعتماد الدوله نسبت به‌گرگین پیدا کرده بودند، یکجا شد وعلی الرغم تمایل گرگین منشور کلانتری مجدد قندهار به میرویس داده شد، وهم شاه ریاست اورا در قبایل غلجائی قندهار رسما تصدیق نمود، زیرا دربار صفوی از ورود یکنفر سفیر دولت روس بنام «اسرائیل» مشوش گردیده بود، این‌مرد ارمنی وهموطن گرگین بود وهم سالها در فرانسه وایتالیا وآلمان واتریش وروسیه، تجارت و فعالیت سیاسی ونظامی نموده واینك ازطرف پتر زار روسیه به‌عنوان سفیر به‌ایران رسیده بود، در اصفهان گفته میشد که این شخص خیال تشکیل سلطنت ارمنستان دارد پس خطر این موجود است که گرگین هم توسط او باروس بپیوندد وبرضد دولت ایران به‌اتفاق ارمنی های تابع ایران، داخل اقدام وعصیان شود. دربار ایران که میرویس را طرفدار خود ونقطه مقابل گرگین تشخیص کرده بود، برای حفظ موازنه به‌عجله اورا به‌قندهار فرستاد.

میرویس در طول راه قندهار هرجا قبیله وخان وملائی دید فرود آمد وصحبت کرد واز فساد دربار ایران ولزوم اقدام برای تحصیل آزادی سخن راند وفتوی علمای حجاز را به‌حیث سند معتبر دینی به‌ایشان نشان داد، میرویس اتحاد قبایل وملا وخان را توصیه میکرد وهمه را منتظر روز اقدام عمومی در قندهار میساخت. مردم فراه وسیستان وقندهار اعم از تاجك وهزاره وپشتون وبلوچ همه اورا بصفت رهبرآزادی خواهٔ خود شناختند. وقتیکه میرویس به‌قندهار رسید باگرگین ظاهر را رعایت‌مینمود وباطنا باروسای قبایل اعم از ابدالی وغلجائی وغیره در داخل وخارج شهر قندهار مشغول مذاکره وطرح یك قیام عمومی بود. این فعالیت های مداوم وعاقلانه میرویس تاسال ۱۷۰۹ طول کشید و بالاخره در جرگهٔ مخفی موضع «مانجه» (۳۰ میلی شمال شرقی شهر قندهار) قرار قطعی اتخاذ گردید که گرگین باقشون ایران یکجا معدوم گردند وحکومت آزاد ملی تشکیل گردد. دراین جرگه وظایف رهبران وقبایل متعلقه شان تعین شد تابرای حفظ آزادی ومقابله باهرگونه پیش آمد نظامی دولت صفوی آماده گردند.

مساعی دوامدار وقابلیت وابتکار میرویس سبب شد که این جرگه باخوشی، رهبری میرویس را در سر قوای ملی پذیرفتند، خصوصیت بارز این جرگه تاریخی آن بود که برعکس سابق روسای قبایل ابدالی وغلجائی وتاجیك وهزاره وازبك وبلوچ، بشمول ملاهای متنفذ، به‌حیث یك قوه واحد ملی متشکل گردید. از جمله مشاهیر شاملین جرگه این‌ها بودند: میرویس خان، یحیی خان برادر میرویس، محمدخان معروف به حاجی انکو برادر زاده میرویس، یونس خان کاکر، نورخان بریج، گلخان بابری، عزیزخان نورزائی، سیدال خان ناصری، بابوجان بابی، بهادرخان، یوسف خان وملا پیرمحمد المعروف بمیاجی وغیره. مقررات این جرگه درکمال آرامی واختفا

عملی شد، این اختفا طوری ماهرانه بعمل آمدکه تاساعت موعود یکنفر از ارباب حکومت هم کمترین احساسی ننمود در حالیکه قوای قیام کننده درهر طرفی تجهیز میشد . یکی از مقررات جرگه این بود که چون سپاه ایرانی وگرجی درداخل شهر مستحکم‌وجنگی قندهار بسیار است بایستی اسبابی فراهم نمود تا تقلیل یابد، برای حصول این‌مقصد توسط یکی از روسای بلوچ، از تادیه مالیه آن مردم بشکل قطعی انکار ورزیده شد، واز طرف دیگر میرویس تحریك نمود تا گرگین قطعات نظامی‌برای سرکوبی بلوچ واخذ مالیات تیرین سوق نمود. همچنین کاکری‌ها متعاقبا در ارغسان ازدادن مالیات انکار ورزیدند وگرگین شخصا بغرض تنبیه آنان ازشهر خارج شد و مشغول زدن وبستن وحبس وتاراج گردید. در چنین وقتی اورا شب در منزل «ده شیخ — ارغسان» در باغی پذیره کردند ودرنیم شب میرویس بامردان انتقام جوی شمشیر در آنها نهادند، این کشتار چنین بودکه حتی یکنفر از دشمن هم زنده‌نجست. بلا فاصله میرویس باسه هزار نفر اسپ وسلاح دشمن برداشتند وروبه جانب شهر تاختند . محافظین نظامی دروازه اشتباها در گشودند وبه‌تصور ورود گرگین افتادند. تافردا ازتمام اردوی صفوی وگرجی یکنفر زنده نماند ودر روشنی روز برای نخستین بار انهدام قطعی دشمن باتشکیل حکومت آزاد ملی درسال ۱۷۰۹ اعلام شد وتمام‌دری زبانان تاجیك وهزاره وازبك وبلوچ باپشتو زبانان در یك صف واحد درمقابل‌خارجی قرار گرفتند (۱)

دولت هوتکی قندهار (۱۷۰۹ — ۱۷۳۸) :

طرح حکومتی که بعد از کشته شدن گرگین در قندهار ریخته شد در واقع‌هستهٔ تشکیل دولت سرتاسری آینده افغانستان بود، ولی درمرحله نخست این کارمشکلات بسیاری در پیش داشت. زیرا هنوز در ولایات غربی افغانستان چون سیستان وفراه وهرات ومرو ونیشاپور ومشهد وغیره حکام وسپاه صفوی مسلط‌بود همچنان درولایات شرقی کشور تسلط وفرمان دهی دولت هندوستان تاکابل وغزنین وجود داشت، واین مناطق نفوذ خارجی بین‌قندهار وولایات خود مختار شمالی افغانستان سد طویل و عریضی میکشید، پس میرویس درصدد تحکیم جای قدم نخستین برآمد وتمام‌توجهات خودرا مصروف قندهار نمود، او سنگینی وظیفه ملی را بخوبی احساس وشرایط اجتماعی محیط را درك مینمود، وخودش که دربین سلاسل قدرت فیودال های قبایل محصور و در سایه اتحاد باهمی آنها قدرت استیلاگران خارجی را درهم شکسته بود، نمیخواست ونمیتوانست که دفعتا دولت متمرکز فیودالی تشکیل کند، گرچه جرگه ها قیادت واختیارات را به میرویس سپرده وملاها هم بعد از خواندن فتوای علمای‌مکه ومدینه بامیرویس هم‌نوا شده بودند ، معهذا میرویس که همه را میشناخت بادقت و احتیاط رفتار میکرد، او درعوض آنکه عنوان پادشاهی اختیار وحسادت ورقابت‌خان‌هارا نسبت به‌خود تحریك واتفاق قبایل را باقوت جدیدالولاده تشکیلات ابتدائی اخلال نماید، خودش را به‌حیث رئیس قوم ومساوی الحقوق باسایر روسای محلی معرفی‌کرد، اما مردم بااحترام اورا «حاجی میرخان» نام نهادند . میرویس خان تمام فیودالها را

---

(۱) — دپشتنو تاریخ — قاضی عطاالله — ص ۵۵ جلد اول .

توانست در گرد مفکورهٔ طرد دشمن خارجی وحصول استقلال ملی تا آخر متحد و متفق نگهدارد بس قشون داوطلبی در تعداد ۵ هزار نفر مسلح تشکیل کرد که قوت الظهر آنها هزاران نفر ازسایر قبایل شمرده میشد ، آنگاه ترتیب دوایر مالی‌وقضائی و اجرائی سابق، شهر قندهار را حفظ نمود ، واز همه بیشتر قوائی در جلو سپاه اعزامی گرگین - که به سرکوبی بلوچ های تیرین رفته واینك کامیابانه بر میگشتند - سوق نمود . قوین دشمن که بعدازاطلاع بر قضیه‌گرگین خودرا محصور دیدند برای حفظ حیات تاآخرین رمق کوشیدند وبالاخره به‌جانب گرشك فرار کردند، ولی در تعقیبیکه به‌عمل آمد همه‌کشته شدند وتنها شانزده نفر گرجی توانستند که فرار نمایند وخبر انعدام گرگین وقشون ایران را به‌اصفهان رسانند، اما تاوقتیکه ایران حرکتی میکرد ، قندهار مستحکم وآماده برای هر پیش آمدی شده وتمام قبایل وخان ها ومردم شهری در پشت سرحکومت‌ملی قرار گرفته بودند.

میرویس مثل سیاست مدار ماهری بعدازانجام کارهای‌ضروری ، فورانامه‌ئی به‌عنوان پادشاه هندوستان فرستاده مراتب مخالفت خود را نسبت به‌دولت صفوی واعتماد بدوستی دولت هند اظهار نمود، وتمام قوای خودرا به‌جانب عملیات ایران متوجه ساخت، زیرا میرویس‌میدانست که‌این قیام‌او بیجواب از جانب ایران نخواهد ماند، معهذا برای حفظ ظاهر نامه‌ئی بدولت صفوی ارسال کرده واظهار داشت:موقعیکه من درکشت وکار زمین‌های خودم مصروف بودم، مردم که‌ازظلم گرگین بجان رسیده بودند اورا کشتند ومرا بریاست انتخاب کردند، اگرشاه به‌افواهات مغرضین گوش ندهد وازاین رویداد ها اغماض نماید من‌میتوانم که امنیت را برقرار نمایم واین فتنه‌ها رابه تدریج خاموش کنم. البته این نامه میرویس نمیتوانست دولت صفوی را متقاعد نماید ولی‌این قدر توانست‌که سوقیات فوری‌ایران را درقندهار به‌تعویق اندازد، زیرا دربار صفوی که از نوشته میرویس در تردد افتاده بود مناسب دانست قبل ازعملیات نظامی اطلاعات کافی از قندهار وجریان اوضاع بدست آرد، لهذا جانی خان‌نامی را به‌حیث نماینده درقندهار فرستاد. این‌شخص میگفت که اگر اقامت عسکرایران درشهر قندهار قبول شود شاه ایران ازخونخواهی گرگین منصرف خواهد شد والا باقوت این کار را انجام خواهد داد. اما میرویس این‌شخص را مدتی به مذاکره مشغول داشت وهمینکه دانست حالا برمیگردد اورا حبس نمود تادربار صفوی زودتر از فعالیت قندهار مطلع نگردد وفرصت تجهیزات بیشتر بدست آید، این است که قلعه‌های اطراف قندهار وعرض راه های ورود دشمن مستحکم شد وبه‌جمع کردن وساختن اسلحه در داخل شهر آغاز گردید.

عدم بازگشت جانی‌خان به‌اصفهان هراس دربار صفوی را افزود ومتعاقبا در سال ۱۷۱۰ ده هزار عسکر به‌قیادت محمدخان والی هرات (که دوست شخصی‌میرویس ورفیق راه او در سفر حجاز بود) به‌قندهار فرستاده شد، نماینده این شخص که باعزت ودوستانه در قندهار پذیرائی شد نیز حامل همان پیغام گذشته شاه صفوی بود که اگر میرویس بپذیرد خودش به حکومت قندهار باقی خواهد ماند. ولی میرویس جواب نداد وخاموشانه نماینده محمدخان آشنای قدیمی خودرا درمحبس فرستاد. سکوت عمیق قندهار محمدخان والی هرات را واداشت که باسپاه خود به‌غرض حمله درقندهار پیشتر آید. میرویس خان با ۵ هزار سپاهی جدید التشکیل خود جلو اورا

گرفت. گرچه این‌قشون تمرین ومشق نظامی وتوپ‌خانه نداشت اما دارای معنویات قوی تربود ودرمیدان جنگ بشکل کتله‌وی وباغریو عمومی ، درحالیکه سیلاوه های سنگین در دست داشتند بالای صفوف منظم دشمن ریختند. این حمله برق آسای سواره افغان قلب دشمن را درهم شگافت وسپاه ایران به‌هزیمت رفت در حالیکه سرقوماندان خود را باهزار نفر کشته دیگر درمیدان جنگ گذاشته بودند .

ازاین بعد دولت ایران در صدد برآمد که سپاهی قوی برای یکرویه کردن کار قندهار ترتیب نموده وبفرستد. لهذا درسال ۱۷۱۱ قشونی مرکب از ۳۰ هزار نفر ایرانی وگرجی تشکیل ودر زیر قیادت خسروخان گرجی (برادر زاده گرگین) به‌قندهار سوق نمود. این‌سپاه درساحل هلمند باقشون مدافع میرویس مقابل شد وتوانست که میرویس را منهزم نماید. میرویس امردادکه شهرقندهار دروازه‌ها را ببندد وگذاشت که‌خسرو شهر را به‌آسانی محاصره کند. خسرو که در وقت عبور ازکرمان ، زمان خان پسر دولت خان ابدالی را (که درآنجا یرغمل ونظر بندبود) به‌حیث رئیس‌ابدالی های قندهار قبول وباخود آورده بود واداشت که باقسمتی از ابدالی های مربوطه خود، دراین محاصره ومحاربه برضد غلجائی های قندهار شرکت کند، زیرا قبلا ابدالی های قندهار ـ بعد ازاعلان استقلال میرویس ـ عبداله‌خان پسر حیات سلطان ابدالی راکه از طرف پدر زمان‌خان به‌هجرت درملتان مجبور شده بود، به‌قندهار خواسته وبریاستْ قبایل ابدالی برداشته بودند واینك عبداله‌خان به‌حیث رئیس تمام ابدالی ها درولایت قندهار موجود وبا میرویس خان وقبایل غلجائی بامصالحت و موافقت بسر میبرد، پس زمان خان ناچار بودکه بااتباع خود طرف خسرو وایران را التزام کند. امازمان خان مصالح ملی‌را برمنافع شخصی ترجیح داد وبه‌عبداله خان رقیب قبیلوی خود پیوست .

خسرو که از ابدالی هابکلی ناامید شد به‌قشون خود تکیه کرد وشهر را در محاصره کشید. مردم شهر دلیرانه بدفاع پرداختند وباآنکه محاصره بطول‌انجامید مقاومت کردند. میرویس که خودش را درخارج شهر نگهداشته بود توسط مردمان اطراف دسته جات متعددی تشکیل ودر داخل دایره وسیعی تمام خطوط ارتباطی و آذوقه رسانی ایرانی ها راقطع کرد. خسرو که چنین دید وامید بازگشتن را ازدست داد، مجبور شدکه به‌حملات شدیدی بغرض تسخیر شهر بپردازد، این حملات خسرو درنهایت شدت ودلاوری بعمل آمد زیرا این‌جنگ حیات وممات اردوی ایران بود. اما مدافعین شهر که میدانستند ازدست دادن قندهار، امحای استقلال ومبارزات چندین ساله مردم است، به‌سختی دفاع میکردند. درچنین وقتی هجوم میرویس باشانزده هزار نفر شروع شد. خسروخان به‌ضرب کله‌ئی ازشهریان ازپا درآمد وقشون‌ایران به عزم بازگشت راه فرار میجست ولی چنین چیزی محال بود . میرویس از یکطرف واهالی شهر ازطرف دیگر دشمن را میفشردند واز بین میبردند، به‌این ترتیب اردوی ۳۰ هزار نفری ایران معروض تباهی گردید وقسمتی توانست ازمیدان جنگ فرارکند اما مردمان اطراف که درکمین بودند ازجا درآمدند وجلوآنان را گرفتند، در نتیجه این جنگ فقط چندصد نفری از اردوی ایران زنده مانده وموفق بفرار از بیراهه هاشد، درمقابل، استقلال قندهار درهمین سال ۱۷۱۲ بکلی تحکیم گردید .

گرچه درسال ۱۷۱۳ قشون دیگری‌هم ازکرمان به سرداری محمدزمان‌به‌استقامت

قندهار سوق شد ولی این سپاه نارسیده به‌قندهار درعرض راه ازحمله مردم نابود گردید، زیرا تااین وقت میرویس از فراه تاآخرین حدود قندهار وقلات ومقر رابشکل یك واحد ملی درآورده بود وتمام مردم این ولایات اورا قهرمان ملی ورئیس خود میشناختند . میرویس خان این مرد مبتکر ومبارز وموسس که برای انهدام تسلط خارجی وحصول آزادی واستقلال ملی درگوشهٔ ازافغانستان عملا راه بازکرده بود، عمر بسیار کوتاهی داشت، اوهنوز طرح خودرا تکمیل نکرده بودکه در سال ۱۷۱۵ بعمر ٤۱ سالگی چشم از جهان پوشید ودرمحل «کهکران» دفن شد .

شخصیت وخدمات میرویس خان سبب شد که‌جرگهٔ تقریبا چهل نفری خان‌های قبایل، برادر او میرعبدالعزیز را بریاست حکومت قندهار انتخاب کردند، زیرا محمود وحسین پسران میرویس هژده‌وچهارده‌ساله بودند. ولی میرعبدالعزیزکفایت‌میرویس نداشت واز اداره حکومت نو احداث فیودالی عاجز بود، این است که درقدم اول خانهای بزرگ ابدالی (عبداله‌خان پسر حیات سلطان وزمان خان‌پسر دولت خان) از حکومت او جدا وباقسمت بزرگی از عشیره خود از قندهار خارج شده ، به صفحات غربی کشور (فراه وهرات واسفزار) هجرت نمودند، ازدیگر طرف میرعبدالعزیزاحساس مینمود که فیوډالهای بزرگ حقوق مساوی با او میخواهند لهذا برای تحکیم حکومت شخصی خود، بدون آنکه باجرگه بزرگان مشورت نماید بادولت صفوی داخل مفاهمه شد، او دراین مفاهمه ازدولت صفوی دوستانه خواهش نمود که ایران مالیات ازقندهار نخواهد وعسکر به‌قندهار نفرستد وحکومت عبدالعزیز را بشکل موروثی تصدیق‌نماید.

بمجردیکه این مفاهمه میرعبدالعزیز افشاء گردید تمام مردم وخانها وخاندان میرویس برضد او قیام کردند، در راس دسته مخالف میرمحمود پسر میرویس قرار داشت که با پشتیبانی مردم بشمول ازبك های قندهار کاکای خودرا باشمشیر ازمیان برداشت . (۱) در حالیکه از حکومت میر عبدالعزیز هنوز یکسال نگذشته بود. اما از این ببعد «استخوان شکنی» غیر قابل التیام درخانواده میرویس خان بوجود آمد، ودر آینده نزدیکی باعث دو دسته‌گی در قبایل غلجائی گردید تاجائیکه دولت غلجائی در سر آن شد. درهر حال جرگه بزرگان تشکیل شد ومیر محمود نزده ساله را باعنوان «شاه محمود» درجای میر عبدالعزیز انتخاب کردند، حتی میراشرف پسر میرعبدالعزیز هم دراین انتخاب وبیعت شامل بود .

در زمان سلطنت شاه محمود (۱۷۱٦ - ۱۷۲۵) :

هنگامیکه شاه محمود در قندهار پادشاه میشد در ولایت هرات عبداله خان‌ابدالی با پشتیبانی مردم وعشیرهٔ خود حکومت ایرانی را سقوط داده واستقلال حکومت ملی را اعلان کرده بود . اسداله پسر جوان وشجاع عبداله‌خان برهبری مردم برخاسته و علاقه های اطراف هرات را نیز ازنفوذ دولت صوفیه ایران پاك کرد. ولی‌این جوان بی‌تجربه عسکر به‌فراه کشید وشهر مستحکم آنرا که‌متعلق به‌دولت غلجائی قندهار بود باشمشیر مسخر نمود. این حرکت اسداله فرصت بدست مخالفین دادکه آتش خاموش شده نفاق های قبیلوی را مجددا دربین غلجائی وابدالی مشتعل ساختند واین

(۱) - تاریخ سلطانی ص ۷۳

به ضرر جنبش ها ونهضت های نوین افغانستان بود، در حالیکه میرویس خان با مساعی علاقلانه این آتش را درزیر خاك نهفته بود ومیرعبدالعزیز وشاه محمود نیز بهاین نقطه حساس تماس نگرفته بودند. ولی حرکت اسداله درفراه شاه محمود را واداشت که درسال ۱۷۱۹ بهفراه عسکر-کشد. در جنگی کهبین طرفین در دلارام فراه واقع شد شاه محمود غلبهکرد واسداله را درمیدان جنگ بکشت وبه قندهار برگشت. نتیجه هم تزلزل حکومت جدیدالظهور ابدالی هرات بود که مردی چون عبداله خان استعفا کرد وزمام امور دست بدست خانهای رقیب گشت و درعین حال این دو حکومت افغانستان تازمان سقوط خود ها از همدیگرجدا وبیگانه ماندند. درطی همین سفر شاه محمود بودکه مردم سیستان ورود اورا خواستار شدند وتابعیت خود را اظهار کردند .

اشغال ایران (۱۷۲۱ — ۱۷۲۹) : شاه محمود که فعلا از تنظیم قلمرو کوچكخود مطمئن شد درعوض توجه برای توحید اداری وسیاسی افغانستان بفکر انهدام دولت صفوی ایران افتاد، و دولت صفوی ازمدتی روبه فاسد شدن نهاده واینك فسادآن به حد نهائی رسیده بود، مردم قلمرو ایران ازفساد دستگاه اداری بقدری متالم ومنزجر بودند کهحتی بهشورش واغتشاش هم دستمیزدند ، چنانیکه لزکی هاقیام کرده و شیراز را استیلا نمودند، همچنان درسال ۱۷۲۰ لرستان عصیان ورزیده وتاکردستان تاثیر نمودند، بلوچها نیز شورش کرده وبندر عباس را درسال ۱۷۲۱ گرفتند . درهر حال شاهمحمود بسهولت توانست خانهارا درمقابل خارجی وجلب منافع ملی— علیالرغم خصومت های داخلی قبیلوی — متحدا بهیك استقامت سوق نماید، آنمردمی همکه فقط مصروف مالداری وزراعت بوده وگرفتاری زیادی درمشاغل صنعتی وتجارتی نداشتند قشون آماده وداوطلبی بودند که میتوانستند بهسرعت جنگ را از داخل کشور بخارج آن بکشانند .

این است کهشاه محمود باچنین قوتی نخست درسال ۱۷۲۰ بهاستقامت کرمان حرکت کرد، ولی قوای صفوی که مستولیبرشهر بودند بدفاع برخاستند ومحاصره قلعه کرمان طول کشید وسردار مشهور ایرانی لطفعلی خان باسپاه کمکی واردشد. هنوز جنگ دوام داشت کهشاه محمود خبر گرفت سلطان بیجن لکزی فراهی درشهر قندهار شورش کرده وملك جعفر سیستانی محبوس سیاسی را رها ومتفق خویش ساخته است، لهذا شاهمحمود کارکرمان را ناتمام گذاشته بهقندهار مراجعت کرد، ولی پیش ازآنکه او درقندهار برسد خودمردم برخاسته وشورشیان را مغلوب وبیجن وملك جعفر را معدوم کرده بودند .

شاه محمود درسال ۱۷۲۱ با ۲۸ هزار عسکر پشتون وازبك وهزاره وتاجیك و یك توپ خانه ضعیف زنبورك (توسط شتر حمل ودرمیدان جنگ در صف مقدم سپاه موضع میگرفت واز پشت شتر تاسه صد چهارصد متر انداخت میکرد) ازراه کرمان روبه جانب ایران حرکت کرده وبعد از اشغال بم وکرمان راه اصفهان درپیش گرفت. ملت ایران که از مظالم ومطلق العنانی دولت صفوی بجان رسیده بودند هیچیك از دولت حمایه نکردند وبه دفاع برنخاستند ولی باآنکه دولت صفوی از حمایت مردم خود محروم بود ورجال کاری کشور را چون فتحعلیخان ولطف علی خان یاکورویاحبس کرده بود معهذا درپایتخت اصفهان شصت هزار عسکر ویك توپخانه بزرگ ومنظم

داشت . همینکه شاه محمود ازکرمان تاده میلی اصفهان (کلناباد) بدون متازعی رسیده وضع الجیشی اختیار نمود، شاه حسین صفوی بیطرفی ملت وضعف خود را احساس کرد لهذا محمدقلی خان صدر اعظم او به‌شاه محمود پیشنهاد صلح باقبول تادیهٔ ۳۷ هزار مسکوك طلا نمود. شاه محمود نپذیرفت وشرایط صلح را بقرار ذیل تعیین کرد: اول شاه ایران ولایت خراسان (کنونی) راکه جزء قدیمی افغانستان است به افغانستان واگذارد . دوم دختری ازخاندان شاهی ایران باجهیز ۱۲۵ هزار طلا به‌شاه محمود تزویج گردد. شاه ووزرای ایران در رد ویاقبول پیشنهاد شاه محمود مترددد بودند اما والی خوزستان عبداله خان مخالفت کرد وجنگ را ترجیح داد. این است که ۵۰هزار سپاهی با ۲۴ توپ بزرگ ازشهر اصفهان بغرض جنگ خارج گردید. این جنگ‌بسیار شدید بود وتوپ خانه ایران تلفات سختی به‌قشون افغانی وارد کرد وعبداله خان والی خوزستان چنانیکه ادعا کرده بود رشادت ولیاقت نظامی از خود نشان داد وعدهٔ از سپاه افغانی را اسیر گرفت. اما امان‌اله‌خان قوماندان سواره افغانی باقوه خود دراین جنگ دشمن را بستوه آورد وجنگ جویان افغانی سیلاوه بدست بیباکانه بالای توپ خانه ایران حمله کرده وباقبول تلفات سنگین، درزیر آتش توپ وتفنگ، توپ‌خانه دشمن را گرفتند . ازآن بعد آتش توپ و زنبورك وتفنگ متوجه سپاه ایران شد و تلفات اردوی ایران درحدود ۲۵ هزار نفر رسید. احمد خان قوماندان توپ‌خانه و رستم خان قوماندان غلامان شاهی ایران، جزء این‌کشته شدگان بودند. لهذا مقاومت دربرابر قشون ازجان گذشته‌ئی که در فاصله صدها میل دورتر ازوطن خود میجنگید محال شد، بقیه سپاه ایران منهزما بشهر اصفهان عقب نشستند ومتعاقبا در طی جنگ های متفرق ، افسران اردوی ایران آنقدر عصبی شدند که‌امر دادند اسرای‌افغانی را ازتیغ‌بکشند . درذیل این اسرا سه‌نفر از خاندان شاه محمود هم کشته شدند، این حرکت غیر عادی نه‌اینکه سبب اعدام تمام اسرای ایران در اردوی افغانی گردید بلکه خصومت شخصی بین دو پادشاه را برجنگ نظامی وسیاسی افزود. بعد ازاینکه‌دولت ایران در داخل شهر اصفهان محصور گردید امید کمك ازهیچ طرف نداشت وتمام مراجعات شاه صفوی ـ بواسطه پسر وولیعهدش طهماسب مرزا ازطرف ملت منزجر ایران بیجواب ماند .

قشون افغانی در اصفهان سعی در بستن راههای خروج از شهر ودخول آذوقه در شهر نمود، پس بتدریج قحط آذوقه درشهر شدت مینمود وهر قدر مدت محاصره بطول میکشید مردم شهر ناامیدتر میگردیدند ، بالاخره درسال ۱۷۲۲ بعد از هشت ماه محاصره ، شاه حسین صفوی برای تسلیم حاضر شد وشخصا با بزرگان دربار درقرارگاه شاه محمود رسید. شاه محمود در ورود این پادشاه به‌استقبال واحترام برخاست وبا او دریك مسند نشست، شاه خورد سال افغانی (۲۵ ساله) به‌پادشاه سالخوردی که ۳۰ سال سلطنت کرده بود درحین مکالمه «پدر» خطاب کرد وبا ادب گفت: شان وشوکت وجاه وجلال دنیا این‌چنین بیوفا است، خداوند بهر کسی که خواهد دهد واز کسی که خواهد ستاند، من شما را تسلی میدهم که بدون مصلحت شما کاری نخواهم کرد. شاه حسین درجواب تاج شاهی ایران را بدست خود درسر شاه محمود گذاشت وتبریك گفت. شاه محمود روز دیگر پایتخت اصفهان را باخزائن

اسلحه ومسکوك تسلیم گرفت ومنزلی ومعاشی برای شاه وخاندان شاهی ایران معین کرد. بدین صورت شاه محمود برای تامین سلطه خود درایران ، افغانستان را ترك گفت واصفهان را پایتخت قرار داد، ومیرحسین برادر شاه محمود که همسفر شاه بود از ایران به‌قندهار عودت داده شد تاحکومت را در دست گیرد. میرحسین هم در قندهار درکمال آرامی به‌حکومت پرداخت . زیرا خانها واشراف بزرگ قبایل‌همه در معیت شاه محمود درایران مصروف ماندند وصحنه داخلی از وجود رقابت هرگونه فیودال مقتدری پاك بود. شاه حسین درسایه این‌آرامش توانست در انکشاف ادب پشتو هم توجه نماید وشاعر ونویسنده را تشویق کند .

واما شاه محمود درایران چه‌کرد ؟ گرچه خانها وسرکرده گان محلی ایران که با انقراض دولت صفوی منافع خودرا دربرابر استیلای افغان‌ها درخطر میدیدند، در هر کنج وکنار کشور درصدد تشکیل قوا ومقاومت برآمده بودند، وهم بعدها دولت عثمانی ودولت روس از مراجعه واستمداد طهماسب مرزا پسر سلطان حسین استفاده کرده ودر قسمت های غربی وشمال ایران مسلط گردیدند. شاه محمود فعالیت خودرا ازمرکز وشرق وجنوب ایران شروع کرد، او دراوایل سلطنت خود مدبرانه رفتارنمود وقدغن نمود که افراد سپاه دست بجان ومال مردم ــ بحیث سپاه فاتح ــ دراز نکنند وامنیت رامحفوظ نگهدارند، همچنین اوآن مامورین وافسران ایرانی راکه تاآخر نسبت بسلطنت صفوی ایران وفادار مانده بودند بنواخت واکثرشان را در سرادارات‌دولت باقی گذاشت، برعکس کسانیرا که بدولت خیانت ورزیده بودند مجازات کرد، وبا تجار داخلی وخارجی واروپائی از راه مواسا وتشویق وتسهیل پیش آمد. او دراداره سادگی را ترویج نموده بی‌نظمی ورشوت ستانی وخود سری مامورین را تا اندازهٔ جلوگیری نمود، به‌این ترتیب درچند ماهی شهرت عدل واداره شاه محمود درسرتاسر ایران مشهور واسباب امید مردم گردید .

مگر این روش دوام نکرد وبسرعت اوضاع منقلب گردید، به‌این معنی که از یکطرف دفعتا احوال صحی شاه محمود برهم خورد وطبع قوی او به‌عصبیت شدید گرائید واز دیگر طرف جریان حوادث طوری آمد که برعصبیت او افزوده رفت،طهماسب مرزا پسر شاه‌حسین صفوی عسکری فراهم کرد ودرشهر قزوین اعلان سلطنت نمود، در حالیکه خانواده اش‌در اصفهان تحت نظر دولت قرار داشت، گرچه شاه محمود توسط اعزام قشون طهماسب را بجانب آذربایجان فراری ساخت، ولی طهماسب از پا ننشست و بدولت های عثمانی وروس مراجعه کرد وبرای ازبین بردن شاه محمود و استیلا برتاج وتخت‌ایران ، گذاشتن قسمت مهمی از ولایات شمالی وغربی ایران را در عوض امداد نظامی آنها، بدولتین مذکور وعده داد، در حالیکه معاصر شاه محمود درکشور روسیه مقتدر ترین پادشاه سلسله رومانوف «پتر کبیر» (۱۶۸۹ــ ۱۷۲۵) بود که درعهد وی روسیه بزرگ تشکیل شده ودر قطار دول معظم جهان قرار گرفته بود .

در عین زمان مردم قزوین قیام کرده ودر شب بالای افغانان آنجا فرو ریختند و قتالی سخت نمودند، مجموع این حوادث بر بیماری عصبی شاه محمود تاثیر منفی وارد کرد، دیگر او شناخته نمیشد وبر ایرانی وافغانی بدگمان گردید، واین بدگمانی او سبب خوف نزدیکترین رجال دربار گردید چنانیکه میراشرف وامان اله مقتدر ترین

سرداران افغانی باعدهٔ از اتباع خود بقصد قندهار فرار کردند وبقیه افسران ومامورین افغانی در دهشت وانزجار فرو رفتند وقلبا برضد این حرکات دیوانه‌وار شاه محمود گردیدند. معهذا، شاه محمود درسال ۱۷۲٤ سپاه به‌غرب سوق کرد وقسمتی ازخاك های عرق عجم را از استیلای دو ت عثمانی نجات داد، اما شاه محمود درطی این‌جریان ضعف نظامی خودرا احساس کرد وبرای تقویه اردواز میراشرف وامان‌اله کتباخواهش کردکه باقوا امدادی قندهار به‌اصفهان بیایند واورا تنها نگذارند، وقتیکه آن دوسردار از قندهار برگشتند وبه شاه پیوستند شاه قوی‌تر ومستبد ترشد مخصوصا بعد از سوقیاتی که در یزد نمود وناکام برگشت هیجان عصبی او غلیانی گردید وباتمام مامورین و افسران افغانی وایرانی سخت گرفت، این که قیام علیه او در اردو بعمل نیامد از جهت موجودیت میر اشرف بود زیرا میر اشرف بعد از مراجعت از قندهار به اصرار سپاه افغانی سپهسالار اردو گردیده ودرنزد قشون محبوب بود، برای آنکه او درخدمت قوم خون پدر خودرا (میر عبدالعزیز) فراموش کرده ودر زیر پرچم شاه محمود خدمات دلیرانه انجام داده بود. ازاین بعد (۱۷۲٤) عصبانیت شاه محمود افزوده رفت تا جائیکه خودش را درخانه تاریکی منزوی ومحبوس ساخت، دو ماه بعد که از انزوا خارج شد بکلی ازشناخت برآمده بود وآنقدر هیجان داشت که بمجرد شنیدن خبر قصد فرار کردن یکی از اولادهٔ شاه حسین صفوی ، به استثنای خود شاه حسین ودو نفر اطفال صغیر او، سایر اولاد اورا بکشت وهمینکه شاه حسین را حضورا بدید ، بهوش آمد واز کرده پشیمان شد مگر سودی نداشت .

همچنین شاه محمود قبلا یکعده از سران ایرانی را بدون سببی کشته بود. بیماری شهاه محمود پیشرفت کرده وبالاخره به فلج منجر وبستری گردید و در سال ۱۷۲۵ (سال مرگ پتر پادشاه روسیه) به‌عمر ۲۸ سالگی از دنیاگذشت . مگرافواهی شدکه میر اشرف سپهسالار، شاه محمود را دربستر مرگ بخون پدر خود کشته است، این افواه وقتیکه به‌قندهار رسید میر حسین والی قندهار سوگ گرفت ومیر اشرف را دشمن خونی خندان خود تلقی کرد، درهمین سال ۱۷۲۵ خودش راجانشین شاه محمود و پادشاه مستقل قندهار اعلان نمود، ازاین بعد بودکه بین خاندان‌حکمران واشراف غلجائی دو دسته‌گی پیدا شد وایران ازقندهار جداگردید، در نتیجه دولت غلجائی در ایران ازبین رفت. درهر حال بعد ازمرگ شاه محمود جرگه سران افغانی در اصفهان تشکیل شد وبه اتفاق آرا میر اشرف سپهسالار به حیث پادشاه منتخب گردید وسپهسالاری اردو به‌جنرال مشهور سیدال خان ناصری داده شد، این شخص بعلاوه آنکه یك افسر ماهر ودلیر بود آدم تحصیل کرده وشاعر در زبان پشتو نیز بود .

در زمان سلطنت شاه اشرف (۱۷۲۵ - ۱۷۲۹) :

شاه اشرف بعد از جلوس به پادشاهی ایران، با وضاحت درك مینمود که‌دولت افغانی در ایران زیر خطر انقراض قرار دارد، زیرا دولت های قوت مند خارجی چون ترکیه عثمانی وروسیه از ضعف دولت ایرانی والتجای شاه طهماسپ سوء استفاده کرده ودر غرب وشمال کشور پیش آمده‌اند، شاه طهماسپ که‌بعد از سقوط اصفهان وتسلیم پدرش به‌شاه محمود افغان درسال ۱۷۲۲ موفق به‌خروج از اصفهان شده

بود، چون ولیعهد پدر بود خودش را به‌حیث پادشاه ایران به‌ملت معرفی وخواهش کمك های نظامی برای اعادهٔ تاج وتخت نمود، ولی ملت ایران بطو رعمومی از اوحمایت نکردند زیرا توده‌های مردم از روش دولت صفوی دل پردرد داشتند.

طهماسب که از حمایت مردم خود ناامید گردید برای رسیدن به تاج و تخت بدولت های خارجی مراجعت کرد وباهریك قراردادی عقد نمود وولایات ایران را به مثابهٔ مال وملك شخصی خویش درمعرض خرید وفروش گذاشت، وقیمت این متاع را اخراج افغان ها ازایران واعاده سلطنت بخویشتن قرار داد. طهماسب دراین قرار داد ولایات مغربی ایران را بدولت عثمانی گذاشت وآنان هم بسرعت باقوه نظامی همدان وایروان وتبریز را اشغال کردند. مگر مردم تبریز دلیرانه دفاع کردند وبعد از شکست تن به مذلت اسارت نداده ازشهر بدیگر نواحی هجرت اختیار نمودند. ازدیگر طرف‌دولت ترکیه بادولت‌روس‌درسر تقسیم‌ایران‌بموافقه‌وپیمانی هم‌رسیدند. شاه‌طهماسب به‌این قرارداد باترکیه (که یك دولت شرقی بود) اکتفا نکرد بلکه بدولت روسیه هم مراجعه نمود وقسمتی از ایران را به‌آن دولت تقدیم وطرد افغان هارا از ایران‌خواستار شد واسمعیل بیگ نماینده مختار او در ۱۲ سپتمبر ۱۷۲۳ در پایتخت پتروگراد اولین عهدنامه منعقده بین ایران وروسیه را امضا کرد، ماده دوم این معاهده چنین است :

«اعلیحضرت شاه (طهماسب) شهر های دربند وباکو را باتمام زمین ها وجاهائی که‌به‌این دوشهر بسته است ودر کنار دریای خزر جای دارند، ونیز ایالات گیلان و مزندران واستراباد را برای تصرف وتصاحب ابدی به‌اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه (پتر) واگذار میکند، واین سر زمین ها ازاین‌زمان تاجاودان‌متعلق به‌اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه ودر تابعیت او خواهد بود ....» (۱)

دولت روس که تازه از غلبه بردشمنی چون شارل دوازدهم سرشار بود «دربند» ورشت وباکو راهم ضبط‌نمود. به‌این ترتیب دولت هوتکی ایران در داخل کشور از جبهه غرب وشمال با دیواری از سرنیزهٔ دو امپراتوری قوی عصر محاصره شدچنانیکه از جبهه جنوب بابحر محاط بود وخود قوه بحری نداشت. واما در جبهه شرق از سیستان تا ولایت خراسان کنونی، حکومت مستقل ملك محمود خان‌سیستانی کشیده میشد که هیچ ارتباط وهمکاری بادولت هوتکی در ایران نداشت‌ودر عقب آن حکومت مستقل ابدالی هرات بود که با دولت هوتکی مخالفت قبیلوی داشت، ولایت بلوچستان هم قسما زیراثر حکومت هوتکی قندهار بودکه این حکومت بواسطه ازبین رفتن شاه محمود درایران، بدشمن خونی دولت هوتکی ایران تبدیل شده بود. این تنها نبود در جبهه داخلی نیز شگاف های واقع شده بودکه تقریبا التیام آن محال بود، شهر های ایران از فشار شدید شاه محمود ناراض بودندوعده ازفیودالهای‌محلی که‌منافع‌خود را از دست داده ودر سازش با دولت ناکام شده بودند درکمین فرصت وقیام بودند، از همه مهمتر خلای بود که درنفس‌دولت وقدرت آن راه یافته بود، بعد از کشته‌شدن شاه محمود ، نفاق وحزبیت شدیدی دربین غلجائی های ایران وقندهار پیدا شد در

---

(۱) - صفحه ۹۲- ۲۹۵ تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تالیف دانشمند ایرانی سعید نفیسی طبع سال ۱۳۳۵ شمسی

حالیکه اتکای دولت بیشتر به‌شانه آنان بود، شاه حسین در قندهار راه ارتباط وامداد را باشاه اشرف قطع کرد وشاه اشرف قوت الظهر خودرا باخته دربین مخالفین داخلی وخارجی بشکل خیمه‌ئی درآمد که طناب های آنرا بریده باشند وباکشتی نشینانیکه آذوقه خود را تمام کرده باشند .

در تحت چنین شرایطی ازیکطرف در داخل ایران شاه طهماسب وصفی مرزانام وسلطان محمد نام‌یکی پی دیگری سر میکشیدند وقوت های مسلح تشکیل مینمودند، ازدیگر طرف غلجائی های طرفدار شاه محمود ازشاه اشرف جداشده وبه قندهار رفتند حتی سردار فاتحی چون امان‌اله خان گفته میشد که بادشمن (شاه طهماسب) برضد شاه اشرف داخل پیمان گردیده است. همچنین خطر حمله دولت ترکیه وتهدید دولت روس بیشتر شده میرفت. واین شرایط بود که ارزش واقعی هوتکیان ایران و شاه‌اشرف رانشان‌داد. شاه‌اشرف‌ازتراکم حوادث‌سوء دل‌ازدست‌نداد‌ومصمم شدباتمام قوابامجموع‌مشکلات‌داخلی وخارجی‌مقابله‌نماید. این است که‌درداخله اوبه‌تلافی‌اعمال‌شاه محمود برآمد وخانواده‌های کشته شده‌گان سیاسی را تسلی دادومصادره شده گان را تاوان پرداخت واجساد مقتولین خانواده صفوی را مجددا بااحترام تدفین نمود وبه ایرانیان کارآگاه وترسان ماموریت های دولتی را داده وبامردم به‌لطف ومدارا پیش آمد، درمقابل سرکردگان شورشی را چون صفی مرزا وسلطان محمد ـ که یکی در فارس ادعای سلطنت ایران داشت ودیگری دربنادر وبلوچستان خودرامنسوب‌ووارث خاندان صفوی‌میدانست‌ـ بدست «زبردست خان» افسر نظامی خود ازبین برد، همچنین اویزد وکرمان را مجددا تامین نمود وسیدال ناصری سپهسالارش قزوین را بعد از قیامی که کرده بودند فتح نمود وشاه طهماسب راکه عسکری تشکیل کرده بود درجوار تهران بشکست ، تهران وقم وساوه‌هم تسلیم شدند. شاه اشرف در تحکیم قدرت مرکزی آنقدر کوشید که حتی امان اله سردار کاری وخویشاوند خودرا هم به‌اشتباه داشتن ارتباط با شاه طهماسب بکشت ولی این‌کار او در اشتعال مخالفین غلجائی او بیشتر افزود .

در طی این اقدامات داخلی، شاه اشرف دقیقا حرکات دولت های عثمانی وروسیه را نسبت به‌ایران مراقبت میکرد. چون قوای عسکری شاه اشرف درطول جنگهای داخلی تقلیل یافته بود وقطع روابط باقندهار فرصت تلافی این کمبود نظامی را سلب کرده بود بناچار باقوت قلیل دست داشته خود میساخت ودر قضایا سعی میکرد کار به‌تدبیر و سیاست انجام گرفته واحتیاج به‌استعمال اسلحه نیفتد. لهذا شاه اشرف در ۱۷۲۶ توسط نامه وسفیری (عبدالعزیز) به‌عنوان دولت ترك ازدوستی واخوت اسلامی ومذهبی واحترام نسبت به‌خلافت مطاع اسلامی حرف زد وضمنا تخلیه ولایات غربی ایران را از سپاه عثمانی تقاضا کرد اما دولت ترك نه‌اینکه به‌چنین پیشنهادوقعی نگذاشت بلکه به‌شاه اشرف پیشنهاد تخلیه ایران وتسلیم تخت به‌شاه حسین صفوی نمود ، این پیشنهاد ترك باسوقیات بزرگ نظامی بدرقه میگردید وشصت هزارسواره وپیاده عثمانی باهفتاد توپ بزرگ، درزیر قوماندانی احمد پاشا والی بغداد وحسین پاشا والی موصل وجنرال عبدالرحمن به استقامت اصفهان حرکت کرد .

شاه اشرف که وارد مرحلهٔ قاطع شده بود لهذا شاه حسین صفوی را بدون‌لزوم بکشت وباقشون مختصر اما محکم افغانی بمقابل اردوی ترك برآمد. تلاقی هردوسپاه

درسال ۱۷۲۶ دربین راه اصفهان ویزد واقع شد، این جنگ که در تاریخ برای بار اول بین یك قوت افغانی ودولت ترك عثمانی بعمل آمد برای دولت هوتکی اهمیت‌حیات وممات را داشت زیرا اگر سپاه افغانی مغلوب میشد تلافی آن ممکن نبود در حالیکه قشون ترك در عقب خود دولت بزرگی استاده داشت. جنگ آغاز گردید وحملات برق آسای سواره افغان درطی چند ساعتی آن اردوی بزرگ را درهم شکست. توپخانه عثمانی پنجاه توپ از دست داد وسواره وپیاده ترك ۱۲ هزار کشته درمیدان جنگ گذاشت و فرار کرد، این‌شکست بقدری ناگهانی وشدید بود که تمام لوازم وذخایر وسامان اردوی ترك جابجا ماند.

شاه اشرف باوجود چنین فتح بزرگی، تدبیر را ازدست نداد وبدون اسلحه تمام غنائم جنگی را درعقب اردوی شکست خورده ترك فرستاد، وتوسط اعزام سفیری بنام اسمعیل درسال ۱۷۲۷ بدولت ترك پیام دادکه ماباترك ها برادران هم دین‌هستیم ومال برادران مسلمان برما حرام است، مااحترام خلافت اسلامی را برخود واجب میشماریم، وبابرادران ترك جنگ نی‌بلکه صلح دائمی میخواهیم. این روش عجیب وغیر مترقبهٔ شاه اشرف فاتح بانمایش عملی که از قدرت نظامی افغان ها داده بود چنان تاثیری در سیاست دولت ترك نمود، که آنها ازدعوی تصاحب اصفهان ودولت ایران منصرف شدند ومتعاقبا درسال ۱۷۲۸ بااعزام سفیری بنام راشد پاشا دولت هوتکی ایران را برسمیت شناخته پیشنهاد صلح وعقد معاهده نمودند. شاه اشرف‌که ازهمه خوبتر موقعیت دولت افغانی وشکل محاصره شدهٔ آنرا درك مینمود نمیتوانست عجالتا خواهش دیگری درسر دعوی استرداد اراضی سابقه ایران نماید، پس پیشنهاد مصالحه ومعاهدهٔ دوستانهٔ دولت ترك را پذیرفت ، وبرای تحکیم مناسبات محمدخان بلوچ را برسم سفارت بترکیه فرستاد. این مناسبات جدیدهم منجر به‌عهد نامه (در۱۲ فقره) گردید که طبق آن دولت ترکیه بایستی برای حجاج ایرانی امتیاز تسهیلاتی در ایام حج قایل باشد .

به‌این ترتیب شاه اشرف خودش را فعلا ازخطر حمله از جانب غرب آسوده‌خاطر ساخت. شاه اشرف که افراد کاری عسکر وافسر خودرا درجنگ بزرگ بادولت ترك وجنگهای داخلی دیگر از دست داده بود مجبور شد که به استخدام قشون از داخل ایران بپردازد وجای تلفات وارده راپر کند، گرچه او نظر به‌شرایط موجوده‌نمیتوانست بمقاومت آنان متیقن باشد ولی چاره جز این نداشت، زیرا شاه اشرف ازنظر نظامی شبیه سرمایه دار ورشکست شده‌ئی بودکه عاید هیچ نداشت وخرچ بسیار بود، روابط او باافغانستان قطع شده بود وقشونیکه داشت هرروز کمتر وکمتر میشد، در حالیکه خطرات وجنگ های مهمتری درپیش داشت، در قشون جدیدالتشکیل شاه اشرف بیشتر کردهای ایران قبول شدند واما بعدها درجنگها، که بانادر افشار بعمل آمد عساکر ایرانی شاه اشرف درمقابل‌عسکر نادر افشار جنگ نکرده ومیدان حرب را ترك گفتند .

شاه اشرف سپاه خودرا برای‌درهم شکستن قوت جدیدالظهور داخلی (نادر افشار) نگهداشت، وعجالتا گذاشت که نادر افشار وشه طهماسب وفتح علی خان قاجار بولایت خراسان کنونی تاخت وتاز نمایند، وخود متوجه دولت روس گردید که در شمال ایران مسلط بود وطبق معاهدهٔ شه طهماسب ، خودرا مالك قسمت مهمی از

ایران میدانست. درجنگی که‌در محل «رودسر» بین قوای سیدال خان وجنرال «ارلوف» واقع شد، قشون افغانی غالب وارلوف طلب مصالحه گردید. شاه اشرف باروسیه از در مذاکرات سیاسی داخل شد ودر سال ۱۷۲۹ با آن دولت معاهدهٔ ببست که از سنگینی معاهده شه طهماسب مقداری زیاد کاست. این معاهده در فوریه ۱۷۲۹ در شهر «رشت» از طرف نمایندگان شاه اشرف وامپراتوری روس به امضاء رسید که از این قرار است :

«بنام ایزد قادر متعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیر اعلام میشود : چون اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا، باطرف دیگر یعنی‌پادشاهٔ سعادتمنداصفهان در ایران وخداوندگار بسیار از زمین‌ها وغیره وغیره وغیره همسایه است، به ارادهٔ خداوند متعال «اتحاد مقدسی» برای وقایعی که دارای جنبه نظامیست وجلوگیری از استعمال اسلحه هردو کشور دربرابر یکدیگر برقرار کرده است، نمایندگان تعیین شدند: از سوی اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره وغیره، عالیجناب آقای محترم سر لشکر واسیلی لیواچوف دارندهٔ نشان سنت الکزاندرفرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان وفرمان فرمای ولایات ساحلی دریای خزر در دارالمرز، واز طرف پادشاه‌بسیار سعادتمنداصفهان ومالک‌اراضی وغیره وغیرموغیره، سپهسالار بسیار مقتدر وبسیار محترم محمد سیدال خان بیگلربیگی ومحترم ترین عالیجنابان مستوفی عالی خاصه مرزا محمد اسمعیل وعمر سلطان وحاجی ابراهیم که در میان‌دربار های معظم ودولت های کشور های معظم واتباع آنها متفقا اتحاد حقیقی ودائمی رامفید دانسته‌اند، این‌عهد نامه دوستی ابدی ، شامل مواد ذیل بسته میشود :

«۱- تمام زمین ها وشهرها باتمام متعلقات آنهاکه درایران به‌طرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهائی که پیش از این سرحد واقع شده وچه جاهائیکه آخرا سرحد معین کرده‌اند به‌ترتیبی که در ماده سوم اعلان شده، تاجاویدان درتصرف طرفین معظمین خواهد بود .

«۲- اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده‌کرده است که : ایالت استراباد ومازندران را که از ایالات ساحلی است بمناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت به ایران دارد به‌ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی واستوار که این ولایات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند ایالات مزبور باهمه متعلقات آن دوباره تاجاودان وبطور تجزیه ناپذیر متعلق به‌امپراتوری روسیه خواهد شد واین قرار داد نقض‌خواهد شد .

«۳- سرحد دوطرف درمیان ایالات وزمین ها وشهر ها وهمه متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود ... (تفصیل حدود روس وایران دراین ماده مفصلا ذکر شده است .)

«٤- بنا برمعمول سابق سفیران ووزیران مختار وکسانیکه از طرفین فرستاده میشوند وازهر دو طرف پیش از وقت عبور آنهارا بفرمان دهان محلی که معین شده باشند اطلاع میدهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه و آسایش حرکت داده‌خواهد شد وپذیرائی ونگهداری از ایشان خواهند کرد؛ وپس از انجام کارهائیکه به ایشان

سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

«۵ـ نامه های دوستانهٔ طرفین معظمتین باالقاب وعناوین کنونی معتبر خواهدبود واگر مالکین معظمین ازهر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکار ببرند این کار باید اساس استواری داشته باشد وهیچ یك از دو طرف حق ندارد عنوان نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم میشوند در القاب خود بگنجانند ونیز سکه تازه‌ئی بزنند .

«۶ـ درباره نزاعها ودشمنی هائیکه در مرزها بین طبقات مختلف روی میدهد فرمان دهانیکه تعین شده‌اند برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است باحسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع وریشه‌کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا در آرامش وآسایش باشند ودر این کار باید طرفین بااحتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

«۷ـ اگر از طرفی بطرف دیگر، مردم از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان را باهمه خانواده ودارائی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچ‌کس حق ندارد جسارت کند وآنها را تحت حمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

«۸ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردو طرف درمیان طرفین وزمین های متعلق به‌آنها ورعایا وسکنه اراضی آنها درخشکی ودریا پرداخت مالیات معمولی بنا بررسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ئی دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خودرا داد وستد کنند اتباع روسیه درهمه کشور واراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند وبرای‌سکنای خود ونگهداری کالای خود خانه وکاروان سرا وانبار ودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالاها وکاروان ها از راه ایران به هندوستان وکشور ها وزمین های دیگر در عبور آزاد وبی‌خطر باشند ونیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند در کشور روسیه هرجا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند ودر بازرگانی وسفرآزاد باشند .

«۹ـ در صورتیکه یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه‌ها و کاروانسرا ها وانبار ودکان ها وکالاها ودارائی آنها بی‌عیب در جائی پنهان بماند و خوب حفظ ونگهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یا کسانیکه از جانب دربار های معظم یا ادارات کتبا برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل‌بدهند.

«۱۰ـ این عهدنامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تاجاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهر ها آراسته خواهد شد ودو نسخه مبادله میشود وبرای تائید این‌عهد وپیمان صلح دونسخه مطابق یکدیگر از هر دوطرف تهیه شده است، وبه امضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده وبامهر ایشان تصدیق شده ومبادله شده است. درگیلان در شهر رشت در ۱۳ فوریه درسال الهی ۱۷۲۹ .» (۱)

این معاهده شاه اشرف وامپراتور گرچه تمامیت ایران را تامین نمیکرد ولی‌نظر

(۱) ـ به‌نقل از تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تالیف دانشمند ایرانی سعید نفیسی طبع سال ۱۳۳۵ شمسی .

بمعاهدهٔ شه طهماسب صفوی مورخ ۱۲ سپتمبر ۱۷۲۳ یکقدم بهپیش بود، زیرا معاهده طهماسب شهر های دربند وباکو را باتمام ار، ـی ساحلی بحر خزر وولایات گیلان ومازندران واستراباد بدولت روس گذاشته بود. دولت روس بعد از آنکهشکست دولت ترکیه را از دولت هوتکی معاینه کرد وموقعیت ازهٔ خودرا در آسیای وسطی سنجید به انعقاد چنین معاهدهئی باشاه اشرف وانصراف از ولایات مازندران و استراباد پرداخت. درهر حال شاه اشرف پس از قبول این معاهده موقتا از جانب دولت روس خاطر جمع شده، متوجه قوای متخاصم داخلی گردید، ولی دیر شده، و تااین وقت تشکیلات نظامی یکی از مشاهیر سرداران جنگی آسیای وسطی تکمیل گردیده بود ونادر افشار بحیث سپهسالار شه طهماسب صفوی در سال ۱۷۲۷ ولایت خراسان کنونی وسیستان را باسر نیزه ازملك محمود سیستانی گرفته ودر نیشاپور سه هزار مدافع افغانی را کشته بود. همچنین او تاسال ۱۷۲۹ درطی چند جنگ حکومت ابدالی هرات را از صحنهٔ مبارزه نظامی وسیاسی خارج کرده بود .

تخلیه ایران : ازنظر نظامی اوضاع شاه اشرف با نادر افشار تفاوت بسیاری داشت، نادر افشار کهمرد قابلی بود قبل ازمقابله باجنگ آوران فاتح، ولایات غرب افغانستان را (خراسان کنونی و سیستان) اشغال کرده بود در ولایت هرات هم بعد از جنگ های طولانی احساس کرد که حکومت ابدالی از نظر رقابت قبیلوی خواهان انقراض دولت هوتکی ایران است وحتی حکومت هرات برای تسلیم هرات بدشمن غلبه نادررا بردولتهوتکی ایرانشرط میگذاشت، همچنینحکومتهوتکی قندهارباچهار چشم انتظار زوال شاه اشرف ودولت اورا بدست نادر افشار داشت. بهاین ترتیب شاه اشرف باقشون مختصر وخستهئی که چندسال مصروف زد وخورد باقوت های خارجی وداخلی بودند دربرابر قوت بزرگ نادر افشار قرار داشت. دهقانان کشور ایران نیز که درزیر بار جنگها یمتوالی وعوارض وسیورسات لشکر کشان خمیده شده بودند از تاسیس یك دولت مرکزی ایرانی حمایت میکردند کهفعلا در راس آن نادر افشار قرار داشت. نادر که باجنگهای افغانان درخراسان کنونی وهرات آشنا شده بود توپخانه را بهترین وسیلهٔ غلبه برقوای مهاجم افغانی میشمرد لهذا ازهمه اول در اردوی او توپخانه بزرگ ومنظم موقع گرفت واین توپخانه.منظم درتحت امر دهنفر افسر توپچی فرانسوی اداره میشد .

شاه اشرف درسال ۱۷۲۹ که فیالجمله از کشمکش های خارجی وداخلی ایران مفتوحه خلاص شده بود، باآنکه محصوریت خودش را ازهر طرف مخصوصا افغانستان احساس میکرد برای یك رویه کردن کار شخصا بهغرب افغانستان عسکر کشید و سمنان را محاصره کرد، نادر افشار بهعجله ازولایتهرات برگشت وهنوزدربسطام رسیده بود،که سیدال ناصری سپهسالار شباخونی بر سر توپخانه او فرود آورد و بدون گرفتن نتیجهٔ قاطع برگشت، شاه اشرف هم سمنان را ترك کرده وبمقابل نادر شتافت . جنگ طرفین در موضع «مهماندوست» بعمل آمد وحمله آوران افغانی با شمشیر بالای قوای مقابل ریختند در حالیکه توپخانه قوی نادر افراد مهاجم را مثل برگ میریخت، در حین جنگ تمام دسته جات نظامی سپاه اشرف که اهل ایران بودند میدان حرب را ترك گفتند وقشون افغانی تنها ماند ودوازده هزار نفر تلفات داد وخطر شکست قطعی پیش آمد. شاه اشرف قوای مختصر وزخم خورده خودراجمع

کرده، به «ورامین» عقب نشست، دراین جاشاه اشرف مجددا مشغول آماده‌گی برای مقابله بادشمن شد، اسلام خان توخی والی تهران هم به‌کمك رسید وشاه اشرف با پنجهزار سپاهی افغان «سردرهٔ خوار» را معسکر قرار داد .

نادر افشار که دشمن را به‌عقب رانده بود درنگ نکرد وبه‌تعقیب پرداخت، در جنگی که اینجا واقع شد گرچه دربرخورد اول قوای سیدال خان واسلام خان هردو جناح نادر را به‌سختی کوفتند ونزدیك بود دشمن رامنهزم سازند ولی قوای نادر به قیادت خودش پیش آمد وقوای افغانی را درزیر آتش توپخانه درهم شکست زیرا قوای افغانی توپخانه خفیف وضعیف داشت. شاه اشرف مجبور شدکه به اصفهان عقب برود اما قبلا به ورامین یك توپ بزرگ را که داشت از کار انداخت تامورد استفاده دشمن قرار نگیرد. بعد از آنکه شاه اشرف در اصفهان رسید وتجدید قوا نمود با ٢٤ هزار سپاهی ارجل برگشت ودر محل «مورچه خورت» جلو قشون نادر راگرفت،اکثریت سپاه اومرکب از افراد ترك وکرد وغیره بودند، چون این جنگ قاطع بود لهذا شاه اشرف وقشون افغانی او با رشادت مینجنگید، قوای افغانی آنقدر مقاومت نمود که از تمام سپاه افغانی فقط یکهزار وچند صد نفر زنده ماند وچهار هزار کشته درمیدان جنگ افتاد در حالیکه افراد غیر افغانی سپاه فرار کرده بودند، آنگاه شاه اشرف میدان جنگ را گذاشته به اصفهان واز آنجا به‌شیراز رفت. متعاقبا نادر افشار داخل اصفهان شد وهرکه را از افغانهای وامانده یافت بکشت. نادر چهل روز دیگر در پایتخت ماند .

۹ چون سرتاسر ایران از فتح اصفهان مطلع شده بود مرد ومال ریختن گرفت و نادر باسپاه وتجمل بزرگی بطرف شیراز حرکت کرد. این وقت شاه اشرف باسپاه دوازده هزار نفری ومعسکر شیراز خود شکل جزیره گکی گرفته بودکه دربین بحر محیطی واقع باشند، سیلاب اردوی نادر هم دراین جزیره سرازیر شد. شاه اشرف واتباع افغانی او برای آخرین بار به‌جنگ برخاستند ودر موضع «زرغان» جلو دریای دشمن راگرفتند ولی بزودی ازپا درآمدند. شاه اشرف به‌شهر شیراز داخل شد وچون حرمش در قزوین تحت محاصره دشمن قرار داشت لهذا توسط سیدال سپهسالار و ملا زعفران باب مذاکره را در اردوی نادرباز کرد، نادر رهائی خاندان اسیر صفوی راباتسلیم دشمن شرط گذاشت. شاه اشرف ازجمله اسرای صفوی دوزن‌خاندان‌مذکور را توسط سیدال خان وزعفران برای نادر فرستاد ومذاکره را طول داد، تاحرم او از قزوین نجات یافته به‌شیراز رسید. نادرکه از محاصره کردن شیراز واشتعال جنگهای طولانی دیگر اندیشه مند بود نمیخواست کار را برشاه اشرف سخت‌تر بگیرد ومنتظر بود بدون جنگ تسلیم شود .

اما شاه اشرف که نمیخواست زنده بدشمن تسلیم شود ویازنان خود را در دست آنان بگذارد همینکه حرم‌او رسید چون پانزده نفرزن مربوط به‌شاه محمود وشاه اشرف وخاندان او بوده وبردن همه ایشان به‌سواری اسپ وطی منازل در شب و روز ناممکن بود واز طرف دیگر گذاشتن زنان دردست دشمن مخالف عنعنه افغانی بود لهذا خواست آن که را نمیتواند ببرد بکشد، اما دست خودش یاری نمیداد که زنان وخوهران ودختران ومادران خاندان خودرا ـ درعوض دشمن ـ بکشد، پس خواجه‌سرائی بگماشت تا ۱۳ نفر از آنان را ازتیغ‌بکشد وخود تنها دونفر از زنان جوان خودرا بر

داشت وبا ۲۰۰ نفرازجنگ جویان باقیمانده افغان شبانه از شیراز خارج وروبه‌جانب شرق حرکت کرد، شاه اشرف چون دشمن را درکمین شیراز میدید احتیاطا دونفر از زنان خاندان شاهی صفوی را که درنزدش اسیر بودند هم بشکل گروگان باخود برداشت وببرد. از دیگر طرف سپاه نادر به‌عجله داخل شیراز شد وآن افغانانیکه فرصت فرار نیافته بودند چون ملا زعفران مشهور ومیا محمد صدیق (فقیه وشاعر پشتو زبان) وچند نفر دیگر اسیر شدند، همچنین خواجه سرای مامور قتل زنان خاندان شاه اشرف که‌هنوز دونفر زن شاه اشرف ویکنفر مادر شاه محمود را کشته وبدیگران نپرداخته بود باده نفر زنان باقیمانده بدست دشمن اسیر گردید.

نادر افشار بعداز اشغال شیراز اسرای مرد را به‌اصفهان فرستاد تا درمحضر مردم پایتخت کشته شوند، اما ملا زعفران هنگامیکه ازپل رودخانه عبور میکرد خودش را در دریا انداخت وغرق نمود تا ذلت اسارت دشمن نکشد، این‌شخص مرد فاضل و شاعر در زبان پشتو بود .

شاه اشرف که خودش را از هر طرف بادشمن داخلی وخارجی محصور میدید اول به «لار» رفت وچون مردم ازترس نادر درمقابل او مقاومت نشان دادند راه بم وسیستان در پیش گرفت وبه گرمسیر رسید. شاه حسین هوتکی کاکازاده او از قندهار به جستجوی او برآمد ودر گرمسیر ودر زمینداور جستجوی بسیار نمود مگر شاه اشرف از دست رفته وبه‌قصد بلوچستان کشیده بود، شاه حسین سواران مامورو بهرطرف سوق نمود تاشاه اشرف را دستگیر کنند، یك دسته ازاین سواران در «زرد کوه» ازنواحی سفلی شورابك به کاروان خستهٔ چندنفری شاه اشرف رسیدندوبه محاصره پرداختند، شاه اشرف ودسته اش شمشیر کشیدند وبه دفاع پرداختند، ابراهیم قوماندان سواران باگلوله تفنگ شاه اشرف را ازپا درانداخت وآنگاه دونفر زنان اورا بادونفر زنان صفوی برداشت وبه‌قندهار برگشت. سرداران نظامی افغانی چون سیدال ناصری وبابوجان بابی حاکم لار وبندر وغیره که از تیغ دشمن رسته بودند نیز ازایران به‌قندهار آمدند وباشاه حسین در صدد دفاع آخری درمقابل‌حملات نادر افشار شدند. بالاخره دوزن اسیر صفوی باعث نجات چهارده نفر مرد وزن هوتکی گردید زیرا نادر حاضر شد که اسرای مذکور افغانی را به‌قندهار بفرستاد ودرعوض آن زنان صفوی را به‌ایران ببرد. بعد از مراجعت شاه اشرف از ایران ازجمله اردوی افغانی پس از ۲۰ جنگ داخلی وخارجی فقط یکدسته هزار نفری باقیمانده بودند که این ها درعلاقه جام برضد نادر افشار دوماه تمام مقاومت کردند، امابالاخره تسلیم شده ودر نزد نادر به‌قزوین رفتند وبه این صورت اشغال ایران از طرف قوای غلجائی قندهار در سال ۱۷۲۹ خاتمه یافت .

حکومت غلجائی قندهار :

اما هسته دولت غلجائی که درمولد خود (قندهار) بشکل یك امارت محلی دست نخورده باقیماند نیز عمر درازی نداشت وبزودی در تصادم سنگینی با شهنشاهی نادر شاه خراسانی درسال ۱۷۳۸ برافتاد. نادر پیشتر ازآنکه خود در قندهار حمله کند یکبار قشونی از کرمان بقیادت امام ویردی به‌بست وگرشك سوق نمود ، امام ویردی موفق شد که قلعهٔ بست را از محافظین افغانی بگیرد وگرشك رابتازد. اماشاه

حسین هوتکی نگذاشت وبابوجان بابی را بقیادت قوائی برای استرداد بست بگماشت، بابوجان قوای ایرانی را درهم شکست واسرای افغانی را ازدست دشمن نجات داد. امام ویردی هم بطرف فراه گریخت. نادرشاه خود درسال ۱۷۳۷ با اردوی قوی و توپخانه پرقدرتی ازراه «دلخك ودل آرام» به‌گرشك آمد ورضا قلی پسر خود را با قشونی برای فتح ولایت بلخ سوق نمود. شاه حسین قبلا غلهٔ بسیار درشهر مستحکم قندهار ذخیره کرده وغلات عرض راه نادر را ازبست تاخاکریز بسوخته بود تا بدست دشمن نیفتد واین خود سبب تباهی وتنفر دهقانان از او گردید.

شاه حسین پسر خود محمد خان را به‌حفظ قلعه جنگی قلات، وبهادر خان رابرای مدافعه از زمینداور اعزام نمود وخود شهر قندهار را بشکل استحکام نظامی درآورده منتظر هجوم دشمن نشست. نادرشاه قلعه نظامی گرشك را بقوت توپخانه درهم شکسته وفتح کرد وکلب علی افشار را برای تسخیر زمینداور، وامام ویردی رابرای فتح بست باعسکر وتوپخانه سوق نمود وخود به‌عبور هلمند به‌موضع شاه مقصودوارد شد وبرای جمع آوری غله دسته جات نظامی وبارگیر در دهراووت وتیرین فرستاد و آنگاه درکنارهٔ رود ارغنداب آمد وفروکش کرد. شاه حسین که چنین دید شباخون سنگینی برسر اردوی نادر فرود آورد وقوایش راتار ومار نمود وخودبرگشت. نادر شاه شخصا برای جلو گیری از فرار مغلوبین قشون خود داخل فعالیت شده وآنهارا با استعمال قوت بر گشتاند. نادر بسرعت سپاهش را ازرود ارغنداب عبور داد وبدون وقفه شهر قندهار را زیر گلوله باران توپخانه وتفنگ قرار داد. شاه حسین توپخانه افغانی را از ارتفاعات کوه چهل زینه مامور به‌جواب آتشباری دشمن نمود وسیدال خان‌رابرای جمع آوری قشون وحمله بدشمن درقلات فرستاد. سیدال بسرعت باقوای خود برسر قشون اعزامی دشمن در قلات فرود ریخت وفتح‌علی قوماندان را ازچهار طرف درهم پیچید، در چنین وقتی نادر شاه از عقب رسید وفتح‌علی را نجات داد و سیدال خان در قلعه قلات درآمد ومحصور شد، نادرشاه اورا بواسطه نظامیان خوددر حالت محاصره نگهداشت وخود به قندهار برگشت ودر محاصره عمومی شهرپرداخت.

جنگ های حصار دوماه طول کشید وشهریان شبانه درسپاه نادر میزدند و میگشتند وبرمیگشتند. نادر که چنین دید باقسمت کلی سپاه خود درموضع «مزار شیر سرخ» قرار گاه اتخاذ کرد وبه‌عجله درآن جا به‌تعمیر قلعه بزرگ نظامی پرداخت، در تعمیر دیوار ها وقرارگاه های این قلعه بزرگ اسرای افغانی ودهاقین بی‌سلاح دهات بکار انداخته شدند وهمین قلعه بودکه به «نادر آباد» موسوم گردید ودیوار های خراب شده آن هنوز موجود است. نادر که توسط این قلعه توانست خودش را از شباخون های ناگهانی قندهاریان نجات دهد متوجه تشدید محاصره شهر گردید ودر دورادور شهر در فاصله های معینی (تقریبا یك کیلومتری) برج های جنگی بساخت که درهریك قطعه‌ئی از نظامیان تفنگ دار مرکز گرفت، ودربین هردو برج جنگی‌کاسه برجهای در فاصله صدصد متر اعمار نمودکه درهر یك ده‌نفر تفنگدار مقیم شد، به‌این ترتیب حلقه محاصره تکمیل وراه دخول وخروج شهر بکلی مسدود گردید. ازاین بعد ورود غله به‌شهر وشباخون شهر بدشمن متوقف شد وشهریان موقف خطرناك خودرا درك کردند، ازهمه اولترخان توخی اشرف سلطان د ل‌از دست داد وشب هنگامی از شهر فرار کرد وبه اردوی نادر پناهنده شد، این حرکت اشرف سلطان که خان‌بزرگی

بود دل شهریان را بشکست ومعنویات دشمن را تقویه نمود. اشرف سلطان بعد از شکست قندهار درعوض چنین خدمتی ازطرف نادر بحکومت و ریاست قلات رسید .

قلعه‌های نظامی قلات وشهر صفا دوماه. تمام دربرابر دشمن مقاومت ودفاع کردند، ولی این قلعه هاکوچك بودند وبزودی ازغله تهی گردیدند ومدافعین دلیر آنچه زنده مانده بود بعد از غلبه دشمن تسلیم شدند . سیدال خان ناصری ومحمد خان پسر شاه حسین اسیر وبحضور نادرشاه برده شدند، نادرشاه سیدال خان‌را که از قهرمانی هایش در ایران آگاه بود، نکشت اماکور کرد. مردم کاکری وترکی هم در پشین قیام کردند وبر قشون دشمن هجوم نمودند، اما قوه نادر آنان را باتوپ وتفنگ درهم شکست، واز همه دیرتر قلعه زمینداور از پا درآمد، مدافعین این قلعه چندین ماه در برابر دشمن استادگی نموده وعدهٔ بسیاری از آنان را باگلوله ازپا درآوردند و بالاخره دشمن رامنهزم وفراری ساختند، هنگامیکه قوماندان دشمن کلب‌علی ناامید گردیده بود قوت الظهر نادر شاه به قوماندانی دیوان قلی افشار ویاری بیک افسر توپخانه به‌کمك او رسید، افسران جدید بعد از تشدید محاصره ، قلعه را بواسطه نقب در تزلزل انداختند وبهادر خان مدافع قلعه را به‌تسلیم مجبور نمودند وبه‌این صورت قلعه های نظامی اطراف قندهار یکی پی دیگری سقوط کرد وقندهار تنها ماند. معهذا قندهار یان ده‌ماه دلیرانه دربرابر دشمن قوی مقاومت ومدافعه نمودند، بالاخره کوه چهل زینه که‌پشت وپناه شهر قندهار بود در دست دشمن افتاد وتوپخانه دشمن از ارتفاع آن کوه‌که مشرف برشهر بود تمام خانه‌ها وبازارها وارگ شاهی را در زیر آتش گل ناشدنی توپخانه قرار داد. دیگر زندگی وجنبیدن در داخل شهرمحال گردید وبرج خارجی شهر در دست دشمن افتاد، متعاقبا دروازه شهر درزیر خمپاره و گلوله از دست رفت وقشون نادر مثل سیل در داخل شهر ریختن گرفت ، این‌بارقوه دشمن برزن ومرد شهر ابقا ننمود وتیغ درهمه نهاد وشهر بارونق ومستحکم قندهار باچنین خون ریزی درسال ۱۷۳۸ فتح شد معهذا شاه حسین هنوز تسلیم نشده و خودش را در مرتفع ترین نقطهٔ شهر (ارگ شاهی موسوم به نارنج) حصاری ساخته بود. نادر امرکرد تاتوپخانه متوجه قیتول (ارگ) گردید وباران گلوله شاه حسین را بفرود آمدن وتسلیم به‌نادر واداشت .

نادرشاه امرکرد که‌شاه حسین را باخاندان او در مازندران بردند ودر آنجااورا درهمین سال مسموم نمودند. ازآن بعدنادر که از قوای غلجائی در اندیشه بود عدهٔ بزرگی از آنانرا بطرف غرب افغانستان براند، ودر عوض ایشان ابدالی هاراکه از طرف دولت صفوی بغرب رانده شده بودند بخواست ولواضی غلجائی هارا در قندهار وبست وزمینداور به‌ایشان‌داد وبه‌این صورت آتش خصومت بین قبایل ابدالی و غلجائی بسختی مشتعل گردید، اما نادر به‌غلجائی های قلات متعرض نشد واشرف سلطان غلجائی پناهنده خود را بحکومت آنان مقرر کرد وبه‌این وسیله طرفداری‌قسمتی از غلجائی هارا حاصل نمود ویکدسته قشون چهارهزار نفری از آنها تشکیل وجزء اردوی خود قرار داد. بدترین کار نادر شاه در افغانستان تخریب وانهدام شهرمشهور قندهار است که‌بعد از فتح درطی هفته‌ها آنرا باخاك یکسان ساخت ویگانه مرکز صنعت و پیشه‌وری وفرهنگ این ولایت را از بین برد، در حالیکه شاه محمود وشاه اشرف در جنگ های ایران هیچ یك شهر وقصبه‌ئی را معدوم ننموده بودند. نادر شاه بعداز تسخیر قندهار متوجه مرکز وشرق افغانستان گردید، که شرح آنرا زیر عنوان افغانستان و نادر شاه افشار خواهید دید .

هفتم

مبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان در جبهه غرب

و تاسیس حکومت محلی ابدالی در هرات

حکام دولت صفوی در ولایت‌هرات بدستیاری فیودالهای داخلی وقوای عسکری حکومت میکردند ومردم مجال تنفس نداشتند. در چنین وقتی قبایل ابدالی قندهار بواسطه جنگهای فیودالی ورقابت های خانگی تجزیه گردیده قسمتی در دشت های گرشك و فراه مشغول مالداری بودند وقسمتی هم باخان خود «حیات سلطان» (که مغلوب رقیب خود «دولت خان» ابدالی گردیده بود) از قندهار به‌ملتان کشیده بودند بقیه در ولایت قندهار وبیشتر در علاقه ارغسان میزیستند . حکومت صفوی قندهار که از نیرومندی این قبایل اندیشه مند وبامدارا با ایشان مجبور بود بالاخره تصمیم گرفت که در مقابل ابدالی بقبایل غلجائی ورقیب ابدالی اتکا کرده از رقابت وخصومت قبیلوی آنان استفاده نماید. گرگین والی صفوی قندهار ازاین هم پیشتر رفته، خان های بزرگ ابدالی چون دولت خان ونظر محمد خان ورستم خان را بکشت وایل شان را تاراج وبطرف غرب براند، لهذا عشایر ابدالی از گرشك وفراه تا اسفزار وهرات منتشر گردیدند وآنچه از ابدالی هاکه درولایت قندهار باقیماندند بدون سرکرده و رئیسی بسر میبردند .

بعد ز آنکه مردم قندهار برضد استیلای خارجی قیام کرده واردوی ایران را با گرگین ازبین بردند ابدالی های‌قندهار هم به ملتان متوجه شده وچون حیات‌سلطان، خان سابق وفراری ابدالی ها مرده بود پسرش عبداله‌خان را برای ریاست قبیلوی‌خود خواستند، عبداله خان که شرایط محیط را مساعد دید باایل خود از ملتان به‌قندهار آمد وامور محلی را در دست گرفت، این شخص هوشیار باسیاست وقدرت میرویس خان همنوا شد واتحاد ابدالی وغلجائی را مهم شمرد . بعد از مرگ میرویس خان میرعبدالعزیز آن کفایت ودور اندیشی را نداشت که بتواند مثل میرویس خان اتحاد داخلی قبایل غلجائی وابدالی را حفظ کند، لهذا عبداله خان ابدالی درسال ۱۷۱٦ با ایل خود از قندهار به‌هرات رفت در حالیکه هرات هنوز در دست حکام صفوی بود. عبداله خان ازین مهاجرت قصد تسلیم به‌حکومت خارجی نداشت بلکه میخواست مثل میرویس خارجی را براندازد وهرات‌را مثل قندهار آزادسازدزیرا کارنامه‌های قهرمانانه میرویس خان رقبای قبیلوی را برانگیخته بود. عبداله‌خان دراین مهاجرت جدید تنها نبود ومحمد زمان خان پسر دولت خان رئیس مقتول ابدالی های ارغسان نیز بایکعده طرفداران خود در معیت اوبودند. زمان‌خان بعد از آنکه بواسطه خسرو خان برادر زاده گرگین از تبعید گاه کرمان خلاص وبرضد حکومت غلجائی قندهار آورده شده بود شمشیر خلاف بر رخ میرویس خان ازغلاف نکشید وهمچنین باعبداله خان که ریاست پدرش را گرفته بود در نیاوبخت بلکه تبعیت اوپذیرفت وبامیرویس خان نیز همنوا گردید. بعد از مرگ میرویس خان‌که عبداله‌خان به‌هرات کشید زمان خان هم بااین رقیب یکجا حرکت کرد واین بقوت عبداله افزود .

اما حکومت صفوی هرات که وقایع قندهار را پیش چشم داشت، نمیگذاشت که آن حادثات تکرار شود وهمینکه احساس کرد عبداله خان نو وارد مرد ادعا داریست فورا اورا باپسر جوانش محبوس نمود ، درعوض مردم هرات که از استیلا واستبداد عباس قلی والی صفوی هرات بجان رسیده بودند برخاستند ولو را از کار برکنار کردند. دولت صفوی که بعد از قیام قندهار در هراس افتاده بود بهعجله جعفر استاجلو را بحیث والی هرات بغرض حفظ امنیت اعزام نمود. پیش از آنکه جعفر به هرات برسد عبدالهخان ابدالی توانست که از محبس فرار کند، عبداله خان سر راست به اسفزار رفته قوای پراگنده ابدالی های آنجا را جمع کرد وبه اتفاق مردم بالای قلعه اسفزار حمله واشغال نمود. ازاین بعد اسفزار مرکز شورشیان آزادی خواه گردید و قاصد های عبداله خان تافراه وبکوا رسیده صلای اجتماع بهاهالی وابدالی های این نواحی داد. عبداله خان بعد از تشکیل یك قوه مسلح به استقامت شهر هرات حرکت کرد وبا جعفر خان حاکم هرات وقشون مدافع او در خارج شهر مقابل گردید. در جنگ سختی که مشتعل گردید قوای ایرانی درهم شکسته و جعفر خان اسیر گردید وعبداله خان بدون درنگ پیش رفت وشهر مستحکم هرات را در محاصره کشید، البته قوای ایرانی به مدافعه جدی دوام داد ولی مردم هرات طالب سلطهٔ خارجی نبودند وازسمت برج پیلهخانه بین دروازه عراق ودروازهٔ ملكبرای داخل شدن قوای آزادی خواه راه گشودند. عبداله خان ابدالی شهر را ازقوای دولت ایران پاك کرد وحکومت ملیهرات را اعلام نمود (از ۱۷۱۷ تا ۱۷۳۱) .

همینکه درسال ۱۷۱۷ حکومت ابدالی هرات تاسیس گردید عبداله خان ازطرف تمام روسای قبایل ابدالی وخانهای سایر اهالی هرات بریاست حکومت پذیرفته شد. عبداله خان نیز عنعنهٔ قبایلی را مراعات وجرگه دایمی سران قوم راتشکیل نمود. این جرگه تمام امور حکومت رامطرح ونتیجه فیصله خود را توسط رئیس حکومت درمحل تطبیق میگذاشت ، افراد قبایل هم درپشت سر اعضای جرگه ـ که هریك خانعشیرهئی بودند ـ قرار داشتند. یکی از مشهور ترین اعضای این جرگه عبدالغنی خان ازالکوزائی های هرات بود. بعد از تشکیل حکومت ابدالی در شهر هرات، جرگه تمام افراد جوان قابل حمل سلاح را از ابدالی های هرات واسفزار ونواحی آن که بیشتر چوپان مواشی بودند، احضار ویك لشکر دایمی تشکیل نمود. عبداله خان توسط این قوت بسرعت تمام علاقه های غوریان، کهسان، مرغاب، بادغیس واوبه را از حکام ونفوذ دولت ایرانی تصفیه وبحکومت مرکزی هرات ملحق ساخت. همچنین او بواسطه اعزام یك قوت بطور ناگهانی قلعه مستحکم «فراه» را اشغال وضمیمه هرات نمود وبه این صورت از هرات تا قندهار ـ به استثنای خراسان کنونی ـ تقریبا نصف غربی افغانستانبواسطه حکومت ابدالی هرات وغلجائی قندهار از تسلط خارجی آزاد گردید . درطی این حوادث دولت صفوی ایران آرام ننشست وقشونی بقیادت فتح علی ترکمن برای اشغال مجدد هرات سوق نمود ولی مدافعین افغان بسر داری اسداله پسر عبداله خان سپاهدشمن را در محل «کوسویه» تباه کردند.

دولت ایران درسال ۱۷۱۹ سپاهی مشتمل بر ۳۰ هزار نفر وتوپخانه مکمل بقوماندانی افسر مشهور خود صافی قلی خان از جبهه فراه سوق نمود، اسداله با۱۵ هزار مرد جلو دشمن را درنزدیکی «قلعه کاریز» بگرفت وجنگ شدیدی بعمل آمد،

مدافعین افغانی چون هیچ توپی نداشتند وزیر ضربات توپخانه ایران کوفته میشدند شمشیر بدست در قلب قشون دشمن حمله کردند ولی تا از منطقه تاثیر آتش توبخانه دشمن میگذشتند سه هزار نفر تلافات دادند، حمله این‌ها آنقدر شدید بود که قلب سپاه دشمن شگاف خورد وهشتهزار سپاهی از دم تیغ افغان ها گذشت . درهمین جنگ بود که توپخانه دولت ایران از اضطراب وسراسیمه گی عوض لشکر افغانی دسته‌جات نظامی خودرا که پشته‌ئی رافتح کرده بودند زیر ضربات گلوله قرار داد(۱) درهر حال شکست مکمل بود وعجالتا حکومت ابدالی هرات از تعرضات دولت صفوی نجات یافت، اما نفاق های فیودالی و قبیلوی هنوز مثل ماری درداخل آستین حکومت های ابدالی وغلجائی بازی میکرد . شاه محمود هوتکی درهمین سال ۱۷۱۹ بعد ازآنکه ایرانی ها در فراه از قوای حکومت ابدالی هرات شکست خورده بودند عسکر به‌تسخیر فراه کشید واسداله ابدالی جلو او را در دل آرام فراه گرفت وآتش جنگ سختی درگرفت، شاه محمود واسداله هر دو جوان دلیر وهموطن درعوض اتحاد بمقابل‌دشمن مشترك برخ همدیگر آنقدر شمشیر زدند تا اسداله درمیدان جنگ کشته شد وشاه محمود فاتح گردید، گرچه شاه محمود بعد ازاین فتح دیگر متعرض حکومت ابدالی هرات نگردید ولی همین اقدام او برای روشن کردن آتش نیمه خاموش خصومت‌های قبیلوی بین ابدالی وغلجائی کافی بود ودر آینده نزدیکی بضرر منافع عمومی‌افغانستان تمام شد .

جنگ دلارام وکشته شدن اسداله خان استقرار حکومت ابدالی هرات را برهم زد، عبداله خان پیر ازمرگ پسر جوان وکاری خود دل شکسته گردید وعبدالغنی الکوزائی عضو مهم جرگه هرات تحریك نمود تا عبداله خان مستعفی گردد وزمان‌خان ابدالی (پدر احمد شاه ابدالی) بریاست حکومت منتخب شود. زمان خان بعداز گرفتن اقتدار با احساس رقابت فیودالی وعنعنه وی مردی چون عبداله خان را محبوس نمود ودرزندانش مسموم‌کرد، ازاین‌بعد بودکه‌خصومت های‌شخصی‌درحکومت‌نواحدات‌ابدالی هرات بیشتر شدت کرد وریاست حکومت از دستی بدستی در گردش افتاد، اساسا حکومت ابدالی هرات به نسبت دولت غلجائی قندهار ابتدائی تر بود، زیرا ابدالی های هرات بیشتر چوپان مواشی بوده ودر زندگی شهری هرات کمتر فرو رفته بودند وفیودال واشراف مالدار از مرکزیت مستحکم بیشتر فرار میکردند .

در چنین وقتی که دولت صفوی ایران ازکشته شدن اسداله ومحبوسی عبداله خان ودشمنی قندهار باهرات مطلع شده بود مجددا به‌شوق تسخیر هرات قشونی بقیادت صفی قلی ترکستان اوغلی سوق نمود، زمان‌خان رئیس جدید حکومت هرات (از ۱۷۱۹ تا ۱۷۲۲) خانها واشراف هرات را دلجوئی کرد وجرگه رامحترم شمرد وعبدالغنی خان الکوزی را بیشتر برگشید وآنگاه جعفرخان استاجلو حاکم سابق‌ایرانی هرات را که محبوس بود در خیابان باغ‌نو شهر هرات در جواب سوقیات صفوی اعدام کرد ، وخود باسپاهی در جوار کافر قلعه (اسلام قلعه کنونی) جلو قشون دشمن را بگرفت . دراین جنگ زمان‌خان عملا ثابت کردکه از عبداله خان واسداله خان دست کمی ندارد. او وقشونش سپاه ایرانی را به‌سختی درهم شکستند وصفی‌قلی قوماندان

---

(۱) ــ تاریخ عمومی عباس اقبال، طبع ایران .

دشمن را بکشتند وبه‌شهر هرات مراجعت نمودند .

زمان خان مجبور بود مدتی بکوشد تا تزلزلی را که بعد از مرگ اسداله وعبداله خان در داخل حکومت رخ داده بود به‌مدارا باجرگه وفیودالها ترمیم نماید، اما زمان خان درسال سوم ریاست خود بمرد. این وقت دولت ایران زیر ضربات قاطع دولت هوتکی قندهار قرار داشت وحکومت هرات از تعرض ایران بسی مصون بود وقندهار هم هرات را بحال خودش واگذاشته بود. این است که کینه‌های دیرینه خان های ابدالی هرات سر کشید زیرا آن عامل فشار خارجی که ایشان را به‌یك اتحاد نسبی بغرض دفاع دسته جمعی وا داشته بود دیگر وجود نداشت .

بعد از فوت زمان خان اکثریت اعضای جرگه هرات علی الرغم خواستهٔ عبدالغنی الکوزائی وسایر طرفداران خاندان زمان‌خان، محمدخان پسر عبداله خان رئیس سابق حکومت هرات را که در علاقه شورابك مقام داشت ـ بریاست حکومت انتخاب کردند واو درهرات آمد و حکومت را در دست گرفت (از۱۷۲۲ تا ۱۷۲۳) محمدخان چون دولت صفوی را از بین رفته ودولت غلجائی را گرفتار امور ایران دید در صددتوسیع حدود هرات برآمد، نخست به‌خراسان کنونی عسکر کشید وشهر مشهد را محاصره نمود، چون‌جنگهای‌حصارچهارماه طول‌کشیدومحمدخان ازطرف اداره‌هرات‌ورقبای‌داخلی خود مشوش بود بدون اخذ نتیجه قاطع برگشت ودر ضمن قلعه نظامی «سنگان» را در غرب غوریان مسخر نمود. تاوقتی که محمدخان به‌هرات میرسید اغراض خانهای قبایل پیش رفته وجرگه معزولی محمد خان را از ریاست حکومت هرات اعلام کرده بود .

جرگه در عوض محمدخان، ذوالفقار خان پسر زمان خان رئیس متوفی حکومت هرات را بریاست حکومت منتخب کرد (از ۱۷۲٤ تا ۱۷۲۵) واو از شورابك به‌هرات آمد. سال دیگر رحمن خان پسر دیگر عبداله خان باعدهٔ از اتباع مسلح خود وارد هرات شده، قضیه خون خواهی پدر مسموم خودرا از ذوالفقادر پیش کشید. این دعوی مسلح ابدالی هارا علنا بدو دسته طرفدار خانواده عبداله خان وطرفدار خانواده زمان خان تقسیم کرد وخطر خون ریزی داخلی وانقراض عمومی حکومت ابدالی هرات را نزدیك ساخت، لهذا جرگه درصدد جاوگیری برآمده مدعي (رحمن‌خان) ومدعی علیه (ذوالفقار خان) هردو را طرد کرد وذوالفقار خان را به‌سکونت در باخزر ورحمن‌خان را به اقامت به‌فراه محکوم واعزام نمود .

هنگامیکه عبداله خان ابدالی بدعوت ابدالی های قندهار از ملتان به‌قندهار آمده بود هنوز قسمتی از عشیره او بایکنفر پسرش «الله یار» بالای دارائی خود درملتان بود وباش داشتند، این است که جرگه هرات بعد از طرد ذوالفقار ورحمن‌خان از الله‌یار خان دعوت نمودند تا که او به‌هرات آمد وزمام امور حکومت را بدست گرفت (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۹) الله‌یار مثل پدرخود عبداله‌خان ومثل رقیبان خاندان خود (زمان‌خان وپسرش ذوالفقار خان) مردکار آگاه بود ولی بواسطه تعصبات قبیلوی و اغراض فیودالي وخاندانی او نیز مثل آنان محکوم به‌ناکامي گردید. از همه پیشتر عبدالغنی الکزائی که خود مرد جاه طلب ولی از ادعای مستقیم ریاست طلبی در برابر خان‌های بزرگتر عاجز بود دست به‌آشوب وخت کردن آب زد مثلیکه اوهمیشه این کار را میکرد تا در ضمن حثین حوادثی اگر بتواند شخصا ماهی بدست آورد، عبدالغنی

خان درهرات بنام ذوالفقار خان وبرضد حکومت الله‌یار خان قیام کرد وذوالفقار خان را تحریك نمود تا از باخزر به هرات کشید وجنگهای داخلی بین هردو در گرفت.

دیگر مسئله مصالح عمومی وتنظیم اداره موضوع نداشت ومساعی همه متوجه غلبه بررقیب داخلی بود وبس م. این جنگها ششماه طول کشید تامردم ازهردو طرف بیزار شدند وجرگه ذوالفقار خان را بحکومت مروچاق والله‌یار خان‌را بحکومت فراه مقرر واعزام نمودند، جرگه از تعیین رئیس جدید حکومت خود داری نمود و اداره حکومت را (بدون آنکه خود جرگه هم رئیس داشته باشد) در دست گرفت، این سیستم «اداره بی‌رئیس» چند ماهی دوام نمود تااینکه آوازهٔ تشکیلات نظامی شاه طهماسب صفوی وقصد هجوم نادر افشار به‌هرات مردم وجرگه هرات را تکان داد، پس جرگه هرات مجددا الله‌یار خان را ازفراه احضار وبریاست حکومت برداشتند و در عوض او ذوالفقار خان را بحکومت فراه اعزام نمودند، چون خطر حمله خارجی‌پیش آمد باردیگر ابدالی ها از اشتعال خانه‌جنگی ها دست کشیدند وآرامش نسبی برقرار شد تا اینکه حملات نادر افشار درهرات آغاز گردید .

سقوط حکومت هرات : نادر افشار بعد از آنکه بنام شاه طهماسب صفوی در شمال ایران موفق به تشکیل یك سپاه قوی گردید چون شاه اشرف را درایران‌گرفتار بادولت های ترکیه وروسیه دید متوجه افغانستان شد، این وقت ولایت خراسان‌کنونی وولایت سیستان درتحت امر ملك محمود سیستانی قرار داشت. این شخص همینکه دید در قندهار وهرات مردم قیام کرده وآزادی خودرا ازدولت صفوی بدست آوردند وحتی شاه محمود هوتك در داخل ایران پیشرفت اونیز که در ولایت سیستان قدرت نخستین محلی بود برضد تسلط صفوی ایران برخاست و درسال ۱۷۲۲ ولایت خراسان فعلی را از عمال وحکام صفوی پاك ساخت وبه‌این ترتیب حکومت مستقل خود را درسیستان وخراسان اعلام نمود .

نادر افشار میدید که حکومت های مستقل قندهار وهرات وخراسان هریك‌مجزا ازدیگری زندگی میکنند ودولت هوتکی در ایران یکه وتنهاست، لهذا او ازاین اختلاف داخلی حکومات افغانی استفاده کرده بولایت خراسان سپاه کشید وبسرعت ملك محمود را مغلوب ومقتول نموده مشهد ونیشاپور وتمام علاقه‌های ولایت خراسان را از سال ۱۷۲٦ تا ۱۷۲۷ اشغال نمود بدون آنکه از هیچ طرف کمك به‌ملك محمودشده باشد، در نیشاپور هم سه هزار مدافع افغانی درجنگ بانادر شاه تباه شد. متعاقبا نادر باشاه‌طهماسب بولایت هرات عسکرکشید ودر قدم اول‌قلعه سنگان را باقوت توپخانه ازمحافظین افغانی گرفته اهل قلعه را از زن ومرد از تیغ کشید. الله‌یار خان رئیس حکومت هرات که دشمن را درداخل خانه خود یافت قشونی به‌کمك قلعه‌نظامی سنگان فرستاد، اما دیگر دیر شده بود ونادر بعداز فتح قلعه به‌جنگ پیش آمد، این جنگ پنج شبانه روز طول کشید ونادر مجبور بود که ازپشت توپخانه وسنگر دفاع کند .

بالاخره نادر بدون اخذ نتیجه قطعی به‌خراسان برگشت وسال دیگر (۱۷۲۸) باتجهیزات کاملتری به‌تعرض آغاز کرد ، الله‌یار خان درکوسان به‌جلو گیری دشمن پیش آمد ونادر به‌کافر قلعه کشید، در جنگی که‌بین طرفین واقع شد سواره افغانی بالای توپخانه دشمن حمله کرده وتلفات زیادی برداشت، معهذا دشمن را سراسیمه

کرد وشخص نادر هم ازپای زخم خورد. روز دوم جنگ توپخانه نادر صفوف سپاه افغانی را ازهم پاشید واللهیار خان قسما سپاه شکست خورده راجمع کرده بهرات عقب نشست وقسما برای بردن آل و تیال خود از قلعه غوریان بهرات رفتند. نادر بدون درنگ بهرات کشید واللهیار تجهیز مجدد در رباط پریان (ده فرسنگی‌شهر) جلو اوراگرفت ، جنگ آنقدر شدید که‌توپ وتفنگ ازکار بازماند ونبرد دست و گریبان آغاز گردید، سپاه نادر فعلا عقب نشست ودو روز دیگر شدت بادهای موسمی هرات با گرد وخاك مجال جنگ نداد، روزسوم نادر افشار آهنگ مصالحه نمود و اللهیار پذیرفت، نادر به قریه «مویزك» پس‌تر نشست ومذاکره صلح آغاز شد ، در چنین وقتی ذوالفقار خان حاکم فراه باعدهٔ مسلح به‌کمك هرات رسید، نادر که چنین دید به‌قریه «شکیبان» آمد وبار دیگر جنگ آغاز شد، نادر در پناه توپخانه منظم وقوی قرار داشت وعسکرش تاشام دلیرانه مقاومت نمود، شب نادر، شاه‌طهماسب را در معسکر شکیبان گذاشت وخود جلوریز به‌جانب شهر هرات شتافت، ولی افغان ها نگذاشتند ودربین شکیبان وکوشك جلو اورا گرفتند، یك روز دیگر این جاجنگ دوام نمود ونتیجه قاطع بدست نیامد، فرداباز مذاکره صلح آغاز شد وعبدالغنی خان‌الکوزائی محور این مذاکرات قرار گرفت، بالاخره نادر افشار قبول کردکه اسرای افغانی را مسترد وخود بولایت خراسان مراجعت نماید، شمشیری‌هم به‌اللهیار اهدا نمود وبه‌این صورت دومین‌کشمکش های نظامی هرات ونادر بعد ازسه ماه خاتمه یافت .

ازاین بعد نادر متوجه دولت هوتکی درایران گردید وبعدا مصروف جنگ با دولت ترکیه واسترداد اراضی ایران شد وهرات آرام ماند. حکومت هرات وقندهار تاوقتیکه ملك محمود درخراسان وشاه اشرف درایران ازبین رفتند هیچ‌دم نزدند ولی بعد از انقراض آنها هنگامیکه نادر درغرب ایران مشغول شد هرات خواست به خراسان حمله ومشهد ونیشاپور را مسترد نماید. اللهیار خان باچنین پیشنهاد واقدام مخالفت نمود وبا خصومت خانهای رقیب مقابل شد، مخالفین او ذوالفقار خان راکه بعداز کمك به‌هرات درفراه رفته بود واپس خواستند تادرجای اللهیارخان نشانند . ذوالفقار خان آمد ولی بامقابله اللهیار مواجه گردید، سه‌ماه این جنگ داخلی فیودالی طول کشید وبالاخره ذوالفقار باکمك های ابدالی مخصوصا عبدالغنی الکوزائی ، غلبه جست ودر سال ۱۷۲۹ به‌صفت رئیس حکومت شناخته گردید. این حرکت خانها بعد از آن فداکاری اللهیار خان سبب تاثر عمیق اللهیارخان گردید تاجائیکه او بعداز بر آمدن ازهرات در مرو چاق که جاگیرش بود هم بسیار اطراق نکرد واز آنجا درمشهد بنزد ابراهیم خان برادر ووالی نادر افشار رفت، ابراهیم که اورا اسلحه‌ئی برندهٔ در برابر هرات میدانست استقبال شایانی نمود، ولی اللهیار خان بشکل بیطرفی در مشهد باقی ماند ونادر کتبا اورا دل جوئی نمود .

از دیگر طرف ذوالفقار خان طبق پیشنهاد جرگه هرات باقشون هشت هزارنفری درسال ۱۷۳۰ به‌خراسان کشیده و «زاویه خواجه ربیع» را درمشهد معسکر قرارداد، نادرکه تاکتیك جنگهای افغانی رابلد بود به‌برادرخود امر فرستاد که ازجنگ میدان با افغانها اجتناب وتارسیدن خود او تحصن اختیارکند ، ولی ابراهیم که‌این سابقه را نداشت هر روز ازشهر خارج شده پشت بدیوار شهر ازحملات پیهم افغانها دفاع مینمود ، ابراهیم آنقدر دلیر شدکه روزی درسمت «کوهٔ سنگین» به‌جنگ میدان اقدام

کرد وقشون ذوالفقار به‌حملات تند قلب سپاه او را درهم شگافت و قوماندان سپاه تفنگ‌دار دشمن باقرخان زخم برداشت، قشون ذوالفقار بیك حمله عمومی سپاه‌مخالف را ازپیش بُرداشت وبه‌تعقیب پرداخت، پیادگان سپاه ایران ازهول بسیار اغلب خود را درچاه‌ها وقنوات انداختند وازبین رفتند. فقط ابراهیم خان توانست داخل شهر گردد ودروازه رابرخ مهاجمین ببندد، یك ماه‌شهر در محاصره شدید قرار داشت و رضاقلی پسر نادر وقایع را به‌پدر اطلاع داد، نادر ازتبریز جلوریز به استقامت مشهد حرکت کرد وذوالفقار به‌هرات برگشت. نادر که به‌مشهد رسید برادر را تحت سرزنش قرار داد وبه‌تجهیز سپاه بغرض حمله درهرات پرداخت .

پنجماه بعد نادر درسال ۱۷۳۱ باقشون قوی ۳۰ هزار نفری به هرات کشید و درکنارهٔ جوی نقره (سه فرسخی غربی شهر هرات) سنگر گرفت، ذوالفقار شهرهرات را مستحکم نمود وهر روز درخارج شهر باسپاه دشمن می‌آویخت وبرمیگشت ، نادر درکمال احتیاط سنگرها بساخت وتوپخانه قوی خودرا سپر سپاه قرار داد. درچنین وقتی سیدال خان ناصری باسه هزار نفر سواره وپیاده به‌کمك هرات از قندهاررسید واین افسر مشهور در تاریکی شب حمله هولناکی بالای اردوی نادر فرود آورد، این حمله بقدری ناگهانی وشدید بودکه اردوی ایران سراسیمه شده تلفات بسیاری داد. نادر مجبور شد از جنگ میدان بسطح مرتفع «تخت صفر» پناهنده شود. نادر این‌جا حلقهٔ از تفنگداران تشکیل کرد وبدفاع پرداخت، قشون هرات وقندهار دو روز دیگر دشمن را زیر ضربات متوالی قرار دادند ولی ژالهٔ شدید ببارید وجنگ متوقف‌گردید. ذوالفقار در داخل شهر جرگه‌ئی تشکیل کرد واز روسا تعهد آخرین گرفت که جنگ تاآخرین حد توان دوام داده شود آنگاه بیک حمله عمومی وقوی اقدام کرد، نادر بسیار کوشید که در زیر باران گلوله توپ وتفنگ ازاین حمله جلوگیری کند ولی ممکن نشد واو مجبور گردید که باردیگر عقب نشینی کند . افغان ها فورا قلعه «ساق سلمان» رامرکز ثانوی قرار داده واز آنجا اتصالا بالای دشمن میریختند ومیکوفتند وبرمیگشتند. نادر مجبور شد که‌به حمله قاطع بپردازد- پس باتوپخانه پیش آمد و سخت بکوشید وهیچ کاری از پیش نبرد ، آنگاه درصدد یك محاصره وسیع هرات افتاده سه هزار عسکر بقیادت محمد سلطان برای تاراج فراه وخاش وانسداد راه ها فرستاد وخود «پوزهٔ کبوتر» را مستحکم نمود .

قشون هرات به‌حمله جدیدی مبادرت نمود وجنگ در قریه شمس آباد درگرفت، این بار توپخانه دشمن فعالیت محکمی نمود وسه هزار نفر مهاجمین افغان را درمیدان جنگ روی هم ریخت. این تلفات بسیار سنگین بود، زیرا جنگ آورترین افرادقشون ازبین رفته بود، این است که قوای هرات ازجنگ میدان منصرف گردید وبرای تجدید قوا درشهر هرات متحصن شد، نادر که چنین دید در قریه «ناگهان» وکنارهٔ پل‌مالان معسکر ساخت ودورادور سپاه خود خندقی حفر نمود، درچنین وقتی خان بزرگی باسه هزار مرد مسلح وارد هرات شد وعوض دوست بدشمن پیوست. این شخص همان دلاورخان تایمنی بودکه باقشون نادر قبلا رزم کرده ومنتهزما بدربار قندهار رفته در آنجا معزز میزیست. ولی این مرد ازشاه حسین هوتکی برنجید ودر صدد انقراض دولت اوبرآمد، چون او خودش ازاجرای چنین کاری عاجز بود نادر افشار را انتخاب نمود و خواست ازقندهار به‌هرات آمده، بهرنوعی است نادررا به‌حمله به‌قندهاروادارد،

دلاورخان دختری داشت زیبا وشاه حسین میخواست اورا بگیرد در حالیکه دلاورخان چنین ازدواج اجباری را مخالف شرف خود میدانست ، لهذا دختر را بدیگری داد و خود ازترس انتقام شاه حسین مرعوبا به‌هرات فرار کرد وباقوای خود به‌نادر پیوست وهم اورا ازنقاط ضعیف قندهار آگاه وبه‌حمله ترغیب نمود .

اتصال دلاور خان بدشمن نادر را تقویه نمود وسپاهیان نادر درفراه هم تااین وقت خاش را به‌جنگ از محافظین افغانی گرفته بودند، همچنین نادر امر فرستاده‌بود قشونی از سیستان وکرمان بقیادت امام ویردی ومحمد سلطان شهر فراه رانیزمسخر سازند وبرادر خود ابراهیم والی مشهد رامامور کردکه باقشون مشهد و نیشاپور به فراه رفته خط ارتباط قندهار ـ هرات را قطع ونظارت کند. گرچه علیمردان ابدالی حاکم فراه قشون امام ویردی ومحمد سلطان را درقریه «ده‌نو» (یکنیم فرسخی شهر فراه) درهم شکست ومحمد سلطان را با افسران فوج کرمان درمیدان جنگ بکشت و خود درشهر فراه تحصن جست معهذا ارتباط قندهار وفراه باهرات منقطع گردید. از دیگر طرف نادر ده‌هزار عسکر برای حفظ سنگر نقره درغرب شهر هرات وده هزار نفر برای حفظ سنگر ناگهان درجنوب شهر وده هزارنفر دیگر برای تحکیم ونگهداری سنگر های شرقی شهر بگماشت وخود قریه «اردوخان» را دریك فرسنگی شهرقرارگاه اتخاذ کرد. ذوالفقار خان برج های شهر را باتوپ مستحکم نمود واز آنجا به‌گلوله باری پرداخت حتی یکروزی گلوله توپی به‌خیمه نادر اصابت کرد وچون خودش به خیمه نبود نجات یافت .

ذوالفقار روزی در سال ۱۷۳۱ تصمیم گرفت که به‌حمله قاطع مبادرت کند لهذا با سپاه مختصر خود ازشهر خارج شد وبه‌سنگر های نادر حمله سختی نمود، نادر به‌شدت دفاع نمود ودراین وقت مفرزه شرقی شهر به‌کمك رسید ومهاجمین بین دوقوه گیر آمدند، چون خطر شکست قطعی پیش آمد افغان ها برگشتند وباشمشیر صف دشمن را شگافته راه بازگشت را بازکردند وبه‌این صورت باردیگر افغان‌ها درشهر محصور گردیدند ونادر دلیرتر شده حلقه محاصره را تنگ‌تر وشدیدتر نمود ، با وجود این افغانها مجبور بودند که هروقتی ازشهر خارج شده برای حصول آذوقه باشمشیر ازمیان دشمن بگذرند وبرگردند، دریکی از چنین حمله‌ها قطعات افغانی در راه عزیمت به‌کرخ باسپاه پیشبین نادر برخوردند وجنگی شدید رخداد، وافغانها دراین جنگ تلفات سنگینی دادند. به‌این ترتیب چهارماه جنگ بین دو قوت غیر مساوی جریان داشت. مردم شهر هرات دچار قحط سنگینی گردیدند در حالیکه دشمن راه مواصله ارزاق وامداد را تاایران دردست داشت وباخاطر جمع میجنگید، سیدال خان ناصری بابقیه سپاه خود برای حصول آذوقه ازشهر خارج گردید ومجددابرگشته نتوانست وبه‌اسفزار رفت .

ذوالفقار خان که علاوه ازاین حوادث، حزبیت و دو دسته‌گی ابدالی ها را باکار شکنی مخالفین خود میدید، فورا جرگه را تشکیل کرد وگفت: باوجود دشمن مقتدری چون نادر وسپاهش نفاق داخلی منتهی بسقوط حکومت هرات خواهد گردید پس شما برای جلوگیری از چنین نفاقی چه میسنجید ؟ من به‌فیصله شما قناعت خواهم کرد. طرفداران الله‌یار خان که اکثریت داشتند گفتند: ما مصلحت درآن میبینیم که شما حکومت هرات را به الله‌یارخان که اکنون در اردوی نادر است بگذارید. ذوالفقار

جواب داد که من از مشوره شماسر نمی پیچم وخیرحکومت را برخیر خود ترجیح میدهم شما بروید والله‌یار را بیاورید تامن حکومت را به اوبسپارم . متعاقبا هیئتی ازشهر هرات به‌اردوی نادر رفت واز طرف مردم پیغام دادکه : حاصل این خون‌ریزی بین مسلمانان چیست ؟ اگر شما هرات را میخواهید الله‌یار خان دوست شما و در نزد شما است او را نزدمابفرستید تا شهررا دراختیار اوبگذاریم. نادر که از جنگ طولانی افغان‌ها خسته شده بود بسرعت این‌شرط شهریان هرات را پذیرفت والله‌یار خان را بحیث حاکم هرات بشناخت ، واورا بشرط اطاعت ازخود بشهر هرات بفرستاد اما خانواده الله‌یار در اردوی دشمن باقیماند. الله‌یارخان وقتیکه داخل هرات شد ذوالفقار خان حکومت وشهر را تسلیم او نموده وخود به‌اسفزار رفت و باسیدال‌خان ناصری یکجا شد. سیدال‌خان به‌اتفاق ذوالفقار خان وتمام ابدالی های اسفزار بفراه کشیده ومحصورین افغانی را علیه ظهیر الدوله ابراهیم برادر نادر افشار تقویه نمود وخود به‌قندهار رفت. شاه حسین مجددا اورا با دوهزار عسکر تازه دم به‌کمک‌مدافعین فراه فرستاد ولی تاوقتیکه سیدال بفراه میرسید خبر شکست هرات بواسطه شخص الله‌یار خان در آنجا رسید لهذا مدافعین محصور را دل بشکست و قلعه را به‌سپاه دشمن تسلیم کردند. سیدال‌خان وذوالفقار خان والله‌یار خان نیز همه به‌قندهاررفتند، شاه حسین هوتکی ذوالفقار خان وبرادر کوچکش احمدخان ابدالی را محبوس نمود، والله‌یار خان هم توقف خویش‌را درقندهار خطرناك احساس‌کرده به‌ملتان رفت ودر آنجا بمرد. در حالیکه ذوالفقار خان وبرادرش بعدها درسال ۱۷۳۸ بدست نادر افتادند ودر مازندران تبعید شدند. ذوالفقار خان در تبعیدگاه خود مسموما از دنیا بگذشت واما برادرش احمدخان مجددا در صحنه سیاست ظاهر گردید .

درهر حال بعد از آنکه الله‌یار خان درسال ۱۷۳۱ بار دیگر خودش را رئیس حکومت هرات دید علی الرغم انتظار دشمن دروازه های شهر را ببست وادامه جنگ را بادشمن اعلام نمود. نادر افشار که چهارماه تمام دربرابر افغان ها جنگیده واز طول ایام خسته شده بود ازاین حرکت الله‌یار خان بر افروخت و تصمیم گرفت که بهر نوعی است هرات را فتح ومقاومت حریف را درهم شکند. لهذا حلقه محاصره را تنگ‌تر وتنگ‌تر نمود وحملات شدیدرا از سر گرفت . افغان ها گاه وناگاه ازشهر خارج شده بهر گوشه اردوی نادر میزدند و میکشتند و بر میگشتند ، شدید ترین این حملات در مواضع جبرائیل ، سیاوشان ، کورزان و پوزهٔ کبوتر بعمل آمد. همچنین وقتیکه الله‌یار خان دوهزار سپاهی برای استرداد او به‌فرستاد مردم او به برخاستند و سپاهیان نادری را اعدام کردند وقلعه اوبه را باذخایر آن به‌عساکر تسلیم نمودند و عسکر هرات تمام آذوقه اوبه رابشهر هرات رسانیدند واز حلقه محاصره دلیرانه‌عبور کردند. اما نادر مجددا قطعات نظامی سوق وقلعه اوبه‌را اشغال نمود، جنگ باشدت دوام میکرد وقحط غلا در داخل شهر روز افزون بود الله‌یار هیئتی نزد نادر فرستاد وپیغام داد: عایله من در اردوی شما است اگر نزدمن فرستاده شوند من بشما تسلیم خواهم شد. نادر که خود مرددلیری بود ودشمنان بهاردخودرا احترام میکرد، خواهش الله‌یار را پذیرفت وخانواده اورا درنزدش فرستاد. الله‌یار زنش را بکشت ودرعوض تسلیم باسپاهی برسر نادر که در گازرگاه رفته بود بریخت، جنگ گازرگاه شدید بود والله‌یار تلفات بسیار داد. ازآن جمله حمزه سلطان پوپل‌زائی که باعشیره خود

محافظ يك دروازه شهر هرات بود بدست دشمن اسير گرديد والله‌يار بشهربرگشت. حمزه سلطان بنادر گفت اگر مرا نكشيد ورهاكنيد من واتباع من دروازه شهر رابرخ سپاه تو خواهيم گشود، ولي نادر كه‌اين خدعه هاي حربي رامكرر ديده بود اعتماد نكرد وگفت عوض تو امان خان پوپل زائي راكه درحبس من است رها ميكنم اگر به پيمان‌تو اتباع تو دروازه را گشودند تراهم رها خواهم نمود. امان خان حامل اين‌پيغام داخل شهر شد والله‌يار اوراكه راست نگفت بكشت. نادر نيز كه دروازه را بازنديد حمزه سلطان را اعدام نمود وحملات خود را تجديد كرد. به‌اين ترتيب الله‌يار پنج‌ماه مقاومت ومدافعه نمود اما درداخل شهر ديگر زندگي ناممكن گرديده بود وگرسنگي مردم شهر وسپاه واسپان رساله را ازكار انداخته بود .

اين وقت جرگه هرات ورهبران نظامي درك كردند كه‌هرات تنهاست واز هر طرفي اميد كمك خطاست، اينان به‌چشم ميديدند كه اغراض سركردگان وتوليد نفاق هاي قبيلوي چگونه قوت مردم را پاشان وآزادي ايشان رامحكوم بزوال مينمايد . شاه اشرف درايران وملك محمود درسيستان وخراسان بهمين علت ازپا درآمدند واينك هرات امروز وقندهار فردا بهمين روز خواهند افتاد در حاليكه خود مردم از هيچگونه فداكاري قهرمانانه دربرابر قواي استيلاگر دريغ ننموده‌اند پس جرگه هيئتي نزدنادر فرستاده تسليم هرات را عرضه كرد. نادرهم قبول كرد كه متعرض الله‌يار خان نگردد وبگذارد هرجا بخواهد برود. اين است كه الله‌يار خان به‌اسفزار رفت‌واز آنجا به‌فراه وباز به‌قندهار كشيد . اما هنوز آتش خصومت قبيلوي فروزان بود، شاه حسين هوتكي ذوالفقار را محبوس كرد والله‌يار را گذاشت كه ازوطن خويش برآيد ودر ملتان رود ودرآنجا ناپديد گردد .

نادر افشار بعداز يازده‌ماه جنگ ودادن تلفات بسيار درسال ۱۷۳۱ داخل شهر هرات شد وبامردم بمدارا پيش آمد. اين مداراي نادر بامردم نه‌تنها ازآن جهت بودكه نادر خود اصلا اهل خراسان ودلبسته خراسان بود بلكه او كه در واقع يك جنگ‌آور ماهري بود از معاينه جنگهاي افغاني درايران وهرات متاثر ومنفعل گرديد، اوكه قبلا درامور نظامي تكيه بيشتر برتركان ايران داشت از اين بعد برقواي افغاني اعتماد بيشتر نمود وخواست كه باجلب همكاري آنها در هند وتوران بتازد، لهذا از خصومت‌بااين‌ها دست‌كشيد وعبدالغني الكوزائي رابركشيد وبه‌عنوان رئيس قبايل ابدالي شناخت، نادرتوسط اين‌شخص‌جاه‌طلب توانست‌بزودي‌يك‌فرقه‌عسكر دوازده‌هزار نفري از ابدالي هاتشكيل كند وهمچنين نادر بعد از فتح قندهار باآنكه دولت غلجائي را خاصمانه ازبين برده وقسما غلجائي ها رامجبور به‌انتقال بطرف غرب كرد وحتي اراضي شانرا نيز بعضا به‌ابدالي ها داد معهذا بايشان از راه مصالحت ومدارا داخل شده ويك قطعه نظامي چهار هزار نفري از آنان تشكيل كرد ونور محمدخان غلجائي ملقب به «ميرافغان» را قوماندان قشون افغاني خود مقرر نمود .

نادر باهمين قوت ابدالي وغلجائي در فتوحات هند وماوراالنهر وهم در جنگ‌هاي دولت عثماني وداغستان پيش رفت ، چنانيكه اين‌ها «سرخاي خان لكزي» را با سپاهش در داغستان كوفتند ودر جنگ بغداد عامل موثر شكست قشون عثماني گرديدند . اين عبدالغني خان الكوزائي بود كه سرتوپال پاشا سپهسالار عثماني را فاتحانه در نزد نادر انداخت . نادر با اعتماديكه به‌افغانها نشان داد عبدالغني راوالي

قندهار مقرر کرد، واحمد خان ابدالی نیز افسر قطعات نظامی ازبك ، در اردوی نادر گردید، وهمین اعتماد ونزدیکی نادر به افغان ها بودکه بالاخره باعث خصومت و مخالفت افسران ترکی وایرانی با نادر گردید. نادر بعداز فتح هرات رضاقلی مرزا پسر خود را بحکومت آنجا گذاشته وخود به‌ایران برگشت در حالیکه توده‌های دهقان هرات از تاراج وحواله سیورسات لشکر های متخاصم از پا در آمده بودند .

وضع اجتماعی :

پس از تجزیه وتقسیم افغانستان درقرن شانزدهم بدست دولت های ازبکی ماورالنهر و صوفیه ایران وبابری هندوستان ، ومبارزات سیاسی طولانی مردم افغانستان در جبهه شرق کشور بمقابل دولت بابری هندوستان ، نوبت جنبش‌های آزادی خواهی در جبهه جنوب وغرب افغانستان رسید، واین جنبش بشکل يك انقلاب سیاسی درآمد که‌نتیجه آن طرد نفوذ دولت صفوی وتاسیس حکومت های مستقل ملی واشغال کشور ایران بود. اما عمر این انقلاب سیاسی (ازقیام میرویس در ـ۱۷۰۹ تا استیلای نادر در ۱۷۳۱) به مقیاس عمر تاریخی يك ملت بسیار کوتاه وعبارت از ۳۰ سال بود. البته دراین ۳۰سال انقلاب مهمی دراقتصادیات وفرهنگ‌وتمدن افغانستان بعمل نیامد، ولی این دوره کوتاه با فتح وشکست هائی که دید ماحصل سیر تکاملی سیاسی واجتماعی گذشته افغانستان بود ومقدمه ظهور يك تحول بزرگتر سیاسی در افغانستان گردید وآن عبارت از احیا وتشکیل مجدد افغانستان درقرن هژدهم بود . همچنین آن تحول درسایر شئون اجتماعی کشور تاثیر عظیم نمود، وازاین جهت‌است که تاریخ این دوره کوتاه وسی ساله، در تاریخ عمومی افغانستان یکی از حلقه های‌مهم آن بشمار می‌آید تاجائیکه تنزل وانحطاط اقتصادی وفرهنگی کشور را تحت شعاع خود میکشاند .

هشتم

افغانستان و دولت افشار

شرایط اجتماعی ایران در اوایل قرن هژده، آماده تشکیل دولت متمرکزی بود که بقیادت نادر افشار به‌میان آمد. نادرقلی پسر امام قلی پوستین دوز از اهالی‌ابیورد ومتولد در ۱۶۸۸ منتسب به‌قبیله افشار خراسان بود، این شخص درخانوادهٔ بوجود آمد که در عمق توده قرار داشت، او تحصیل کرده وباسواد نبود وبعد از مرگ پدر به‌پوستین دوزی دوام داد ولی دریکی از ترکتاز های ازبك ماورالنهر درخراسان‌کنونی هنگامیکه هژده سال داشت بامادرش یکجا در اسارت ازبکها درآمد، مادرش دراسارت بمرد ومرگش تازیانه انتباهی بودکه در پهلوی تفکرات پسرش کشیده شد، پس‌نادر از اسارت دشمن فرار کرد وبوطن اصلی خودآمد. ازاین بعد نادر مرد ماجراجوئی بودکه از زدن قافله‌ها هم دریغ نمیکرد، اما اوکه دلیر وهوشیار بود همیشه درسردارهٔ ماجراجویان قرار داشت وهم درخدمت فیودالهای محلی داخل میشد. وقتیکه او در خدمت حاکم ابیورد بود دارهٔ ازبکان برسر ولایت خراسان افتاد ودرجنگ دفاعی که از طرف ملك محمود سیستانی حاکم مستقل خراسان بعمل آمد نادر درشکست ازبك ها يك عامل مهم گردید، پس همینکه حاکم محلی ابیورد بمرد ملك محمود حکومت ابیورد را به‌نادر سپرد واو نام گرفت، اماملك محمود بزودی دریافت که نادر نه‌آن مردیست که همیشه دردام دیگری ماند لهذا خواست اورا ازبین بردارد. نادر که چنین دید فرار کرد وباجمعیت خود به‌پناه خان کلات رفت.

درچنین وقتی شاه طهماسب صفوی در صدد تجهیز لشکری برای مقابله باافغان ها برآمده‌بود وچون آوازه دلیری نادر شنید، اورا برای قبول خدمت نظامی در اردوی خود دعوت نمود. نادر اول‌خان کلات را بکشت وزنش را بگرفت وجمعیتی قوی بهم رساند وآنگاه به خدمت طهماسب داخل شد. روش نادر قشون طهماسب را بطرف او جلب نمود ومحبوب سپاه گردید، ونادر بزودی برضد ملك محمود سپاه آراست و بنام شه طهماسب صفوی در سال ۱۷۲۶ به‌شهر نیشاپور حمله وفتح نمود، متعاقبا تمام ولایات مشهد ونیشاپور وسیستان را تاسال ۱۷۲۷ از دست ملك محمود بیرون کشید وهم خودش را بکشت. این فتوحات نادر، اورا بحیث سپهسالار در راس قشون شاه طهماسب قرار داد ونام او درخراسان وایران مشهور گردید. شاه‌طهماسب هم چاره نداشت جز آنکه در دست چنین مردقوی بشکل آله‌ئی قرارگیردزیرا طهماسب فقط شهزادهٔ بود که درمحیط اشرافی يك دربار منحط رشد نموده بود درحالیکه نادر از بین قشر تحتانی توده سر کشیده وباچشیدن گرم وسرد روزگار تجارب قیمتداری اندوخته بود وهم نقشه بزرگی در سر داشت.

نادر همینکه درسال ۱۷۲۷ پای خودرا در خراسان واسترآباد محکم کرد چون بین دو قوت غلجائی وابدالی ازغرب وشرق قرار داشت اول‌متوجه هرات شدوتا ۱۷۲۸ توسط جنگهای مکرر حکومت ابدالی را به‌بیطرفی واداشت، آنگاه متوجه دولت غلجائی درایران گردید ودر ۱۷۲۹ دولت غلجائی را بامحاربات سنگینی منقرض ساخت، باز به‌هرات برگشت وتاسال ۱۷۳۱ حکومت ابدالی را منقرض وهرات وفراه را مسخر

نمود ، ومتوجهٔ ایران شد ودرسال ۱۷۳۲ جنگ با دولت عثمانی را برای آزادی ایران آغاز کرد، او دراین جنگ فاتح بود وعراق وآذربایجان را باشمشیر مسترد نمود. اما شاه طهماسب خود در جنگ همدان از عثمانی مغلوب شد وطبق معاهده‌ئی گنجه و تفلیس وایروان ونخجوان وشماخه وداغستان را به‌آن دولت گذاشت زیرا او از قدیم عادت کرده بود که به‌آسانی پارچه های کشور را بدول خارجی تقدیم کند. نادر که چنین دید شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد وعباس طفلك یکساله اورا اسما بجایش گماشت، ونائیب السلطنگی خودش را اعلان نمود. آنوقت متوجه دولت ترکیه عثمانی گردید، گرچه نادر درجنگ کرکوك درسال ۱۷۳۳ از دولت عثمانی شکست خورد ولی در حملات متقابل در جزیره وکنار دجله (بغداد) آن دولت را مغلوب نمود و بعدها در ایروان نیزبرآنان غالب آمد، به‌این طریق اوتاسال ۱۷۳۵ تمام ولایات از دست رفته ایران را بشمول ارمنستان وگرجستان به‌ایران مسترد نمود وبادولت عثمانی معاهده صلح را امضاء کرد . درطی همین جنگها بود که‌قشون افغانی فعالیت های دلیرانهٔ به طرفداری نادر نشان دادند .

نادر درطی این مشاغل بادولت روس هم درتماس بود ودر سالهای ۱۷۳۲ و ۱۷۳۵ باعقد دو معاهده دست‌آن دولت را ازسر ایران کوتاه کرده ولایات‌ساحلی بحر خزر وباکو ودربند را بدون جنگ مسترد نمود. نادر که از توحید سیاسی ایران‌فارغ شد در ۱۷۳٦ جرگه بزرگی در صحرای مغان ـ خراسان از مامورین عالی رتبه ملکی ونظامی وفیودالهای کشور تشکیل کرده و قضیهٔ انتخاب پادشاه را مطرح ساخت ، البته همه خود اورا بسلطنت قبول کردند، اما نادر که نقشه مستقلی درنزد خود داشت قبول سلطنت را مشروط بشرایطی نمود که خواهان آن بود، نادر میخواست کشور افغانستان وایران هردو دارای یك اداره ویك دولت مرکزی باشند، اما او که اصلا خراسانی بود پایتخت این دولت رانیز در خراسان میخواست، پس اصفهان پایتخت ایران را طرد کرد ومشهد را انتخاب نمود وجرگه هم پذیرفت ، همچنین نادر که‌مثل اکثریت مردم افغانستان مذهب حنفی داشت میخواست این مذهب درهر دو کشور افغانستان وایران مذهب واحد ورسمی باشد زیرا او اختلاف مذهبی بین افغانستان وایران را مایه خصومت بین طرفین میپنداشت، جرگه مغان این شرط نادر رانیز پذیرفت ونادر افشار به‌عنوان «نادر شاه» به‌پادشاهی اعلان شد. •

از این بعد نادر متوجه افغانستان شد ودرسال ۱۷۳۷ با اردوی مکملی به قندهار کشید، وپسر خود رضاقلی را باسپاهی بشمال افغانستان فرستاد. تاسال ۱۷۳۸ خود نادر وسپاهش دولت غلجائی قندهار را منقرض کرد ورضاقلی هم ولایات شمالی افغانستان را ازمرو تابلخ از تصرف قوای پراگنده محلی بیرون کشید، آنگاه نادر از قندهار بمرکز وشرق افغانستان سرازیر شد. دراین وقت حکومت کابلستان در دست شیرخان، وحکومت ولایات شرقی افغانستان در دست ناصرخان حاکم دولت بابری هندوستان بود. شیرخان خواست مقاومت کند ولی درهم شکست واز غزنی وکابل تاجلال آباد وپشاور مردم افغانستان ازدولت بابری هند پشتیبانی نکردند زیرا ازاین دولت متنفر بودند، بعلاوه میدیدند که پیشاپیش اردوی نادر قشون ابدالی وغلجائی افغان حرکت میکند، این است‌که نادر بسهولت به‌جلال آباد رسید وبامدارا وعطایای نقدی توانست توسط افسران افغانی قبایل افریدی وشنواری را رام نماید

وقطعات نظامی از ایشان تشکیل ودره خیبر را عبور نماید. قوای مدافع دولت بابری در پشاور راهی به‌جز مغلوبیت نداشت، این است که نادر به‌آرامی تالاهور مرکزپنجاب رسید. دیگر آنقدرت شهنشاه مشهور هند که در زمان بابر همایون ، اکبر ، جهانگیر، شاه‌جهان واورنگزیب موجودبود بعداز اورنگزیب سقوط کرده‌بود. واینك محمدشاه ظاهرا وبرای نام امپراتور هندوستان بود. نادر افشار از لاهور به عبور ستلج بطرف پایتخت هندوستان بحرکت افتاد ودر سال ۱۷۳۹ درموضع «کرنال» آخرین قوای مدافع دولت بابری را درهم شکسته وداخل پایتخت دهلی شد. به‌این صورت آخرین حیثیت ظاهری امپراتوری درنظر مردم هند برباد رفت درحالیکه هیچ فیودال وصوبه داری از تاج وتخت امپراتور دفاع نکرده بود .

گرچه محمد شاه پادشاه هندوستان تسلیم شد ودختر خودرا به‌نصراله پسر نادر داد، دردهلی افواه شدکه نادر مرده است. دهلی بخروشید ومردم قیام‌کرد، نادر وسپاهش هشت ساعت تیغ درمردم نهاده وشهر را تاراج کردند ونادر بعد از ۵۸روز اقامت سلطنت را به‌پادشاه تسلیم شده هند گذاشت وبطرف افغانستان حرکت کرد در حالیکه به‌قیمت چندین ملیون طلا ونقود وجواهر واشیای قیمتی بشمول الماس کوه نور وتخت طاوس ازپایتخت غنی وتاراج شده هندوستان باخود داشت . نادرشاه درمراجعت خود به افغانستان آنقدر توانگر بودکه درعبور ازتنگه خیبر یك ملیون‌روپیه نقره به افغانان دوطرفه خیبر پرداخت وخود بکابل آمد. نادر ازکابل براه پکتیا یکبار به‌سند رفت وآن ولایت را منقاد نمود، زیرا نادر نورمحمد خان والی سندرا بکابل احضار کرد ونور محمد سر پیچی نمود ونادر درهمان سال ۱۷۳۹ براه گردیز،کورم، دیره اسمعیل، ودیره غازی به‌سند کشید، نورمحمد بعد از جنگ وگریز تسلیم شد و نادر از او یك ملیون و دو صد هزار روپیه نقد و کتابخانه نفیسش راگرفته و هم پسران میررا به‌یرغمل برد. نادر از اغتنامی که درسند نمودبهریك ازافسران بزرگ خود پنجصد اشرفی وبه افسران کوچك از یکصد تاسه صد اشرفی وبه افراد سپاه خود بهریك دو اشرفی بخشید . یك اشرفی درآن روزگاران معادل ۲٤ روپیه بود .

درسال ۱۷٤۰ نادر جیحون راعبور وتا نزدیکی بخارا رسید اما امیر بخارابدون جنگ تسلیم شد ودختری به‌علی‌قلی برادر زاده نادرشاه داد وطبق معاهده‌ئی قبول نمود که‌سرحد بین دولتین مثل سابق رودآمو باشد. آنگاه نادر برگشت وبه خوارزم رفت ولی خان خیوه مقاومت نمود ودرجنگ بانادر کشته شد، نادر حاکمی از جانب خود به‌خیوه گذاشت وخود به‌مشهد مراجعت کرد. اما این تسلط برخیوه دوام دار نبود وبعد ازیکسال مجددا خاندان حکمران ازبکی سابق برخیوا قبضه کردند. پس از سال ۱۷٤۰ نادر بیشتر مشغول تنظیم امور داخلی گردید واز کارهای عمده اویکی تهیه بحریه بودکه تحت رهنمائی یکنفر انگلیسی بوجود آمد وسفاینی دربحر خزر ساخته شد ولنگرگاهی در خلیج فارس آماده گردید. نادر بعدازاین همه فتوحات‌خودش را قهرمان قلمرو خود میدانست وبسیار مطمئن بود وهم درزیر تاثیر مطلق العنانی و قدرت نامحدود خشن ومستبد گردیده بود. اما اومطلع نبود که درزیر این آرامش ظاهری، طوفانی از مخالفت های طبقات ذی نفع نهفته است ومردم ازظلم او وفشار فیودالی به‌ستوه آمده‌اند. از همه بیشتر قشر روحانی شیعه مذهب که منافع خود را

از دست داده بودند برضد نادر فعالیت نموده ودرخفا مردم را بنام مذهب در مقابل نادر سنی مذهب متعصب تحریك میکردند وهر قدر نادر در تذلیل واذیت آنان‌میکوشید این مخالفت ها شدیدتر میشد. همچنین فیودالهای مقتدری که قدرت ملوك الطوایفی ومحلی خود را از دست داده بودند ازدل دشمنی بانادر ودولت مرکزی ومقتدر او داشتند. افسران قزلباش اردوی نادر هم که اعتماد اورا بسیار تر به‌قشون افغانی وازبك وافسران سنی آن میدیدند مشتعل گردیده بودند. این است‌که دولت مرکزی زیر خطر قرار گرفت وعلائم این خطر بتدریج آشکار شد.

همینکه در سال ۱۷۳٦ نادر اعلان سلطنت خود ورسمیت مذهب حنفی رانمود متعاقبا قبایل نیرومند بختیاری ایران برضد نادر انگیخته شدند ونادر مجبور گردید که این قیام را با شمشیر خاموش کند.هنگامیکه نادر درسفرهند بود لزکیهای داغستان قیام کرده وابراهیم خان ظهیرالدوله ، برادر نادر راکشتند. نادر باز مجبور بودکه توسط اعزام عسکر این شورش را خاموش نماید. وقتیکه نادر درسال ۱۷٤۱ بقصد مشهد از شیروان به مازندران می‌آمد درعبور از جنگلی مورد آتش تفنگ اشخاص نامعلوم قرار گرفته واز بازو زخمی شد. بعدها مردم شیروان وفارس وبعضی شهر های دیگر ایران سر به‌شورش برداشتند. درسال ۱۷٤٤ یکنفر از کرمان بدعوی‌برادری شاه حسین صفوی وجانشینی اوبرخاست وبرای استمداد بدولت عثمانی پناهنده شد واین بهانه بدست داد تا دولت عثمانی بنادر شاه اعلان جنگ دهد ودر امور داخلی کشور ایران مداخله کند چنانیکه دولت روس در داغستان این‌کار را کرده ولزکیهای شورشی را بخود امیدوار کرده بود. مخالفت های روحانیون وفیودالها که از نا رضایتی وقیام مردم‌استفاده میکردند تااین جاخاتمه‌نمی‌یافت بلکه آنهاتوانسته بودند در داخل خانواده سلطنت نفوذکنند وحتی رضاقلی را درنظر پدر مشبوه قرار دهند وعلی قلی برادر زاده نادر را درسیستان برضد اوبرانگیزند.

نادر دربرابر تمام این حادثات ازشدت عمل کار میگرفت. او از یکطرف در خارج باردیگر بادولت عثمانی در آویخت وغالب شد، واز طرف دیگر درداخل شورش های مردم را باقساوت وخون ریزی خاموش نمود، او دراین کاربسیار افراط کرد و مردمان بیگناه شهری واطراف رابکشت، مردم کرمان راقتل عام کرد، ودر مشهد کله‌منار هابساخت. پس نفیر ازمرد وزن برخاست واین وقایع اعصاب نادر را درهم شکست واز حالت طبیعی خارج ساخت تا جائیکه پسر وولیعهد خود رضاقلی را به اندك اشتباه کور کرد وبعد ازپشیمانی برای‌تسکین اضطراب خود تمام رجالی راکه در روزکور کردن پسرش حضور داشتند وبه‌شفاعت برنخاسته بودند از تیغ کشید در حالیکه آنان از سطوت عظیم نادر زبان شفاعت نداشتند. ازاین بعد نادر شاه مثل شاه محمود هوتکی تاوقتیکه کشته میشد دریك غلیان وهیجان عصبی بسر میبرد ، حتی در اواخر خواست تمام افسران قزلباش وفیودالهای درباری خود را بکشد وهم این کار را بدست افسران اردوی-افغانی انجام‌دهد، ولی افسران قزلباش وافشار در کمین بودند (از قبیل محمدقلی خان کشیك چی باشی که افسر محافظ سراپرده‌شاهی بود ، محمدخان قاجار، موسی خان افشار، فوجه بیگ اورومی، صالح‌خان ابیوردی و هفتاد نفر داوطلب دیگر)اینها درشبی که‌نادر درفتح آباد خبوشان (قوچان) اتراق کرده بود اورا بکشتند (۱۷٤۷) وبنۀ اورا تاراج کردند. ولی قشون افغانی وازبکی

حرم اورا از دستبرد شبانهٔ افسران ایرانی محافظه کردند، وحرم نادر شاه دربرابراین حمایت الماس کوه‌نور رابه قوماندان قطعات ابدالی وازبك احمدخان ابدالی (بعدها احمدشاه) اهداء ن ود.

بعد از کشت . شدن نادر ورجعت افغانها به‌قندهار ولایت خراسان وکشور ایران درهرج ومرج فرو ت، درایران محمدحسین قاجار درسواحل خزر، آزادخان غلجائی در آذربایجان ، هراکیلوس در گرجستان ، ابوالفتح وعلیمردان (رقبا) دراصفهان ، وکریم خان رئیس قبیله زند در جنوب ایران همه اعلان استقلال کردند ودرگردن یکدیگر افتادند. ده‌سال‌این‌اغتشاشات‌ملوك الطوایفی‌طول‌کشید تاکریم‌خان‌زندتوانست در ۱۷۵۷ دیگران را ازبین برده وخود حکومت مرکزی درایران تشکیل کند، این‌مرد از پادشاهان مدبر ایران بودکه تاوقت مرگ (۱۷۷۸) مثل میرویس خان هوتکی عنوان شاهی قبول نکرد وامارت نمود ، مردم اورا لقب «وکیل الرعایا» دادند. اما بعداز مرگ این شخص بازایران عرصهٔ تاخت وتاز وجاه طلبی فیودالها قرار گرفت، گرچه لطف علی‌خان زندشش سال دیگر بیشتر وبلند تر از دیگران سرکشید اما دولت مرکزی موجودیت قوی نداشت . دراین میان یك مرد مقطوع النسل وقهاری بنام آقامحمد خان قاجار بر رقبای فیودال خود غالب شده ودر ۱۷۹٤ باشمشیر وخون پادشاهی سلسله قاجار را درایران استوار کرد وهمین پادشاه بودکه در کرمان چهل هزاردانه چشم انسانی حواله کرد لهذا بیست هزار مردکرمانی کور گردیده وزنان شان به‌سپاه قاجاری بخشیده شد وکرمان بیك شهر کوران افسانوی مبدل گردید ، همچنین اومردم تفلیس راقتل عام کرد .

واما درولایت خراسان بعدازمرگ نادرشاه در ۱۷٤۷ علی‌قلی برادرزاده اوکه حاکم ولایت سیستان بود درمشهد به‌عنوان عادلشاه اعلان پادشاهی کرده قلعه کلات را بابیشتر از چهل ملیون مسکوك نقره وطلا وجواهربدست آورد، علی‌قلی بدون شهرخ چهارده ساله (نواسه نادرشاه) پانزده نفر اولاد واخلاف کاکای خودرا اعدام کرد. ابراهیم برادر علي قلی که حاکم عراق بود برضد برادر قیام کرده اورا کور نموده و پادشاهی خودرا اعلام کرد. ولی‌مردم برخاستند وهردو برادر را اعدام کردند وشهرخ را به‌پادشاهی برداشتند. دراین کشمکش ها یکنفر روحانی متنفذ بنام سید محمد متولی مشهد قیام کرده، شهرخ را اسیر وکور وخویشتن را پادشاه (باعنوان‌سلیمان شاه) اعلان نمود، اماخان های جلایر (یوسف علي خان وزالخان) نپذیرفته سیدمحمد را برانداختند وشهرخ نابینا را اسما پادشاه ساختند ودر واقع امور دولت وشهرخ بازیچه فیودالهای رقیب قرار گرفت — از قبیل امیرعلم خزیمه، جعفر خان کرد، بهبود خان مروی، احمدخان بیات، امیرخان توپچی باشي وغیره ،که جمعا شانزده نفرمیشدند وامور حکومت را دست بدست همدیگر میگشتاندند. این وضعیت ولایت خراسان‌دوام داشت تااحمدشاه ابدالی به‌خراسان رفته وحکومت ولایتی را اسما به‌شهرخ وعملا به نورمحمد خان افغان نایب حکومت خراسان داد وبه‌این صورت ولایت خراسان باردیگر ملحق به افغانستان گردید .

فصل دوازدهم

افغانستان ازقرن هژده تاقرن بیستم

یکم

دولت ابدالی وتشکیل مجدد افغانستان

احمد شاه ابدالی (۱۷٤۷ - ۱۷۷۳) :

سیر تکامل فیودالیزم دربین اهالی قندهار ومبارزه دوام دار مردم علیه استیلای خارجی، زمینه تشکیل یك دولت مرکزی قوی را در افغانستان مهیا کرده بود. این است که دولت ابدالی بقیادت احمد شاه تاسیس شد. احمدشاه درسال مرگ پدرش زمان خان درشهر هرات متولد شد (۱۷۲۲) . چون محمد خان ابدالی رقیب پدرش بحکومت هرات منتخب گردید، مادراحمد شاه باطفل خودبه شهرفراه نقل مکان نمود. از آن بعدتا استیلای نادرشاه خراسانی درهرات وفراه، احمدشاه درهیچگونه فعالیت سیاسی ونظامی برادرش ذوالفقار خان شرکت نداشت. ازآن بعد او با برادرش بدربار پادشاه غلجائی قندهار (شاه حسین) پناهنده شده ودر آن جامحبوس سیاسی گردید. وقتیکه نادرشاه درسال ۱۷۳۸ شهر قندهار را فتح نمود، ذوالفقار خان را درمازندران ایران تبعید ودرآن جامسموم کرد. احمدشاه در مازندران باقیماند واین وقت ۲۰ ساله بود که‌بدربار نادرشاه رسید. نادر اورا درزمره افسران نظامی قشون افغانی خود قبول کرد وبعد ازآنکه اخلاق وکفایت اورا بدید، قوماندانی قطعات ابدالی وازبکی را به‌او داد. پس ازاین احمدشاه تازمان مرگ نادر در دربار واردوی او باقیماند .

در طی این مدت رفتار وگفتار احمدشاه طرف اعتماد نادرشاه وسپاه افغانی او قرار گرفت. در وقت کشته شدن نادرشاه، احمدشاه ۲۵ سال عمر داشت ودراین مدت او صفحات مختلف حیات را دیده وباذلت تبعید واسارت وهم باعزت وفرمان‌دهی بسر برد اوبا طبقات مختلف اجتماعی محشور گردید وعروج وسقوط دولت افغانی و نادری را درهرات وقندهار وخراسان وایران به‌چشم دید. تمام این حادثه ها درهوش و قضاوت او تاثیر برانگیزندهٔ نموده ودرطبع واخلاقش توازن وپخته‌گی ایجاد کرد. درعین زمان احمد شاه از تحصیل دریغ ننمود ودرزبان های دری وپشتو صاحب‌سواد گردید. حتی در پشتو شعر میسرائید. او ازنظر فزیکی قوی ومتناسب الاعضا وسوار مقاوم وسپه‌کش دلیری بود .

همینکه نادرشاه خراسانی کشته شد واختلال‌دراردوی بزرگ اوپدید آمد، قشون افغانی که مرکب ازچهار هزار غلجائی ودوازده هزار ابدالی وازبك بود، بصوابدید قوماندان عمومی نورمحمد غلجائی واحمدخان ابدالی بطرف قندهار حرکت کردند. در قندهار که مرکز بین الاقوامی افغانستان بود، نورمحمد خان به‌خان های غلجائی و ازبك وابدالی وهزاره وبلوچ وتاجیك پیشنهاد کردکه جرگه‌ئی تشکیل وپادشاهی انتخاب شود. این‌جرگه دراکتوبر سال ۱۷٤۷ درعمارت «مزار شیر سرخ» در داخل

قلعه نظامی نادر آباد منعقد گردید ونه روز دوام نمود. درطی این جلسات اتفاق آرا ممکن نمیشد ، زیرا موضوع مهم وهرخان‌مقتدرطالب سلطنت بود، درحالیکه‌خانهای رقیب (از قبیل نور محمد خان غلجائی، محبت خان پوپلزائی، موسی‌خان اسحق‌زائی، نصراله خان نورزائی وغیره) همدیگر را رد میکردند. تنها کسیکه دراین جرگه راجع بخود حرف نمیزد احمدخان ابدالی بود، زیرا عشیرهٔ او سدوزائی، از حیث کمت خوردتر ازسایر عشایر بود، گرچه جد اودولت‌خان وقتی رئیس ابدالی هان ارغسان و پدرش زمان خان رئیس حکومت ابدالی هرات بودند. ولی اختلاف خانهای غلجائی وابدالی که همدیگر رانفی میکردند، خلائی تولید کرد که‌بایستی حتما پرمیشد. پس در روز نهم جرگه، طرفین یکنفر عضو جرگه را حکم تعین کردندکه هرکه را اوبه سلطنت انتخاب کند، همه‌بوی بیعت نمایند . شخص حکم یکمرد روحانی بودکه به‌هیچ قبیله، حتی قندهار، تعلق نداشت واوهمان صابر شاه نام کابلی پسر متصوف استاد «لایخوار» ازاهل کابل بودکه طبقات مختلف قندهار به‌او ارادت واعتماد داشتند. این صوفی سیاستمدار برخاست واحمد ابدالی را به‌حیث پادشاه معرفی کرد وهم خوشه گندمی را درعوض تاج به‌کلاه اونصب نمود. فیودالهای بزرگ اگر خواستند یا نخواستند، مجبور به‌بیعت وتصدیق سلطنت این‌مرد جوان گردیدند. این است که احمدخان ابدالی به‌عنوان «احمدشاه» به‌پادشاهی کشور اعلان شد .

احمدشاه بعداز پادشاه شدن، ثابت‌کرد که‌آگاه از اوضاع داخلی کشور وهمچنان مطلع ازاوضاع سیاسی ونظامی ممالك همجوار افغانستان است، وهم قادر است‌که ازاین اوضاع بنفع افغانستان عملا استفاده کند. شرایط داخلی واوضاع ممالك همجوار نیز برای تشکیل یك دولت مستقل درافغانستان مساعد بود. در داخل کشور طبقه دهقان ومالدار یعنی اکثریت ملت باطبقه شهری وپیشه‌ور، همه سالهای متمادی در زیر اداره ملوك الطوایف ولشکر کشی های داخلی وخارجی ومالیات وعوارض و سیورسات وگمرکات گوناگون، کوفته شده وطالب یکدولت مقتدر مرکزی وامنیت بودند. درغرب وشرق وجنوب کشور نیز، سالها مردم برضد استیلای خارجی وبرای حصول آزادی ملی‌مبارزه‌کرده واینك‌برای حفظوتقویهٔ یکدولت‌ملی‌در برابرخارجی‌هاآماده وحاضربودند. قسمت مرکزی‌کشور، هزاره جات‌بیشتر‌ازهرجای دیگرتحت نظام‌فیودالی ومطلق العنانی ملوك طوایف سائیده میشد وفیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان ومالدار ورعیت دارای اختیارات نامحدود بودند. لهذا بیشتر ازیك ملیون نفوس زحمت کش وکارکن هزاره ـ که‌ازهجوم چنگیزخان‌به‌این طرف زیر ضربات خارجی وداخلی واقع شده بودند ـ برای اعاشه وتفریح عدهٔ انگشت شمار ارباب ومیروبیگ وروحانی، جان میکندند. فیودالهای مسلط این منطقه، بااطاعت وتادیه مالیات بدولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خودتا اواخر قرن نزدهم درمقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سرسختی نشان دادند وهم مردم خود را ازسیر متوازی باانکشاف بطی سایر حصص کشور باز داشتند. بعدها عوامل دیگر اقتصادی وفقر وفشار سیاسی دولت مرکزی، عمر این‌توقف وانجماد را تااوایل قرن بیستم بدرازا کشاند. درحالیکه همین مردم سرسخت وکاری افغانستان بودند که‌قوت بشری چنگیزخان را درخود فرو برده وباوجود جذب خون‌مغل، دیگر ازمغل خالص وزبان مغلی درمرکز افغانستان اثری نگذاشتند. همچنین بدرجه دوم مردم ولایات شمالی افغانستان نیز در مضیقه نظام فیودالی سخت فشرده میشدند .

واما درجوار افغانستان ایران بعدازمرگ نادرشاه خراسانی، در گرداب هرج ومرج داخلی وملوك الطوایفی فرورفته، دیگر قادر به‌تجاوز درممالك همسایه نبود. در بخارا وماورالنهر نیز دولت جنیدی روبه انحطاط نهاده واشراف فیودال درمناطق مختلفه کشور حتی پایتخت بخارا مستقل شده‌بودند، دربار جنیدی بخارا بامدعیان تازهٔ تاج وتخت دست وگریبان بود، تاجائیکه شش سال ازجلوس احمدشاه نگذشته بودکه محمد رحیم خان مدعی درجای عبداله خان ثانی جنیدی نشست وپنجسال بعد عبدالعزیز آخرین پادشاه جنیدی توانست که پادشاهی سلسله خودرا اعاده کند. اوضاع سیاسی خوارزم بدتر از ماورالنهر وبازیچه اغراض اشراف بود وتاقبل از ظهور احمدشاه، خان هایکی پی‌دیگری می‌آمد ومیرفت ودرمدت کمتر از چهل سال، ده پادشاه در خوارزم کشته ویاتبدیل شده‌بودند، لهذا فرصت حمله به‌کشور دیگری را نداشتند. درهندوستان جنوبی ، درعهد سلطنت اورنگزیب «حکومت مرتبه» برهبری «سیواجی» تاسیس شده بود، که‌بعد از مرگ اورنگزیب قوی شده ودر ٣٠ سال‌مالك تقریبا تمام شبهه جزیره جنوبی هند گردیده بود. ازاین رو دولت بابری هند دیگر قادر نبودکه در افغانستان مثل سابق فشار وارد کند. خصوصا که در جبهه شمال‌هم یك قوه جدیدالظهور ومخالف بنام «سکهه» بوجود آمده بود. ممحد شاه برای‌نام شهنشاه هندوستان بود، والیان بزرگ او دراوده وبنگال وحیدر آباد دکن وکرناتك وغیره همه مستقل بوده وتنها خراجی به‌پایتخت میپرداختند. نواب‌ها نیز اسما خودرا مادون والیان بزرگ (صوبه‌دار) میدانستند وبس .

درهند درعمق این اوضاع یك‌قوه نهانی وخطرناك دیگر وجود داشت که مثل اختاپوتی (هشت‌پا) از ماورای بحار غوطه زده ودر سواحل هند سرکشیده بود. این قوت ناآشنا که بااسلحه علم وفن وتخنیك عالیتری وهم باحرص وخشونت مجهز بود، بشکل تدریجی، اما عمیقا درعروق وشرائین هند جسیم وغنی سیر میکرد، در حالیکه هندی ها ایشان را ازسوداگری هنوز بیشتر نمیدانستند، وافغانها آنان را «پساری ودکاندار» مینامیدند، واین همان استعمارگران غربی بودند که تجزیه وتقسیم ونفاق تمام قوتهای ملی‌هند را باثروت آن میخواستند.

همچنین یك قوت دیگری هم درهند وجود داشت که عبارت بود ازنفوذ سیاسی ونظامی افغانها دردربار هند ودر ولایات هند. در دربار دهلی مثل نجیب‌الدوله افغان (نجیب خان یوسفزائی) افسر مقتدری ، ودر ولایات کترا وفرخ آباد وملتان سلسله‌های حکمران روهیله وبنگش وابدالی افغان (سعدالله خان روهیله احمدخان بنگش وزائد خان ابدالی) باقوای زیادی قرار داشتند. تمام‌این‌اوضاع احمدشاه‌را ازطرف‌هندوستان مطمئن میساخت، ودر تاسیس وتحکیم دولت سرتاسری افغانستان ، زمینه مساعد بدست میداد. این است‌که احمدشاه در اندك مدتی به‌آسانی توانست از جیحون تا عمان واز ولایات خراسان وسیستان تارودبار مند، افغانستان راوحدت سیاسی بخشد.

درطی ٢٥ سال سلطنت احمدشاه، مرکزیت دولت وامنیت عمومی، طوری قایم شدکه فیودال وملاك در رفتار خودنسبت بدهقان، مسئولیت خودرا دربرابر دولت احساس کرد. طبقه متوسط وشهری وتاجر نیز ساحهٔ آزادتر فعالیت بدست‌آوردند.این اوضاع دوداخل سیستم فیودالی متمرکز اسباب استحکام دولت را فراهم نمود. از دیگر طرف احمدشاه، فیودالهای مقتدر راب‌واسطه اشتراك درامور مسلکی ونظامی‌ارضا

نمود، وبنظریات آنان درجرگه‌های موقوت اعتنا نمود، وهم آنانرا بیشتر درسفر های جنگی مشغول نگهداشت. این است که بدون یکی دوبار، باعصیان آنها دچار نگردید. شدیدترین این مخالفت ها ازطرف مقتدر ترین فیودالهای قندهار (چون نورمحمدخان میرافغان، عثمان خان توپچی باشی، کدوخان ومحبت خان پوپلزائی وغیره) بعمل‌آمد. این‌ها که‌در روز انتخاب احمدشاه به‌پادشاهی، تصور میکردند تنهائی احمدشاه وضعف قبیله‌اش مانع‌مطلق‌العنانی ایشان نخواهدشد، وقتیکه دیدند احمدشاه سیطره دولت‌را درتمام شئون اجتماعی پهن کرده ودردهن فیودالهای قوی وقدیم لگام زده است، برآشفتند وهنگامیکه احمدشاه درسال ۱۷۴۹ مشغول سفر بخارج بود، توطئه قتل او وانهدام دولت مرکزی نمودند. ولی احمدشاه که استخبارات مفصلی داشت، تمام آن دسته بزرگ را درقندهار اعدام نمود. این‌حرکت احمدشاه حساب آینده دولت را با فیودالهای بزرگ روشن نمود. ازآن بعدگرچه احمدشاه فیودالهای طرفدار دولت را آرام نگهمیداشت وعناوین ومنصب وگاهی‌هم اقطاعی به‌آنها میداد، وحتی بعد ازمرگ فیودال ، پسرش رابجای اومیشناخت، معهذا فیودالهای بزرگ قبایل را دور از قبیله‌شان، در دربار نگهمیداشت و در جنگ ها سوق مینمود ، اما نمیگذاشت که در پایتخت قطعات مسلح قبیلوی داشته باشند. احمدشاه فوج های قبایلی را از مرکز دورکرد، وجای شانرا به‌سپاه تنخواه خوار داد. این سپاه که معاش معین از دولت میگرفت، نمیتوانست که مثل عساکر قبیلوی بامردم ورعایا درتماس باشد. همچنین احمدشاه حتی المقدور فیودال را در منطقه قبیلوی او به‌حکومت مقررنمیکرد، بلکه حکام تنخواه خوار دولت راکه ازطبقه متوسط بودند، درعلاقه های قبایلی میگماشت. قشر روحانی هم از احمدشاه راضی بود، زیرا احمدشاه به‌آنها احترام میگذاشت، وتمام محاکم قضائی ومساجد در دست آنان بود .

احمدشاه را بواسطه خدمات واخلاق وتقوای شخصی او پدر میخواندند وغازی خطاب میکردند. زیرا احمدشاه تنها پادشاهی بودکه درافغانستان تاج برسر نمینهاد، دستار میبست وچپن وموزه میپوشید ودرعوض تخت برزمین مفروش می‌نشست . او مستقیما بامردم درتماس میشد، باتواضع وبیشانی گشاده سخن میزد، درحل وفصل قضایا انصاف رامدنظر میگرفت، ودرعین حال ازقوانینی که‌خود گذاشته بود، جدا پیروی مینمود. احمدشاه درطول سلطنت خود به‌عیاشی وتجمل نپرداخت وحریص‌نبود. او درهیچ جنگی ازمقابل دشمن فرار نکرده‌بود، ودر برابر اهالی کشور متواضع و ملایم بود. مثله (قطع اعضای انسانی) را درمجازات ، وخشوع وخمیدن را در تشریفات، تحریم نمود. اوخانواده واقارب خودرا ازمداخله واشتراک درامور دولت‌دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خودرا درزیر هدایت جهان خان پوپلزائی، درحواشی غربی وشرقی مملکت درحالت مشق وتمرین امور سیاسی ونظامی میگذاشت. این تجرید خانواده او تا جائی بودکه تاریخ ومردم، غیر ازتیمور وسلیمان، دیگر اولاد احمدشاه راپوره نمیشناختند، درحالیکه اوهشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب وپرویز) .

احمدشاه مصارف دربار را کمترکرد ومعاش کارکنان دولت وسپاه را در سر وقت میپرداخت. دفاتر مالی ومعاش ودخل وخرج دولت وسیع ومنظم بود. او همچنین در پایتخت دوایری تشکیل کرد. از قبیل وزارت (درمنزله صدارت) ، دیوان اعلی

(وزارت مالیه)، خزانه داری، دفتر ضبط بیگی (امنیه وکوتوالی) ، نسقچی باشی گری (تطبیق کننده مجازات)، داروغه‌گی، دفتر اخبار وهرکاری باشی (ضبط احوالات و استخبارات) ، میرآخور باشی (حمل ونقل حیوانی) ، وچند دایره کوچك دیگر مانند باجگیر، میراب، خالصه جات، کلانتر شهری وغیره. همچنین درولایات دوایر زیر مشغول کارشد: حاکم، پیشکار (معاون)، امیرلشکر، مستوفی، قاضی، قلعه‌دار ، باجگیر، مامور ثالثات، میرآخور، میراب وکلانتر. همچنین در دربار دیوان انشا ، عرض بیگی، مهماندار باشی ، پیشخانه‌چی باشی، ناظر کارخانه طعام ـ ودر اردو، لشکرنویس، (دفتری نظام)، اردوباشی ، جارچی باشی، سیورسات چی وقورخانه موجود بود. محاکم شرعی در پایتخت وولایات در منزلت قوهٔ قضائی کشور بود و هم جرگه‌ئی از روسای قبایل بزرگ وافسران ومامورین عالی‌رتبه، وقتا فوقتا درپایتخت منعقدشده، درمسایل مهم نظامی وسیاسی واداری غور کرده، نظر خودرا به پادشاه میدادند.

شخص پادشاه با اختیارات فوق العادهٔ درسر تمام این تشکیلات اجرائی وقضائی ونظامی قرار داشت ورای اوقاطع بود. معهذا احمدشاه دراقدامات مهم نظامی وسیاسی، بواسط اخذ آرای جرگه، اعضای متنفذ دولت را درمسئولیت شریك میساخت. با احتیاطی که‌احمدشاه در سیاست خارجی افغانستان داشت، بیشتر براردوی قوی‌تکیه میکرد. این‌اردو مرکب ازشانزده هزار عسکر منظم، سواره وپیاده، باتوپخانه ثقیل وخفیف (زنبورك یاشهنك) ونقلیات اسپ واستر واشتر وفیل بود. افسران اردوعبارت بودند از ده‌باشی، صدباشی، مینگباشی، قلار اقاسی، کشیك چی‌باشی (قوماندان گارد محافظ)، جزایرچی باشی (شهنگ چی یازنبورك‌چی)، توپچی باشی، امیر لشکر وسپهسالار. بیشتر از ۳۰ هزار عسکر گشاده (غیر منظم) درپایتخت وولایات و سرحدات کشور هم موجود بود، ودرایام جنگ قطعات جلبی از مناطق وطوایف متعدد به‌این ارقام افزوده میشد. بطور مثال ازیك منطقه کوچك درشرق‌کشور (عشیره مروت) دوصد سواره بی‌معاش، وازیك ولایت بزرگ (بلوچستان) ششهزار جمازه سوار (اشتردار) داخل اردوی احمدشاه میگردید. احمدشاه درجنگهای بزرگ (پنجاب وهند) تاچهل هزار عسکر سواره وپیاده، وهفتصد اشتر زنبورك دار باتوپخانه بزرگ بکار می‌انداخت. تخمین میشود که معاش سواره این اردو ماهانه دوازده روپیه ومعاش پیاده شش روپیه نقدی وجنسی بود. مالیات نقدی وجنسی سالانه افغانستان درزمان احمد شاه ـ اعم از مالیات مستقیم واراضی ومالیات غیر مستقیم ـ تقریبا درحدود ۳۱ ملیون روپیه بود، که ثلثان آن بمصرف امور نظامی وملکی میرسید. وثلث آن ذخیره وپس انداز خزائن دولت میشد .

روی همرفته احمدشاه در تشکیل مجدد افغانستان، مرهون خط مشی موسس و پیش قدم خود ، میرویس‌خان هوتکی است. البته احمدشاه آن طرح ناتمام راتکمیل نمود. همچنین احمدشاه درلیاقت سیاسی ونظامی، مانند نادرشاه خراسانی از امتحان در یك مرحله معین تاریخی، کامیابانه عبورنمود . بایك تفاوت بسیار برجسته وآن اینکه اساس اومحکم تربود وملت اورضامندتر ، در حالیکه اساس نادرشاه بعد از خودش فرو ریخت واتباع او ازظلمش بسیارتر رنجید .

احمدشاه دراداره افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرارداد.

برای تحقق بخشیدن این‌نصب العین، مساوات حقوقی رابین اهالی افغانستان درنظر گرفت واز لحاظ مذهب وزبان ونژاد ومنطقه وقبیله، تبعیض وتفاوت کمتر شناخت ، در حالیکه خودش خالی از تعصبات قبیلوی ودینی نبود، چنانیکه اوبمجرد گرفتن‌عنوان «در دوران» ازطرف صابر شاه فورا این‌لقب ر.. شکل «دردران» درقالب قبیلوی درآورد ومجموع قبایل ابدالی را «درانی» نام‌نهاد. ایز..نها نبود، او درسفر به‌جانب شرق، قبیله بزرگ یوسفزائی راهم عنوان «بردرانی» داد. لهذا ملت‌افغانستان، خصوصاقبایل غیر ابدالی پشتون واخصا قبایل غلجائی، این عناوین را نوعی ازترجیح قبیله‌شاهی نسبت به‌سائرین دانستند. اما درعمل احمدشاه را عادلتر ازقول یافتند، ودیدند که اشخاص باکفایت بدون تبعیض ازلحاظ نژاد وزبان ومذهب، درامور دولت شریك هستند. مثلا والیان مقتدر احمدشاه در قلمرو اواین هابودند: درولایت هرات درویش علی‌خان هزاره، درولایت نیشاپور عباس‌قلی خان بیات، درولایت قلات اشرف خان غلجائی، درشکار پور دوست محمدخان کاکر، درولایت مشهد شهرخ افشار، درولایت کشمیر خواجه عبدالله خواجه‌زاده، در پتیاله امیرسنگه سیك، در ولایت بلوچستان نصیرخان بلوچ، در پنجاب زین‌خان مهمند، درولایت سند نورمحمد ملقب به‌شهنواز خان سندی، در دیرهٔ اسمعیل موسی‌خان ، درولایت ملتان شجاع خان ابدالی. در پایتخت افغانستان هم رئیس دارالانشای احمد شاه، میرزا هادی‌خان قزلباش، مستوفی دیوان اعلی میرزا علی‌رضا خان قزلباش وخزانه‌دار کل هم یکنفر هندی بنام یوسف‌علی ملقب به‌التفات خان بودند.

البته این روش اداری احمدشاه، امتیاز مخصوص اونی، بلکه روش عمومی اکثر دولت های اسلامی مشرق زمین‌بود. زیرا تاقرن هژدهم هنوز استعمار مغرب زمین در کشور های مشرق زمین عمیق رخنه نکرده، وبرای ایجاد نفاق واختراع اقلیت و تجزیه وتقسیم ملل وممالك شرقی کاری نشده بود. این پسانتر بودکه کشور های شرق ازاین زهر خطرناك چشیدند ودر نفس هریك انشعاباتی ازنظر نژاد یادین یا مذهب ویازبان خلق شده، تمامیت ارضی وهویت ملی واستقلال سیاسی واقتصادی آنان درمعرض تجزیه وانهدام قرارگرفت، وهنوز این‌زهر قاتل در شرائین اجتماعی قسمتی ازاین ممالك جریان دارد .

دولت احمدشاه در داخل شرایط خاص تاریخی، توانست که‌برای تشکیل مجدد افغانستان خدمت مهم سیاسی نماید، ولی نمیتوانست بکلی از اشتباهات واعمال نادرست برکنار بماند. مثلا یکی ازکارهای عجیب وبی فایده وحتی مضر اواین بودکه درامور داخلی هندوستان مداخله منفی نمود. به‌این معنی که دولت بابری هندوستان مضمحل وعاجز تر ازآن شده بودکه بتواند کشور بزرگی را اداره کند، درحالیکه گرگ استعمار درگوشه‌ئی از خانه او کمین گرفته بود. در چنین وقتی دوقوت بزرگ و کوچك مای در جنوب وشمال هند تشکل کرد، که‌آن یکی دولت مرتهه، وین‌دیگری قوای سکهه بود. البته احمدشاه از نظر حفظ حوزه سند حق داشت که تمامیت کشور خودرا تالب دریای سند دربرابر قوای توسعه طلب سکهه دفاع نماید، ولی حمله در قلب هند بامصرف خون هزاران نفر افغان وهندوستانی، برای درهم شکستن قوای ملی مرتهه، کارخطرناکی بود وهیچ گونه ارتباطی بامنافع افغانستان باهندوستان نداشت. نتیجه این‌فتح درخشان درواقع عجله برای برداشتن سنگی بزرگ ازدم راه استعمار

انگلیس بود. احمد شاه خواست این خلای بزرگ را درهندوستان بنام دین وتوسط تقویه یك دولت فاسد شدهٔ که به‌حکم تاریخ محکوم بمرگ بود - پرکند. در حالیکه چنین نشد، مرته کوفته شد ودولت‌بابری‌زنده نگردید، پس‌راه برای نفوذ استعمار بازتر شد، زیرا نه‌دولت افغانستان جانشین دولت مردهٔ هند گردید ونه کدام قوت بزرگتری ملی هند. شاید دراین جا توان گفت احمدشاه درزمان ومکانی بسر میبرد که پیشبینی از خطرات آینده استعمار برای او ناممکن بود.

همچنین احمدشاه که ۲۵ سال عمر خودرا (به‌استثنای سالهای عسکر کشی) در تنظیم امور اداری وسیاسی داخل کشور به‌مصرف رسانده، دولت حسابی وارد وی منظمی تشکیل کرد، در صدد آن‌نشد که در راه انکشف اقتصادیات وتمدن وفرهنگ از دست رفته افغانستان (بعد از تجزیه وتقسیم دونیم قرنه کشور) صرف مساعی کند. در حالیکه جهان غرب تااین وقت درعلوم واقتصادیات آنقدر پیشرفته بود که انقلاب بورژوازی انگلستان وبعدا فرانسه مرحله جدیدی را در تاریخ اروپا - یعنی فیروزی نظام سرمایه داری را برنظام فیودالی قرون وسطائی - اعلام نمود. گرچه نتیجه این انکشاف بزرگ غرب برای مشرق زمین بسیار گران تمام‌شد، زیرا اژدهای استعمار غرب دم جنبانید ودهن باز کرد تا آسیا وافریقا رابلع نماید. البته احمدشاه درداخل دایره فیودالی افغانستان، دولت مقتدر ومتمرکزی تشکیل کرد وتجزیه طلبی ملوك طوایف را شدیدا سرکوب نمود. درهر حال احمدشاه در سال ۱۷۶۱ شهر موجوده قندهار را به‌حیث پایتخت افغانستان بساخت، که در داخل آن عمارت مقبره خودش نمونه کامل معماری آنروز افغانستان است. همچنین او در صنایع مخصوص نظامی چون باروت سازی واسلحه ناریه وجارحه توجه کرد. در مسکوکات احمدشاه علامه رسمی بیشتر به‌اشکال شمشیر وستاره وخوشه گندم نقر شده بود، ومسکوکات نقره (بنام روپیه قندهاری) دروزن دو مثقال وچندنخود، به‌ارزش پنجاه فلوس مسی، رایج نمود. درسکه های طلا ونقره احمدشاه این‌بیت منقور بود:

حکم‌شد از قادربیچون‌به‌احمدپادشاه سکه زن برسیم وزرازپشت‌ماهی‌تا بماه

درشهر های کابل، قندهار، هرات، مشهد، اتك، پشاور، دیره جات، بهکر، سند، کشمیر، انواله، روهل کند، لاهور، ملتان وسرهند، مسکوکات احمدشاهی ضرب میشد.

سفر های نظامی احمدشاه: همینکه احمدشاه پادشاه سد وبرای تنظیم اردو و امور دولت دچار مشکلات مالی بود، کاروان مالیات چندساله افغانستان شرقی وملتان وپنجاب (معادل یك ملیون وسه صد وشصت هزار طلا نقد وجنس) بقصد دربار نادر شاه افشار، ازراه درهٔ بولان داخل‌ولایت قندهار گردیده وسر راست بحضور احمد شاه آورده شد. این‌کمك بزرگی برای مقاصد احمدشاه بود. همینکه احمدشاه ازتنظیم پایتخت خلاص شد، بلافاصله (ماه سوم جلوس) برای توحید تمام خاك های طبیعی و تاریخی افغانستان به سوقیات شروع کرد، وباز قدم فراتر حتی درخاك دیگران گذاشت.

سفر اول دوشرق (۱۷۴۷ - ۱۷۴۸): در سال ۱۷۴۷ جهان خان پوپلزائی سپهسالار وپیشدار احمدشاه براه غزنی وکابل وجلال آباد وپشاور تالب دریای سند رسید، واحمدشاه به‌تعقیب او حرکت میکرد. این وقت والی کابل وپشاور ناصر خان

عامل قدیم دولت بابری هند بود که به‌نادر شاه تسلیم شده بود. او در کابل خواست به‌مدد قشون هزاره وایماق بمقابله برخیزد ولی سپاه نپذیرفتند که‌برضد پادشاه هموطن خود بجنگند . ناصر به‌جلال آباد رفت وچون حمایت مردم را حاصل نکرد به پشاور گریخت. جهان‌خان از قندهار تاپشاور به‌آرامی رسید وتنها حاکم ناصر خان را در غزنی کوفته‌بود . جهان خان درجلال آباد عبدالصمد خان حاکم اشنغر را به استقبال خود یافت ودر پشاور ناصر خان را محاصره کرد. ناصر خان از راه راولپندی به‌لاهور گریخت وسردار جهان خان درکنار اتك به‌انتظار احمدشاه نشست .

احمدشاه بحیث پادشاه افغانستان از طرف اهالی از قندهار تاپشاور استقبال گردید. او بامردم ملاقات کرده وخان هارا جلب وعساکر جدید ازمردم تشکیل نموده و حکامی ازطرف خود به‌علاقه ها مقرر کرد. درهمین سفر احمد شاه، قبایل یوسفزائی را در پشاور «بردرانی» خواند. تمام قبایل ومردمی که در سواحل راست دریای سند سکونت داشتند، بزودی انقیاد والحاق خود را بدولت ابدالی پذیرفتند، بدون آنکه بینی یك آدم خون شده باشد، در حالیکه هیچ قوت خارجی قادر نشده بود که بدون جنگ وخون ریزی‌ازتنگه‌خیبر به‌آسانی عبور کند، واین نمایندۀ خواسته های ملت افغانستان برای طرد اجنبی وتامین استقلال ملی بود. احمدشاه که از قندهار تاپشاور استقبال گرم ملیون‌ها نفوس افغانستان را دید، دل گرفت وقوی شد وبه‌هند گذشت. والی بابری پنجاب شهنواز خان درساحل چناب بمدافعه پیش آمد. احمدشاه شبی باهشت هزار سواره چندین میل بالاتر ازمحاذ، چناب راعبور وشهر لاهور را ناگهانی تسخیر کرد. شهنواز بطرف دهلی فرار نمود واز طرف قوای افغانی تعقیب ومغلوب شد.

شهنشاه هندوستان «ابوالفتح ناصرالدین محمدشاه خجسته اختر پادشاه غازی شاه جهان» به‌عجله اردوی بیشتر از صد هزار نفر درتحت قیادت شهزاده احمدشاه ولیعهد وصدر اعظم هند اعتمادالدوله قمرالدین خان، درمقابل احمدشاه افغان سوق نمود. جنرال های این اردو نواب ولایت اوده ابوالمنصور خان صفدر جنگ قوماندان توپ‌خانه، مهاراجای راجپوت ایسری سنگه، والی پتیالهٔ سنگه جیت، ووالی سرهند جمال‌الدین تالپوری بود. این اردو باروبنه خودرا در قلعه سرهند گذاشته وخود در ساحل ستلج در محل «ماچی واره» به‌انتظار قشون افغانی نشست . اما احمدشاه برخلاف انتظار دشمن با ۳۰ هزار عسکر خود از راه مامول منحرف وبیك حرکت جناحی از لودهیانه دریا راعبور وقلعه سرهند را بااموال دشمن متصرف گردید. سپاه هند به «مالوپور» برگشت وقشون افغانی جلو آنرا گرفت. در جنوری ۱۷۴۸ هفتصد توپ اشتری زنبورك وهفت توپ جلوی افغانی باتوپ خانه بزرگ هند مقابل شد. درطی این جنگ صدر اعظم هند کشته‌شد، سردار جهان خان قوماندان جناح راست باسپاهش میرمنو پسر صدراعظم را باجناح چپ‌هند ازپیش برداشت، وقوای جنگنده راجپوت را تاداخل سنگرهای شان بروفت. اماجناح راست هند وصفدر جنگ مردانه کوشید وجناج چپ افغانی را باشاه پسند خان امیر لشکر درهم کوفت. تاریکی شب مانع ادامه جنگ بود وقشون افغانی درسنگرهای دست چپ هند بواسطهٔ احتراق ارابه های «بان» (تیرهای آتشین هوائی) تلفات بسیاری برداشت .

این بود که احمدشاه افغان مجبور بود که شرط دولت هندرا پذیرفته وقبول

کندکه ولایت پنجاب متعلق بهمیرمنو والی هندی خواهد بود. پس هردو سپاه در مراجعت خویش عجله کردند. احمدشاه اطلاع گرفته بود که در غیاب او، مخالفین برادر زاده او لقمان خان ابدالی را درقندهار تحریك وتقویه مینماید وهندی‌هانیز از بیماری شاه هندوستان شنیده ومتعاقبا خبرمرگ اورا گرفتند. احمدشاه ازراه دیره‌جات به قندهار مراجعت کرد ودرعرض راه زاهد خان ابدالی والی سابق بابری ملتان را به استقبال خود یافت واو را مجددا والی ملتان مقرر نمود .

زاهدخان مرد دانشمندی بود که از پیشهٔ کراهه کشی اشتران باربر، به‌تجارت وسیعی در ملتان رسید وآنگاه باحکومت بابری لاهور آشنا شد وبا دربار هند تماس گرفت، تانظامت ملتان از محمدشاه یافت. پسر او شجاع خان که‌بعد از مرگ پدر از طرف احمدشاه ابدالی والی ملتان شد نیز شخص دانشمند بود. جانشین او درملتان مظفرخان بود که در مجاهدت وعدالت ومردم پروری شهرت‌داشت. همین‌شخص بودکه درزمان فتور دولت افغانستان وظهور قوه روزافزون سکهه، دربرابر سوقیات رنجیت سنگ آنقدر مقاومت مردانه نمود، تابادو فرزندش درجنگ کشته شد .

وقتیکه احمدشاه ابدالی به قندهار رسید، لقمان خان که از طرف رفقای خود تنها مانده بود، گرفتار ومحبوس شد تا درمحبس بمرد. اما رفقای فیودال او عملی کردن توطئه خود رابرضد احمدشاه برای آینده گذاشتند ویکسال بعدهمه گرفتار و اعدام شدند. یکی از همدستان لقمان‌خان سردار وحاکم بلوچستان حاجی‌خان بلوچ برادر محبت‌خان والی نادری بلوچستان بود که بعدازاین توطئه احمدشاه اورا ازولایت بلوچستان معزول نمود وجایش را به‌برادرش نصیرخان داد. نصیر خان یکی از اعضای «جرگه شیر سرخ» در وقت انتخابات احمدشاه به پادشاهی وهم دوست احمدشاه بود.

سفر دوم در غرب (۱۷٤۹) : احمدشاه در اوایل سال ۱۷٤۹ به استقامت غرب حرکت کرد وبه‌هرات رسید. حاکم نادری امیر خان عرب بابهبودخان مروی برخلاف تمایل مردم تسلیم نشده وقلعه بندی اختیار کردند. در حالیکه خان بزرگ دیگر (درویش علی خان هزاره) بطرفداری احمدشاه قیام کرد. همینکه حملات عسکری احمد شاه آغاز شد، مردم شهر برج خاکستر رابقشون احمدشاه داده وبه مدافعین هرات حمله نمودند. احمدشاه شهر راگرفته، امیرخان را اعدام وحکومت را بدرویش علی‌خان هزاره داد. احمدشاه از شهر هرات شاه ولی خان بامیزائی‌صدر اعظم خودرا بایك قطعه سپاهی بولایات شمالی افغانستان سوق نمود تاامرای محلی ازبکی را منقاد دولت مرکزی نماید. این وقت درتمام ولایات مرو، فاریاب، جوزجان، بلغ، خلم، بدخشان وتخارستان خان‌های محلی ازبکی دربالا حصارها وشهرها وقصبات بزرگ بحیث حکام محلی نشسته ومالیات میگرفتند وبعضا به‌خان بزرگتری باج پرداخته و اطاعت میکردند. این‌خان ها مدت هابودکه دیگر دولت جنیدی ،خارارا که درحالت تجزیه افتاده‌بود، نمیشناختند وهریك درعلاقه خود مطلق العنان بودند. سپاهیان این ها درقلعه های فیض آباد، رستاق، تالقان، خان آباد، قندز، اندراب، سمنگان، خلم، بلغ، شبرغان، اندخوی، میمنه، مرو، وغیره مقیم بودند، وگله‌ها ورمه‌هایشان درمراتع سرسبز چرا میکرد، مردم هر علاقه درتحت مطلق العنانی خان‌خود زندگی بسیط داشته واز هرگونه حرکت انکشافی محروم بودند. همینکه شاه ولی خان وارد این مناطق گردید اهالی وخان های محلی یکی پی دیگری ، انقیاد خودرا بدولت مرکزی

اظهار کردند. شاه ولی خان ازمرو تابلخ وبدخشان وتخارستان وبامیان درهر جا مامورین تعیین کرد، وقراری درباره مالیات بگذاشت، وخود ازراه اندراب به‌عبور هندوکش از پنجشیر و گلبهار وکاپیسا وکابل وغزنین درسال ۱۷۵۰ به قندهار رفت .

واما احمد شاه خود بعداز الحاق هرات به‌استقامت مشهد حرکت کرد ودر حدود تربت شیخ جام، قشون مدافع میرعلم نایب شهرخ را درهم شکست. میرعلم فرارکرد وشهرخ که دردست او اسیر بود بدستیاری فرزندخودنصراله مرزارهائی یافت.وقتیکه احمد شاه به‌مشهد رسید شهرخ تسلیم شد. احمدشاه اورا اعزاز نمود وازطرف خود به حکومت مشهد گماشت ونیابت اورا به‌نور محمدخان افغان داد. همچنین احمدشاه علاقه‌های جام، باخزر، خاف، تربت وترشیز را ازولایت خراسان منفك وبولایت‌هرات مربوط نمود. احمدشاه ازمشهد به‌نیشاپور گذشت ودر عرض راه قلعه تون را ازمیر معصوم (برادر میرعلم نایب شهرخ درولایت خراسان) بگرفت. ولی جعفرخان بیات حاکم نیشاپور وعباس قلی‌خان برادر زاده‌اش مقاومت کردند. گرچه جعفرخان درجنگ زخمی شد ولی احمدشاه که زمستان را پیشرس دید، وهم خبر فعالیت فیودالهای مخالف را درقندهار بگرفت، کار نیشاپور را ناتمام گذاشته به‌قندهار برگشت، ودستهٔ توطئه کنندگان خان‌های بزرگ را اعدام نمود. احمدشاه درآخر همین سال باز به پنجاب کشید ولی میرمنو والی پنجاب از در مصالحه پیش آمد وتادیه مالیات علاقه‌های چهارگانه (سیالکوت ، اورنگ آباد، گجرات وسپر سرور) راکه سالانه بریك ملیون وچهار صدهزار روپیه بالغ میشد، بدولت افغانستان پذیرفت . احمدشاه به‌قندهار برگشت .

سفر سوم درشمال مغرب (۱۷۵۰) : احمدشاه در بهار سال ۱۷۵۰ بار دیگر به نیشاپور رفت ودر آنجا توپ مشهور خودش را از چودن بساخت، که‌گفته میشد دوازده ونیم سیر بوزن کابل گله میخورد. عباس‌قلی خان بیات بمدافعه برخاست، ولی دیوار شهر به‌گله توپ خراب شد وعباس قلی درمیدان جنگ اسیر گردید. احمدشاه این‌مرد دلیر را احترام کرد وبحیث حاکم خود درنیشاپور باقی گذاشت ، اما طایفه بیات اورا به‌غزنی منتقل ساخت. همینکه احمدشاه به‌هرات برگشت ، شنید که میر علم‌خان خزیمه مجددا درمشهد تاخته وبر شهرخ نابینا مسلط شده است . احمدشاه به‌مشهد کشیده، میرعلم رامغلوب وحکومت شهرخ را تامین کرد. خودش درسال ۱۷۵۱ـ از راه هرات به‌قندهار آمد، در حالیکه درمدت چهار سال توانسته بود وحدت سیاسی افغانستان را ازآمو تاعمان واز رود سند تادشت های ایران تکمیل کند .

سفر چهارم در شرق (۱۷۵۱ـ ۱۷۵۲) : احمدشاه بعد از آنکه به‌قندهار رسید متوجه شد که میرمنو والی پنجاب در تادیه مالیات (که‌قبلا متعهد شده بود) تعلل میورزد ودر دوسال از جمله دوملیون وهشتصد هزار روپیه، فقط چهارصدهزارروپیه پرداخته است. پس توسط اعزام نمایندهٔ بنام هارون‌خان او را به‌ایفای وعده دعوت کرد. میرمنو در جواب معاذیری پیش کرد. احمدشاه مجددا توسط «سکهجیون مل» اصرار کرد واین بارمیرمنو نهصد هزار روپیه فرستاد وبس . احمدشاه دراخیر سال ۱۷۵۱ به پنجاب عسکر کشید واز پشاور بغرض الحاق ولایت کشمیر، سپاهی به قیادت خواجه عبداله کوچک از راه‌اتك وصوبهٔ حسن ابدال سوق نمود. خواجه کشمیر

را ازعمال بابری تصفیه‌کرد وخودبنام دولت افغانستان بحکومت نشست. مستوفی‌اونیز سکهجیون بود. احمدشاه خود از پشاور بطرف لاهور حرکت ودر شاهدره، سپهسالار پنجاب «گورامل» را باقشونش درهم شکست. میرمنو بعداز کشته شدن گورامل در ۱۷۵۲ تسلیم شد ودرعوض باقی ماندن به‌حکومت پنجاب، دوملیون روپیه پرداخت ، وعهدی ببست که ولایات پنجاب وملتان جزء افغانستان خواهد بود. احمدشاه این‌عهد نامه‌را توسط نماینده خود قلندرخان بدربار دهلی فرستاد، تا پادشاه دهلی برآن مهر وامضا گذاشت. به‌این صورت ولایات اینطرف ستلج (کشمیر ، پنجاب، ملتان وسند) داخل قلرو افغانستان گردید .

احمدشاه درعودت از پنجاب ، علاقه های سواحل راست دریای سندرا معاینه وقرار های تازه بنهاد. از آن جمله مردان قابل حمل سلاح گنداپور وافریدی راشمار کرد، ومعلوم شد که سلاحداران دسته اول دوازده هزار نفر واز دسته دوم نزده هزار نفر است. بعدها نیز احمدشاه درطی سفرهای نظامی خود دوبار ازاین علاقه هادیدن کرد ودر طی این بازدیدها ، مالیات سالیانه «میانوالی» رافی‌قلبه زمین یك روپیه و مالیات قبیلهٔ مروت را دو صد اشتر مهاری ودر ایام جنگ دو صد سوارهٔ بی‌معاش — معین نمود. مالیات سالانه «بنون» درازده هزار روپیه باضافهٔ سیورسات ومصرف لشکر، معادل ششهزار روپیه تعیین شد. احمدشاه درسال ۱۷۵۲ به قندهار مراجعت کرد .

سفر پنجم در شرق (۱۷۵٦ ـ ۱۷۵۷) : در سال ۱۷۵۳ میرمنو والی پنجاب بمرد واحمد شاه جای اورا به‌پسر نابالغش محمدامین بداد. مادر محمد امین «مغلانی بیگم» بنیابت پسر به اداره امور مشغول گردید، ولی فیودالهای رقیب از ضعف اداره‌استفاده کرده و درسر حصول اقتدار وارد میدان مبارزه شدند. این وقت دربار دهلی اله‌دست عمادالملك غازی الدین صدر اعظم، مردماجراجوئی بودکه بمجرد یافتن فرصت مساعد درسال ۱۷۵۳ پادشاه هنداحمد شاه ابن محمدشاه را خلع کرد وعالمگیر ثانی رابجایش نشاند. بلاخره این شاه دست نشانده راهم درسال ۱۷٦۰ بکشت وبادولت مرته‌بساخت وبه اتفاق آنان دهلی را گرفت . غازی الدین در مارچ ۱۷۵٦ با سپاهی قوی به پنجاب تاخته لاهور را اشغال ومغلانی بیگم را محبوس نمود و حکومت آنجا رابیکی از مامورین قدیمی خود «ادینه بیگ» در بدل مالیات سالانه (سه ملیون روپیه) بداد. سکهجیون مستوفی کشمیر نیز از جا برخاست‌وخواجه عبداله والی افغانی کشمیر را بکشت وحکومت را بنام دهلی در دست خود گرفت .

احمدشاه در ۱۷۵٦ به‌عجله از قندهار براه بلوچستان وسند به‌پنجاب کشید و داخل لاهورشد، در حالیکه آدینه بیگ قبلا فرار کرده بود. همچنین قشون اعزامی احمدشاه بقیادت نورالدین خان، کشمیر را تامین وسکهجیون را محبوس نمود. احمد شاه ستلج را به‌قصد پایتخت هندوستان عبور نمود. عالمگیر ثانی پادشاه هند قشونی بقیادت نواب نجیب الدوله افغان والی سهارنپور، درمقابل احمدشاه سوق نمود. ولی نجیب الدوله با سپاه خود در محل کرنال به‌احمد شاه پیوست، احمدشاه نیز بدون معارض بدهلی پیش شد ودرسی میلی پایتخت از طرف غازی الدین ودر پانزده میلی دهلی ازطرف خود عزیزالدین عالمگیر ثانی استقبال گردید، ودر جنوری ۱۷۵۷ داخل دهلی شد و قسما شهر دچار تاراج افراد بیلگام سپاه گردید. احمدشاه توسط جهان

خان سپهسالار خود، جاتها را که‌مخالف دولت هندبودند تا آگره تنبیه کرد، وغازی الدین را برای اخذ مالیات علاقه های روهیله واوده فرستاد. احمدخان افغان بنگش زمامدار فرخ‌آباد، مرد ومال بنام احمدشاه تقدیم کرد، وسعداله خان روهیله وشجاع الدوله حکمدار اوده را بامشوره دوستانه واداشت که پنجصد هزار روپیه برای احمد شاه بفرستند. عالمگیر ثانی دختر برادر خودرا به‌شهزاده تیمور بزنی داد، وصاحبه محل زوجه محمدشاه بابری، دختر خودرا به‌احمدشاه نکاح کرد وباملکه زمانی اتباق خود یکجا خواهش رفتن به‌قندهار کرد، زیرا اوهرج ومرج هندوستان وزوال‌شهنشاهی بابریان را به‌چشم میدید. احمدشاه وزارت هندرا بنظام الدوله پسر قمرالدین خان مشهور وسپهسالاری اردو را به‌نجیب الدوله یوسفزائی داد، وخود مراجعت به‌کشور نمود .

احمدشاه در وقت مراجعت، حکومت سرهند را به عبدالصمد خان ممن زائی اشنغری ودر عبور ازستلج حکومت علاقه میان دوابهٔ اول را (بین ستلج وبیاه) به‌سر فرازخان افغان داد، وشجاع خا نابدالی پسر زاهد خان را بجای پدر بحکومت ملتان گماشت. همچنین شهزاده تیموررا باوزارت سردار جانخان پوپلزائی بحکومت ولایات پنجاب وسند مقرر نمود، بلندخان سدوزائی را بحکومت کشمیر فرستاد ونورالدین را احضار نمود، وخود به‌قندهار عودت کرد .

سفر ششم در جنوب (۱۷۵۸): همینکه احمد شاه ازهند به افغانستان عودت نمود، درولایت پنجاب اغتشاش پیدا شد، زیرا سرداران ابدالی که در سایه فتوحات و قدرت دولت ابدالی درعلاقه های پنجاب نفوذ کرده وبشکل یك قوت فاتح درآمده بودند، بر دهقان وزارع تحمیلات زیاد مینمودند، واین رفتار آن‌ها مردم را بقیام وا میداشت. قوت سکهه‌های جنگ‌آور که‌با اسلحه وتعصب‌مذهبی مجهزبودند، توانستند بزودی رهبری شورشیان را در دست بگیرند. این ها از سطوح مرتفع به میدان ها ریختند ودر امرتسر به‌تشکیلات پرداختند. پس زد وخورد بین آنها وقوای افغانی شروع شد. در چنین وقتی غازی الدین وزیر معزول هند هم برای حصول اقتدار با قوای مرته همکار شد وهردو دهلی ودولت ضعیف هندرا مورد حمله وانهدام قرار دادند. نجیب الدوله یوسفزائی سپهسالار هند به‌جانب سهارنپور فراری وتوسط غازی الدین تعقیب گردید. دهلی هم سقوط نمود. پس جاتها وراجپوتهای هند متوسط نیز بامرته‌ها از در اطاعت وهمکاری داخل شدند، وبه این صورت میرفت که هندوستان باردیگر بحیث یك قوت تقریبا واحد ملی در آید .

غازی الدین قوای سکهه را در پنجاب هم تحریك برضد دولت افغانی نمود. آدینه بیک مامور قدیمی او به‌اتفاق سکهه در جلندر افغانان بسیاری را از تیغ گذشتاند. چون قضیه جدی ومهم شد، سکه وآدینه ازترس حمله متقابل احمدشاه بمرته و غازی الدین مراجعه وایشان رابه‌حمله واشغال‌پنجاب ترغیب نمودند. درحالیکه پیشوای سوم مرته «بالاجی باجی» خودتصمیم راندن افغان‌ها را ازپنجاب داشت، زیرا او میدید که‌تسلط دولت افغانستان درهند شمالی عواید مالیاتی این مناطق را ازدهن مرته ربوده است. البته مردم هند آماده قیلم بودند تانفوذ خارجی را از کشور خود معدوم سازند. این است که دو صد هزار سپاهی مرته به‌قیادت «راگونات راو» برادربالاجی‌باجی‌درسر هند ریخته و در مارچ ۱۷۵۸ قوای افغانی را معدوم وعبدالصمد ممن زائی را اسیر

نمودند ودر اپریل بلاهور تاختند . شهزاده تیمور وسردار جهانخان که طاقت مقاومت نداشتند، تااتك عقب نشستند ، وآدینه بیگ باقبول مالیات سالانه هفت ونیم ملیون روپیه جای حکومت افغانی را در پنجاب گرفت. اکنون دولت مرته تقریبا مالك کل هندوستان (به استثنای کشور اوده) گردیده وهمسایهٔ بلافصل افغانستان شده بود. قوای مرته بغرض خاتمه دادن بحکومت اوده، از پنجاب به‌آنطرف بسوقیات آغازکرد. اخبار این حادثات وقتیکه در داخل افغانستان طنین انداخت، فیودال های گریزنده از مرکز را به‌هوس استقلال منطقوی انداخت، زیرا احمدشاه را در برابر پیشروی دولت مرته زبون احساس میکردند. از همه پیشتر نصیر خان والی بلوچستان به‌این فکر افتاد واستقلال خودش را اعلان کرد .

احمدشاه عجالتا قضیه هندوستان را به‌آینده گذاشته، متوجه تحکیم جبهه‌داخلی شد. این است که شاه ولیخان صدر اعظم باسپاهی بغرض تامین بلوچستان سوق‌شد، ولی او در مقابل دفاع شدیدی که نصیرخان نمود در «مستون» مغلوب ومنهزم گردید. پس احمدشاه شخصا بالشکری به استقامت جنوب حرکت کرده و بسرعت درمستون بالای قرارگاه نصیرخان فرو ریخت. نصیرخان منهزما تاقلات رفته، قلعه‌بندی اختیار نمود . احمدشاه تعقیب کرد وقلعه را درمحاصره کشید. بالاخره نصیرخان توسط اعزام قاصد وشفاعت شاه ولیخان، خواهش مصالحه نمود وقبول کردکه مثل سابق تابع دولت ابدالی بوده ودر جنگهای احمدشاه باششهزار رساله های بلوچی خدمت نماید، ومصارف اسلحه وآذوقه آنان را از مالیات بلوچستان بپردازد. احمد شاه که ازجبهه شرق هراسان بود، این رفیق قدیمی ودلیر خودرا عفو کرد ویك نفر از دختران خانواده اورا به‌خویشتن تزویج نمود. چون تاحال مرته‌ها پنجاب را بقوای سِکهه سپرده وخود به هندوستان کشیده بودند، احمدشاه بکقطعه عسکر بقیادت نورالدین خان در پنجاب اعزام کرد، که بعبور دریای [illegible] تاوزیر آباد رسیده وفروکش کرد. احمدشاه به قندهار برگشت تابرای تصفیه [illegible] قوای سکهه ومرته،سپاهی قوی تنظیم نماید .

سفر هفتم در هند وجنگ بامرته (۱۷۶۰ — [illegible]۶۱) : درسال ۱۷۵۸ ، حوادث مهمی درهندوستان واقع شد. سکهه ها در پنجاب قیام [illegible]دند ومرته ها درهندمتوسط وشمالی فرو ریختند. پس حکومت افغانی در پنجاب ودو[illegible]ت هند در دهلی سقوط کرد، در حالیکه احمدشاه مشغول تنبیه نصیرخان بود. این سوقیات وفتوحات مرته بسیار بزرگ بود . سنند یاد‌تا وهولکر باسپاه گوالیار واندور [illegible]زء این‌اردو بودند، ودرورود به‌هند متوسط ، تمام قوای راجپوت وجات را ممد ومعاون خود یافتند. راگونات راو (یاراگوبا) قاید اردوی مرته باچنین قوتی، مثل سیل دردهلی فروریخت وراگوبامفرزه‌ئی بقیادت غازی الدین به‌تعقیب نجیب الدوله فراری فرستاد. ولی‌نجیب الدوله باکمك روسای افغانی روهلکند بدفاع ایستاد ومدتها درسکرتال در نهایت دلیری مقاومت نمود. همچنین سندیاد تاباقشون خود پنجاب راهدف گرفت. آدینه بیگ ومبارزین سکهه دراین جا به‌سپاه سندیا پیوسته ومتفقا بعبور ستلج داخل پنجاب شدند. سندیا باقوت ، تیمور وجهان خان‌را ازموضع چهار محل وزین آباد تاپشاور عقب راند، وخود برای تسخیر سهانپور واوده وروهلکند (حکومت های اسلامی هند شمالی) دوباره ستلج راعبور نمود . غازی الدین وقوای مرته‌که تاهنوز مصروف جنگ بانجیب الدوله

افغان بُودند، از رسیدن سندیا فاتح پنجاب دل گرفتند وبر فشار خود افزودند، واما شجاع الدوله زمامدار اوده بمدد نجیب الدوله وقوای روهیله رسیده و جنگ را ادامه دادند .

راگوبا که از فتح دهلی وپنجاب مطمئن واز غلبه سنه ۱ برزمامداران اسلامی امیدوار بود، هولکر را باقشونش درمکندره (ساحل چپ جمنا) بحیث قوت الظهر سپاه مرته گذاشته وخود بنزد پیشوا باخبر این فتوحات بزرگ برگشت . احمدشاه تااین وقت از تامین بلوچستان وتهیهٔ یك اردوی ۳۰ هزار نفری درقندهار فارغ شده بود واینك ازراه درهٔ بولان داخل سند شده ورو به‌پشاور حرکت‌میکرد. تیمور وجهان خان از اتك به اردوی احمدشاه پیوستند . دسایاه حاکم وقوماندان مرته در پنجاب (جانشین آدینه بیگ متوفی در ۱۷۵۸) همینکه از حرکت احمدشاه خبر گرفت، پنجاب را تخلیه وباقشون خود بجانب اردوی سندیا درسهارنپور عقب نشست .

احمدشاه داخل پنجاب شد، در حالیکه قوای سکهه درهر جا که بود، سردر گریبان سکوت وسکون کشیدند. احمدشاه در ساحل چناب باقوه مختصر نورالدین مقیم وزیر آباد، یکجا شده از راه قطب دره، دریا راعبور وبه استقامت سهارنپور بحرکت افتاد .

سندیا وغازی الدین که از حرکت احمد شاه خبر گرفتند به‌عجله باشجاع الدوله ونجیب الدوله درسهارنپور مصالحه وبطرف دهلی حرکت کردند. سندیا در عرض‌راه دهلی بغرض جلو گیری از تعرض احمدشاه ، سنگر گرفت وغازی‌الدین دردهلی‌عالمگیر ثانی ونظام الدوله وزیر اورا ازبین برده محی‌السنته نواسه اورنگزیب را اسما پادشاه ساخت وخود به عنوان وزارت زمام امور را در دست گرفت. در این وقت سه قوت مرته درهند متوسط ، مقابل احمدشاه قرار داشت، یکی‌سندیا درسر راه دهلی، دیگر قوه هولکر درساحل چپ جمنا، سومی قوه جنگوراو وغازی الدین درپایتخت دهلی، ودر عقب این‌هاهم دولت مرته دکن باقوای نظامی بیشماری قرار داشت. احمدشاه با سپاه ۳۰ هزارنفری خود، در سهارنپور نجیب الدوله وسرداران روهیله افغان را (سعداله خان ، حافظ رحمت‌خان ، عنایت خان، دوندی خان وقطب خان) باده هزار سپاهی به‌استقبال خود یافت ، در حالیکه نواب شجاع الدوله برای تجدید قوا به‌اوده مراجعت کرده بود. احمدشاه باسرداران روهیله وچهل هزار سپاهی روبه دهلی حرکت کرد. تیمور وجهان خان باده هزار عسکر بحیث پیشدار احمدشاه منزل میزدند. سندیا که ستون سپاه مرته ومرد دلیری بود، در حدود (بدنی) نزدیك دهلی جلو پیشدار افغانی را گرفت وجنگ شدیدی رخ داد. احمدشاه بسرعت رسید وبالای دشمن‌ریخت. قلب مرته شگاف خورد وصفوف سپاه آن درهم شکست، اما سندیا از اسپ پیاده شد وباگارد فداکار خود بدفاع پرداخت. فشار قشون افغانی آنقدر شدید بود که سندیا با اکثریت سپاه خود در میدان جنگ کشته افتاد وبقیه سپاه منهزم وتا ۲۵ میل تعقیب گردیدند .

خبر این شکست بزرگ ، مثل صاعقه برسر دهلی فرود آمد وجنگورلو مرته وغازی الدین بدون درنگ به اراضی جات فرار کردند، اما هولکر هنوز در مکندره استوار بود . احمدشاه ازبدنی به نارنول گذشت وپانزده هزار سواره او بقیادت‌شاه پسندخان اسحق زائی ، در تاریکی شب بدهلی کشیده وباز هم در تاریکی شب دوم

جمنا را عبور وناگهانی شباخونی برسر اردوی نیمه غافل هولکر فرود آوردند. هولکر هرقدر کوشید پایداری نتوانسته، اردویش تباه شد وخودش مجبور گردید باسواری چندصد، به‌مالوا فرارنماید. احمدشاه داخل دهلی شد متعاقبا روسای راجپوت اطاعت خودرا تقدیم کردند. جات‌هانیز دیگر دم از رفاقت مرته نمیزدند. ولی احمد شاه برای اشغال قلعه های نظامی آنان یکقطعه عسکر سوق نمود، که تا قلعه مستحکم «آرامگده» فاتحانه پیش رفتند. سورج مل جات وغازی‌الدین هردو بشفاعت حافظ رحمت خان روهیله عفو گردیدند. احمدشاه دو هزار سپاهی به قیادت یعقوب علی افغان ونواب محسن الملك برای حفظ شهر دهلی گذاشته وخود جمنا راعبور ودر فاصله ۷۲ میل در «انوپ شهر» قرارگاه اتخاذ کرد، ودر انتظار عکس العمل دولت مرته بنشست. در همین جا بود که احمدخان افغان بنگش از فرخ‌آباد، وشجاع الدوله از اوده باده هزار عسکر امدادی به احمدشاه پیوستند. متعاقبا ده‌هزار عسکر امدادی دیگر از قندهار در تحت قیادت عطا محمد خان وکریمداد خان رسید. حالا مجموع سپاه احمدشاه به «شصت هزار نفر» ویك توپ خانه‌قوی میرسید .

بالاجی باجی پیشوای مرته وقتیکه از سوقیات احمدشاه افغان درهند وشکست قوای مرته آگاه شد، به‌تمام روسای مرته امر کردکه عساکر تازه‌دم خودرا جمع‌کرده وبرای طرد افغان ها ازهند حاضر شوند . همچنین او بروسای راجپوت خبر داد که باسپاه خود به اردوی مرته بپیوندند . چهار ماه طول کشید تا اردوی عظیمی از مرته وهندو وراجپوت تشکیل شد وروبه شمال حرکت کرد. پیشوا قیادت اردو را به‌برادر خود «سداشیوبهاو» داد وپسر خود «ویسواس راو» را بغرض جلوس در تخت هندوستان بااین اردو همراه نمود. افسران مشهور این اردو ملهاراو، هولکر، ماجی، سندیا، شمشیر راو وچندین نفر دیگر بودند. در پهلوی این‌ها یکنفر از اعاظم مسلمانان دکن «ابراهیم خان گاردی» با چهل هزار عسکر سواره وپیاده حرکت میکرد . دوازده هزار سپاهی منظم باتفنگ های چقمقی، یکهزار نفر توپچی با ۲۰ توپ بزرگ ودوصد توپ کوچك جزء این اردو بود. مجموع سپاه سواره به ۱۳۰ هزار نفر وعسکر پیاده به ۷۰ هزارنفر میرسید. دو هزار وپنجصد فیل جنگی وباربر و ۲۰۰ هزار گاو وچندین هزار اشتر داخل این اردو بود. همچنین اردو بازار سیاری باخود داشت که با اردو یکجا حرکت میکرد .

وقتیکه اردوی مرته نزدیك دهلی رسید، چون قوای احمدشاه را دور دید ، بشهر دهلی هجوم وباشمشیر تسخیر وتاراج نمود، در حالیکه آب خیزی جمنا مانع قشون افغان بود. پس مرته باخاطر جمع قلعه نظامی «گنجپوره» را در شصت میلی دهلی مورد حمله قرار داد. عبدالصمد ممن‌زائی مدافع افغانی باتمام جنگ جویان خود در میدان جنگ کشته شد وگنجپوره سقوط کرد . به‌این صورت پایگاه‌های نظامی احمد شاه درساحل راست جمنا ازبین رفت واحمدشاه مجبور شدکه خواهی نخواهی جمنا راعبور کند . ـ ۱٤۰۰ فیل مشغول انتقال لوازم اردو گردید و احمدشاه شخصا در آب زد. محافظین ساحلی مرته به‌تیراندازی شروع کردند، واحمدخان قوماندان دوهزار سپاهی خیبری با افراد خود قسما درآب غرق شدند وقسما از تیر باران‌دشمن کشته شدند. معهذا اردوی افغانی جمنارا درموضع «باکپت» (نزدیك های دهلی) عبور وبه‌تعقیب دشمن به‌استقامت گنجپوره حرکت کرد . مرته‌ها که فقط میدان «پانی‌پت» را

مساعد حرکات اردوی جسیم خود میدانستند، قبلا از گنجپوره به آنطرف کشیده، سنگرها واستحکامات خودرا درشمال میدان آماده کرده بودند و۲۵ هزار سواره آنان در سرای «سنبلك» سر راه ورود دشمن قرار داشتند.

شاه پسند خان امیر لشکر وپیشدا احمدشاه بمجرد تماس باسنبالك، درطی يك جنگ شدیدی، پیشقراول دشمن را درهم شکست. متعاقبا احمدشاه وارد پانی‌پت گردید ودر مقابل مرته موضع گرفت. سه‌ماه این دو اردوی متخاصم، مقابل همدیگر در دشت‌پانی‌پت قرار داشتند، ودر جنگهای فرعی همدیگر را میگرفتند. درطی این مدت قابلیت نظامی احمد شاه تبارز نمود، واوکه در کشور بیگانه باقوت سه‌برابر خود میجنگید، توانست که خطوط ارتباط دشمن را در داخل دایره‌ئی بقطر ۳۰ میل ازهر طرف قطع نماید، وهم تمام اشیا وخوراکه ونقود امدادی را که به اردوی مرته میرسید، ضبط‌کند. لهذا به‌تدریج خطر قحط غلا در اردوی مرته پدیدار وسبب‌هراس ایشان گردید. این است که مرته هم برای تصفیه حساب وجنگ قاطع وعمومی بر خاستند.

این جنگ بتاریخ ۱۶ جولائی ۱۷۶۱ در میدان پانی‌پت اتفاق افتاد. نخست جناحین مرته به‌پیشروی آغازکرد. جناح راست افغانی درمقابل این پیشروی به سختی مقاومت نمود، زیرا میدانست که این جنگ برای افغان هاحیات وممات است، واگر شکسته شوند متنفسی زنده به افغانستان نخواهد رسید. ولی جناح چپ‌افغانی زیرخطر جدی قرار گرفت. میمنه دشمن راشخص ویسواس راو پسر پیشوا فرمان میداد که پیشاپیش او چهل هزار سواره مرته وگاردی، در عقب ۲۴۰۰ فیل جنگی، به هجوم پرداخته بود. این هجوم بقدری سریع وشدید بود که ده‌هزار عسکر روهیله های پیشرو بانجیب الدوله وسردار عنایت خان، دربین دریای دشمن محصورگردید، وپنجهزار عسکر امدادی باقوماندان خود عطا محمدخان قندهاری یکجا دراین دریا معدوم گردید. متعاقبا شجاع الدوله باده هزار عسکر دیگر به‌جلوگیری دشمن‌شتافت، ولی نتوانست مانع سرازیر شدن سیل مرته گردد، در حالیکه توپ‌خانه بزرگ آنان بدون وقفه سپاه افغانی را میکوفت وخطر شکست عمومی را نزدیکتر میساخت. احمد شاه که از بالای بلندی جریان جنگ و پیشروی لاینقطع دشمن را مشاهده میکرد، دل از دست نداد وبه دوازده هزار سوارهٔ زره پوش معیت خود امر کرد که‌هزار ،هزار در عقب همدیگر تاخته وقلب میمنه دشمن را متناوبا زیر گلوله باری تفنگ قراردهند. این امر عملی شد وویسواس راو باافسران معیتی خود در زیر آتش گل ناشدنی سواره زره پوش افغانی ازبین رفت. کشته شدن پسر پیشوا، میمنه مرته را متزلزل ساخت وبه‌عقب نشینی واداشت. در چنین فرصتی توپ خانه افغانی، فیلان جنگی دشمن را تحت آتش قرار داده بود وفیل های دشمن ازمیدان برگشته وسپاه خودرا پامال میکرد. درطی این آشوب تمام قشون افغانی ازجا درآمد وبر سر صفوف‌دشمن ریخت. اردوی مرته در کمال رشادت ودلیری میجنگید، ولی سرداران بزرگ کشته شده وهولکر وشمشیر راو وماجی سندیا، فرار کرده بودند، پس سپاه بی‌سردار سر بفرار برداشتند و تاچهل میل ازطرف رساله‌های افغانی تعقیب شدند. تلفات اردوی مرته دراین جنگ بسیار سنگین بود وبعلاوه کشته شدگان، ۲۲ هزار اسیر، ۵۰۰ فیل، چند هزار اشتر، ۵۰ هزار اسپ و ۲۰۰ هزار گاو درمیدان گذاشتند.

تلفات افغان هاکمتر بود وشاید از ۱۰ یا ۱۵ هزار نفر تجاوز نمیکرد .

به‌این صورت جنگ تاریخی پانی پت به‌پایان رسید. احمدشاه از جمله اسرای مرته آنکه را مسلمان برد، بشمول ابراهیم خان گاردی دکنی اعدام نمود، وهندو و راجپوت ومرته را آزاد کرد. احمدشاه به پایتخت دهلی برگشت . کمپنی شرق الهند انگلیسی که‌با چهار چشم اوضاع هند را مراقبت و تعقیب میکرد، در عین حالیکه از شکست عمیق دولت وقوای متحدهٔ مرته وراجپوت درپانی پت بی‌نهایت خوش بود، از آینده ببسیار دور مشوش ونگران بود. زیرا میدانست اگر احمد شاه افغان برتخت هندوستان جلوس نماید، هیچ قوتی درهند بمقابل او سربالا نمیکند، بزرگترین قوت ملی‌هند (مرته) معدوم شده بود، سکهه های پنجاب توان استیلا برکل هندوستان نداشتند، نواب های مسلمان وراجا های هندو در سرتاسر کشور دست‌نگر قدرت احمدشاه گردیده بودند، راجپوت ها وجات‌هانیز قبلا از درتسلیم داخل شده بودند. پس احمد شاه میتوانست وحدت سیاسی وقدرت دولت مرکزی سرتاسری هندوستان را مجددا احیاکند ، آنوقت البته انگلیسی های انگشت شمار کمپنی نمیتوانستندقطعه بزرگی را چون هند به‌آسانی بلع کنند، خصوصا که احمد شاه در دوماه میتوانست از افغانستان وهندوستان یك مليون عسكر تجهيز كند، در حالیکه درآن روزگاران قوت الظهر انگلیس ها از انگلستان تاسواحل هندوستان درطی یك سال مسافرت براهٔ دماغه افریقا میتوانست برسد. ولی این تشویش انگلیس ها بزودی ازبین رفت، زیرا احمد شاه در معاملهٔ که با هندوستان داشت، ابدا اروپائی ها و خطر استعمار آنان‌را در حساب خود نمیگرفت. احمد شاه وقتیکه دردهلی رسید، امپراتوری متزلزل هند را بیك شهزادهٔ نیمه جان بابری (عالی گوهر پسر عالمگیر ثانی) بخشید، وچون او در بنگال بود، پسرش (مرزا جوان بخت) را در غیاب پدر نایب السلطنه مقرر کرد، باآنکه احمد شاه خود میدانست که‌این پدر واین پسر شهنشاهی مغشوش هندرا نمیتواند اداره کنند، پس برای دفع الوقت، نواب شجاع‌الدوله صوبه‌دار اوده رابوزارت هند بگماشت، وسپهسالاری هند را به‌نجیب الدوله افغان بداد .

ازاین بعد احمد شاه به‌عجله راه افغانستان درپیش گرفت، گواینکه آخرین‌وظیفه خودش را درهند انجام داده است . معلوم نیست این شخص مقتدر ومدبر تحت‌چگونه تلقینی واقع شده بود، که‌امور هندرا چنین مهمل گذاشت . درهر حال چون احمدشاه به‌پنجاب رسید حکومت پنجاب را به «زین‌خان» مهمند داده وخود براه پشاور وکابل به‌قندهار رفت. در همین سال بود، که‌احمد شاه شهر قندهار کنونی را تهداب گذاشت و شهزاده تیمور را به‌حکومت هرات مقرر کرد (۱۷٦۱) .

انگلیس های هند که چنین دیدند به‌فتوحات آینده خود بیشتر امیدوار گردیده وسال ۱۷٦۱ را در نوشته های خود بنام «سال مهم» نامیدند زیرا حوادث به‌فائده ایشان بود: دولت قوی مرته‌که در راه پیشرفت قوای اروپائی سدی بود، دراین سال ازهم شکست، پیشوای بزرگ مرته چشم از جهان پوشید وپیشوای چهارم باقوای‌کمی باقیماند ، تسلط قوای فرانسه در جنوب‌هند درمقابل انگلیس ها خاتمه یافت. صلابت جنگ طرفدار فرانسه نیز دردکن ازطرف نظام‌علی «نظام» جدید دکن کشته شد — تمام این چیز ها راه پیشرفت استعمار انگلیس را در هندوستان هموار مینمود. تنها واقعهٔ که دراین سال به‌نفع کمپنی اتفاق نیفتاد عبارت بود از سلطان شدن حیدرعلی

در میسور واین همان مجاهد مشهوریست که مبارزات مردم میسور برهبری او فصل درخشانی در تاریخ هندوستان دارد .

سفر هشتم در پنجاب (۱۷۶۲ - ۱۷۶۳) : همینکه احمد شاه از هند به‌افغانستان برگشت، سکهه های پنجاب مجددا قیام کردند. این بار یکنفر سکهه متنفذ بنام «جیساسنگ» رهبری قیام را بدست گرفت، وامرتسر را بشکل یك کانون نظامی واس الحرکات خود قرار داد. تبلیغات ضد افغانی آنها درکشمیر وسوقیات نظامی شان درمیدان های‌سهرند همه موثر افتاد. آنگاه شهر لاهور را باسلحه تسخیر وزین خان مهمند والی افغانی را در قصبهٔ کوت محاصره کردند - بعدها این مرد در جنگ باسکهه کشته شد - سکهای کشمیر نیز برحکومت افغانی تاختند. احمدشاه به‌عجله به‌پنجاب کشید ودر موضع چنداله وکوپ قوای سکهه را به‌سختی درهم شکست، و دشمن را در سرهند که ۷۰ هزار سواره وپیاده بودند تار ومار نمود. احمدشاه برای تامین وتنظیم سرهند، نجیب الدوله افغان سپهدار دهلی را احضار کرد وموظف ساخت که در سرهند مشغول تامینات آن علاقه گردد. همچنین برای اسکات سکهه‌ها، حکومت پتیاله وسرهند را بیك نفر سردار سکهه «امیر سنگ» داد. تااین وقت‌افسر اعزامی احمد شاه درکشمیر (نورالدین) قوای شورشی را ازبین برده وکشمیر را تامین کرده بود .

احمد شاه که بواسطه نامساعد بودن هوا وتحمل مشقات سفری بیمار شده وهمچنین گرفتار دانه‌ئی در رخسار گردیده بود، از راه ملتان ودیره اسمعیل ودره گومل وغزنی در ۱۷۶۳ به‌قندهار بازگشت. احتمال میشود که او به‌سرطان بینی مبتلا شده بود . او نتوانست تاسال ۱۷۶۷ دیگر سفری در داخل وخارج نماید. تااین وقت قوای روز افزون سکهه که درخفا تحریك میشدند، مجددا جان گرفته ودرپنجاب وسرهند حملات شدیدی کرده وبابیشتر از ٤۰ هزار عسکر درتمام مناطق‌حکام وقوای افغانی را ازبین برده بودند. قدرت سکهه تاجائی رسید که عزیمت محاصره واستیلای دهلی را نمود. مرته وجات‌ها نیز باسکهه ازدر همکاری واتحاد داخل شدند . این‌است که احمدشاه در سال ۱۷٦۷ لشکر کشی نهم خویش را در پنجاب نمود. احمدشاه در این بارنیز توانست که‌قوای سکهه را درتمام علاقه‌های پنجاب ازبین برده وقسماایشان را مجبور بفرار در کوهستانات نماید، وخودبه‌قندهار مراجعه‌کند . احمد شاه‌میدانست که قوای سکهه درپنجاب رو به‌توسع است، ولی نمیتوانست که در پنجاب اقامت طولانی یا دائمی نماید. در همین سال بود که‌شاه ولیخان وزیر به‌بلخ اعزام گردید و باعبدالعزیز خان آخرین پادشاه سلسله جنیدی بخارا قرار دادی ببست، که رودامو کمافی السابق حدفاصل افغانستان وبخارا خواهد بود. از آن بعد شاه ولیخان به بدخشان رفت ودر عودت «خرقه» منسوب بنام حضرت پیغمبر اسلام را از شهرفیض آباد بدخشان باخود برداشت وبه‌شهر قندهار آورد، که تا امروز در عمارت مخصوصی درآن شهر موجود است .

سفر دهم در داخل کشور (۱۷٦۹) : احمد شاه درسال ۱۷٦۹ خبر گرفت که امور ولایت خراسان خاص مغشوش گردیده است. نصراله مرزا ونادر مرزا پسران شهرخ نابینا درسر حصول اقتدار داخل مجادله بودند و فیودالهای مقتدر ومامورین عالی رتبه حکومت از این جدال نیز استفاده میکردند. احمدشاه باگرفتن این خبر

بطرف مشهد حرکت کرد. نصراله مرزا که قبلا بادربار کریم خان زند پادشاه ایران داخل ارتباط شده بود، درشهر مشهد بمقابله برخاست وعلیمردان خان حاکم تون وطبس تمرد آغاز کرد، در حالیکه مرزا نادر را دردست داشت. احمدشاه شهر مشهد را محاصره کرد وجهان خان سپهسالار ونصیرخان والی بلوچستان را بغرض سرکوب علیمردان خان فرستاد. نصراله مرزا که‌غلبهٔ احمدشاه را به‌چشم دید، تسلیم شد و شهرخ دختر خویش را (گوهرشاد) به‌تیمور پسر احمدشاه بزنی‌داد، وهم یزدان‌بخش پسر خود را به گروگان سپرد. همچنین جهان خان ونصیرخان بعد ازتامین تون وطبس و کشتن علیمردان خان بازگشتند، احمدشاه به‌پاس نادر شاه افشار باز حکومت ولایات خراسان را اسما به شهرخ گذاشت ودر سال ۱۷۷۰ به قندهار بازگشت . این‌آخرین سفر احمد شاه بود .

مرض احمدشاه شدت کرد ودر سال ۱۷۷۳ از شهر قندهار به‌موضع «کوه‌توبه» در علاقه «معروف» برفت، زیرا هوای گواراتر داشت. احمدشاه قبل از این سفر در مجلس بزرگی، تیمور پسر دوم خودرا بولایت عهدی وجانشینی خود معرفی کرد. این روش ا ومخالف عنعنه آنوقت بود، زیرا تیمور برادر بزرگتری از خود داشت که‌عادتا جانشین پدر شمرده میشد. ولی احمدشاه نمیخواست رعایت رسوم را برمنافع‌دولت ترجیح دهد، زیرا بنظر او تیمور عاقلتر از سلیمان بود. شاه‌ولیخان وزیر که خسر سلیمان بود چنین چیزی نمیخواست ودامادِ خودش را به‌سلطنت مستحق ترمیپنداشت. به‌همین سبب، هنگامیکه شهزادهٔ تیمور ازشدت بیماری پدر وولیعهدی خود خبرگرفت واز هرات به قندهار آمد، شاه ولیخان اورا ازبین راه هلمند وقندهار بنام احمدشاه مریض امر بازگشت به‌هرات داد. احمدشاه درکوه توبه درماه رجب ۱۱۸۷ (جون ۱۷۷۳) به‌عمر ۵۰ سالگی چشم از جهان پوشید، وجسدش در شهر قندهار درمقبره مشهورش تدفین گردید .

در زمان سلطنت تیمور شاه (۱۷۷۳ ـ ۱۷۹۳):

تیمور شاه (متولد درمشهد در ۱۷٤۲) هنگام فوت پدر والی هرات بود. اومرد تحصیل کرده وشاعر در زبان دری بود، چنانیکه احمدشاه پدرش شاعر در زبان‌پشتو، وپسرانش (شه شجاع ونادر مرزا) شاعر ونویسنده در زبان دری بودند. تیمورشاه تصمیم گرفت که خوانین مقتدر قبایل را تابع نظام سلطنتی مستقلی نماید. لهذاوزرا وحکامش در اجرای امور نمیتوانستند از فیودالهای قبایل استمداد کنند ویا خود بیشتر از حدمعین، محافظین مسلح نگهدارند. او در انتصاب مامورین دولت بیشتر برجال طبقه متوسط تکیه میکرد، وقوای نظامی را در دست خود داشت . تیمورشاه به‌تجمل وعشرت دلبسته بود. زنان ده‌گانه تیمور شاه منسوب بقبایل پشتون وافشار وهندی وکشمیری بود. او ازاین زنان خود ۳۳ پسر و ۱۳ دختر داشت. پسران مهمش در تاریخ افغانستان (دارای سهم مثبت یامنفی) عبارت بودند از همایون، محمود، فیروزالدین، عباس، زمان‌شاه وشجاع الملك .

تیمور شاه در عصری زمامداری میکرد که یکی از بزرگترین حوادث تاریخی در اروپا واقع شده ودنیای کهنهٔ آنراتکان داد، وآن عبارت از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ـ ۱۷۹۵) بودکه کاخ سلطنت استبدادی فیودالی را درهم ریخت وبروی‌خرابه های آن پرچم دیموکراسی سرمایه داری را برافراشت و حقوق بشررا اعلام نمود. اما

شرایط تاریخی و اجتماعی بین افغانستان وفرانسه آنقدر تفاوت داشت که درفرانسه انقلاب برضد استبداد وسلطنت مطلقه قدم فراخ ومترقی بود، ولی در افغانستان تحکیم سلطنت مرکزی قدمی به‌پیش حساب میشد .

بعد از مرگ احمد شاه چون تیمور شاه ولیعهد پدر بود، اهالی اورا تائیدکردند وقشونی از مردم هرات وهزاره واویماق فراهم شد، وتیمور شاه بقصد قندهار حرکت کرد. تا اینوقت شاه ولیخان وزیر، داماد خودش شهزاده سلیمان را در قندهار به سلطنت افغانستان برداشته وپسران خود دوست محمد وشیر محمدرا در قلات غلجائی وبلوچستان بغرض حصول بیعت وکمک نظامی مردم فرستاده بود. اما همینکه اهالی از حرکت ولیعهد بجانب قندهار خبر گرفتند، طرف او را التزام کردند. شهزاده سلیمان که چنین دید از دعوی پادشاهی دست کشید وبیطرفانه درانتظار ورود تیمور نشست. اشراف در باری نیز به‌عجله دم از حمایت واطاعت ولیعهد زدند (از قبیل مددخان اسحق زائی، برخوردار خان وسردار جهان وغیره) .شاه ولیخان وزیر دربین طوفان رقابت های درباری تنها ماند، خصوصا که دوست محمد خان پسرش درمراجعت از قلات، بخانه عبداله خان دیوان بیگی فرود آمد واز طرف او محبوس گردید. شاه ولیخان برای ترضیهٔ دیوان بیگی که خودش را طرفدار سلطنت تیمور شاه اعلام کرده بود، شخصا بادو پسر دیگر خود شکراله وآزادخان بخانه او برفت. ولی عبداله‌خان دیوان بیگی آنهارا نظر بند نگهداشت وباخود بنزد تیمور ببرد. کاروان این‌ها درولایت فراه به‌اردوی تیمور پیوست. تیمورشاه که موجودیت تاج بخشان داخلی را منافی‌قدرت سلطنتی میدانست، غیابا امر اعدام شاه ولیخان وفرزندان او را صادر کرد، وانکوخان بامیزائی واسلام خان پوپلزائی ، این امر را فورا درمعرض تطبیق گذاشتند. این اقدام تیمور شاه اولین جرقهٔ بود که در خرمن خانهای بزرگ در افتاد، وصف دولت‌مرکزی را در برابر اقتدارخان وفیودال محلی بیاراست. این نظر به‌شرایط اجتماعی یک‌امر طبیعی بود، زیرا ازرمان احمدشاه درطی ربع قرن ، رشد زمین داری فیودالی ابدالی‌ها بجائی رسیده بود که فیودال های بزرگ برای توسیع اراضی خود، مخالف بسط سیطره دولت مرکزی شده وآمادهٔ افروختن آتش جنگهای داخلی بودند. مگر احمدشاه مانع این تمایلات ملوك طوایفی فیودالی میگردید . همینکه احمدشاه بمرد وهنوز تیمور شاه آن تسلط معنوی را دربین توده ها نداشت، روح خفته ملوك الطوایفی بیدار شد وبه طغیان آغاز کرد. این است که‌بغاوت فیودالهای مقتدر ازیکطرف و قیام اهالی مناطق مفتوحه دولت ابدالی از طرف دیگر، باعث ضعف‌دولت ابدالی دردوران زمامداری اولاده احمدشاه گردید . ازهمه اولتر شاه ولیخان ، شاه دست نشانده بمیان آورد و سایر خانهای مقتدر با او موافقت کردند، بجز خانهای رقیب مثل عبداله‌خان دیوان بیگی وغیره .

تیمور شاه که خودش را پادشاه با استحقاق افغانستان میدانست، نمیخواست با سازش با فیودالها، قدرت ومرکزیت دولت را متزلزل سازد. لهذا شاه ولیخان که مقتدرترین شخصیت دربار وقبیله ابدالی بود، معدوم وشیر محمدخان (مختار الدوله) پسرش از خدمات رسمی طرد گردید، وسردار جهان خان سپهسالار مصادره وبیکار شد (این همان جنرال مشهوریست که چهار سال بعد در ۱۷۷۷ در دلارام فراه در حالت انزوا بمرد وپسرش کریم‌خان درساحل سند محکوم به‌بودوباش شد) . چون

خان های بزرگ ابدالی در شهر قندهار برامور دولت مسلط بوده وبه‌قوای قبیلوی‌خود نزدیك بودند، در حالیکه خویشتن را هنوز «دولت شریك» پادشاه میدانستند، تیمور شاه درسال اول جلوس خود شهر قندهار را ترك کرده، کابل را که ازقیود قبیلوی آزاد بود، به‌پایتختی اتخاذ کرد. تیمورشاه وزارت خودش را به‌شیخ عبداللطیف جامی هروی وامور خزائن را به التفات خان هندی و دیوان استیفا را به ملاعبدالغفار هند و مسلمان داده ، قاضی فیض اله‌خان دولتشاهی را که مرد شاه پرستی بود، به‌مشاوری خود نگهداشت ، وهم دوازده هزار عسکر تحت السلاح ومحافظ خویش را در تحت قوماندانی محمدخان بیات گذاشت. ازخان های بزرگ فقط اشخاصی را درخدمت‌دولت پذیرفت که بی‌چون وچرا ازشخص پادشاه اطاعت میکردند (چون نورمحمد خان بابری امین الملك ، میر هزارخان الکوزائی، فتح‌اله‌خان سدوزائی وغیره) .

روش مستقل ومطلق العنان تیمورشاه ، فعالیت های مخالفانه ئی فیودالها را تسریع وتشدید نمود. چنانیکه خان های بزرگ وذینفع ابدالی در قندهار درهمان سال اول جلوس تیمور بطرح یك نقشه خطرناك مشغول شدند وخواستند تیمورشاه را با قوت سلاح معدوم نموده وسلطنت رابیك پادشاه دست نشانده منتقل سازند. برای این کارهم یك نفرریش سفید سدوزائی (عبدالخالق) را که مالیات ولایت سند را در اجاره داشته وثروت هنگفتی اندوخته بود، به پادشاهی برداشته وشهر قندهار را اشغال نمودند. خان‌های غلجائی نیز باخان های ابدالی عقد اتفاق‌کرده وجمعادرحدود ۲۵ هزار نفر مسلح تهیه ودر سال ۱۷۷٤ بطرف کابل حرکت کردند. دراین وقت قسمتی از سپاه تیمور مشغول سرکوبی قبادخان والی متمرد ولایت بلخ بود، گرچه قبادخان از قشون دولت مغلوب و از طرف همراهان خود کشته شد، ولی عجالتا قوای پایتخت برای دفاع از هجوم فیودالهای قندهار کافی نبود. معهذا تیمورشاه شخصا باده هزار عسکر شاهی ویك توپ خانه‌قوی بمقابله شتافت ودر موضع شش گاو (بین کابل وغزنی) شورشیان ابدالی و غلجائی را درهم کوفت. از جمله خان های مخالف دلاورخان وپاینده خان که جزء اردوی عبدالخالق خدمت میکردند، به‌تیمورشاه پیوسته والقاب «مددخان وسرفراز خان» گرفتند. سرفراز خان همان آدم است که‌بعد ها مورث خاندان محمدزائی گردید. تیمورشاه درجنگ ششگاو دوهزار نفر از سپاه مقابل راکشته‌ بقیه را منهزم‌نمود و تعقیب کرد. عبدالخالق درمیدان جنگ اسیر و کور کرده شد وهمراهانش اعدام گردیدند. همچنین خان های ابدالی که خود در کابل بودند و خاندان های شان در قندهار با شورشیان همدست گردیده بودند، بشمول عبداله خان دیوان بیگی همه محبوس ومصادره شدند، ومالیات اراضی آنها که قبلا معاف بود، حواله گردید .

تیمور شاه بعد از فتح ششگاو برای ریشه کن کردن فیودالهای مخالف، به قندهار کشید وبعداز جستجو هرمخالفی راکه بیافت بکشت، ورحیم دادخان برادر پاینده خان بارکزائی را درولایت ننگرهار تبعید نمود. تیمور بعد از تصفیه قندهار بکابل برگشت ومددخان اسحق زائی را برکشید ورتبهٔ امیرالامرائی (سپهسالاری) داد. او دوبار قیام پی درپی فیودالهای ولایت خراسان کنونی (مشهد ونیشاپور) را سرکوب کرد، ومثل دوره احمدشاه شهرخ نابینا را به‌کرسی ولایت مستقر ساخت ، ودربار دوم فیودالهای متمرد را در قلعهٔ «چناران» محصور ومجبور به‌تسلیم نمود.

عصیان سوم فیودالی را دراین ولایت احمدخان نورزائی، جنرال اعزامی تیمورشاه، به سختی سرکوب وخاموش نمود .

درسال ۱۷۷۹ یکنفر زمین دار وملاك بزرگ پشاور «فیض الله‌خان» که ریاست عشیرهٔ «خلیل» را در دست داشت بایکنفر روحانی بزرگ وزمین‌دار آنجا بنام پیرزاده میان‌محمد ، عقد اتفاقی نمود که تیمورشاه را غفلتا ازبین بردارند. پس در زمستانی که‌تیمور شاه ازکابل در پشاور آمد ودر بالاحصار آنجا مسکن گزید، فیض‌اله ازقیام مردم سکهه استفاده کرده، اجازه تشکیل یك قشون قبیلوی گرفت. روزی ناگهانی با این قشون بنام عرض سلام داخل حصار پشاور گردید وبا شمشیر گارد محافظ بالا حصار را ازبا درآورد. محافظین غریو کردند وتیمورشاه بیدارشده دربام عمارت برآمد، واز آنجا امر احضار گارد شاهی را صادر کرد. دردمی عسکر ریختن گرفت وجنگ شدید تن به‌تن درداخل حصار شروع شد . شورشیان ششهزار کشته ازخود گذاشته وبقیه فرار کردند. تیمورشاه امر تعقیب داد وفیض اله وپسرش راکه اسیر شده بودند اعدام نمود. اماپیرزاده میان‌محمد بواسطه شفاعت درباریان متنفذ ازکشته شدن نجات یافت . همدست دیگر فیض‌اله (ارسلا خان مهمند) که انسداد معبر خیبر وقطع خط مواصله باکابل راعملی ساخته بود موفق بفرار درباجور گردید. ولی بعدها درسال ۱۷۹۱ قاضی فیض اله‌خان توانست که اورا وادار به‌تسلیم وحاضر شدن در دربار نماید، تیمورشاه به‌عجله ارسلاخان را اعدام نمود. همچنین اوفتح‌خان یوسف زائی راکه در سواحل سند ومظفرآباد بغاوت کرده بود، توسط فیض طلب خان، بدربار احضار واعدام نمود. تیمورشاه به این صورت قدرت دولت مرکزی راحفظ کرد، ازآن بعد بکابل برگشت ودو سال دیگر آرام ماند. دراین جنگ ها فیودالهای مخالف برای مبارزه باقدرت دولت مرکزی، از نارضایتی عمومی مردم دربرابر فشار دولت فیودالی استفاده میکردند وقیادت دهقانان را بدست میگرفتند .

تیمور شاه هرسال چهارماه سرمارا درپشاور بسر میبرد. درسال ۱۷۸۱هنگامیکه درپشاور بود، خبر گرفت که مردم سکهه باردیگر قیام کرده وبه‌ملتان حمله واشغال کرده‌اند. تیمور شاه به‌قصد ملتان حرکت کرد. پیشدار او زنگی خان جارجی باشی قوای مقاوم سکهه را درهم شکست. تیمورشاه حکومت ملتان را به‌شجاع خان ابدالی داده، مددخان سپهسالار را برای تامین ولایت سند اعزام نمود وخود بکابل برگشت. درسند فیودالهای محلی از قبیل، میرفتح علی‌خان تالپوری، محمد بهاول خان وحافظ الملك داود پوتره، هریك دم از استقلال زده، از تادیه مالیات بدولت سر بازمیکشیدند. مددخان تالپوری ها را سرکوب کرد وخود بکابل برگشت. ولی تامینات عارضی بود ومجددا اهالی وخان های سند در ۱۷۸۶ سر کشیدند. این بار احمد خان نورزائی جنرال تیمور به‌سختی آنهارا بکوفت تاتسلیم شدند وتادیه مالیات پذیرفتند. تیمور شاه‌که‌خود به‌سند رفته بود،حکومت سندرا به‌میرفتح‌علی‌خان تالبوره گماشت وبه‌کابل مراجعت کرد. هنوز تیمور شاه در کابل دم راست نکرده بود، که درهمین سال (۱۷۸۶) حادثهٔ تازهٔ درولایت کشمیر بمیان آمد. حاکم کشمیر آزاد خان (پسر کریم دادخان عرض بیگی والی احمدشاهی در کشمیر) از اطاعت دولت مرکزی سر پیچید، ومالیات سلانه را عوض ارسال بکابل، در تشکیل یك لشکر تلزه سه هزار نفری بمصرف رساند. مددخان سپهسالار داخل کشمیر شد ودر پی او تیمور شاه وارد

پشاور گردید. آزادخان بادفاع دلیرانه‌ئی که نمود درهم شکست و در قلعه رستم‌خان خسر خود پناهنده شد، ولی احساس کرد که رستم او را به‌تیمور تسلیم خواهد نمود، لهذا باتفنگچه انتحار نمود. ازآن بعد تیمورشاه برای قیامهای مخالفین در داخل افغانستان مجالی نگذاشت و قدرت دولت مرکزی را حفظ نمود.

واما در جوار افغانستان: در ایران بعد از مرگ کریم خان زند هرج و مرج ملوك الطوایفی دولت مرکزی را ازبین برده ومملکت را از پا درانداخته بود. لهذا افغانستان بان کشور کدام معامله خوب یابد سیاسی نداشت. در هندوستان شرقی وجنوبی انگلیس ها شدیدا مصروف پیشروی بوده، فرصت مداخله مستقیم درپنجاب نداشتند. عجالتا تیمورشاه مثل ایران از جانب هندوستان هم تشویش نداشت. گرچه این درمعنی آن نبود که انگلیس ها از پنجاب وافغانستان غافل بوده ودر سر وخفا باآن کار نداشتند و یا هیچگونه فعالیتی نمینودند. اما درهمسایه‌گی شمال افغانستان سلسله امرای جدید بخارا منسوب به مانغیت‌ها بمیان آمده بود. سر سلسله آنها میر معصوم شاه‌مراد (۱۷۸۵ ـ ۱۸۰۰) مرد توسعه جوئی‌بودکه درسال ۱۷۹۵ تاشکند را فتح نمود، گرچه سال بعد یونس خواجه تاشکند را در تحت ادارهٔ مختار خودقرار داد. ازآن بعد تاشکند بین‌بخارا وخوقند درمعرض کشمکش قرار گرفت، تا دولت زاری روسیه در رسید وهمه را ازبین برد. شاه مراد میتوانست برای دولت افغانستان ایجاد دردسری نماید، چنانکه او در ۱۷۸۸ باقشون قوی در ولایت مرو افغانستان تجاوز واشغال کرد. این مرد متعصب عده‌ئی ازمردم مرو را که مذهب شیعه داشتند، محکوم به‌تبدیل مذهب ویافرار در بخارا نمود. مرویان که درسایه مساوات مذهبی زمان تیمورشاه میزیستند، ازاین تحمیل امیر بخارا فغان برداشتند. تیمورشاه در سال ۱۷۸۹ بایك اردوی ۳۰ هزار نفری به‌بلخ رفت. شاه مراد خان ازبخارا به‌عبور جیحون وارد «کلف» شد، برادرش عمر خان قوش بیگی بامفرزه‌ئی به‌آقچه کشید، و علی وردی خان بارساله های خود ماموریت یافت که‌خطوط ارتباط وآذوقه رسانی اردوی تیمورشاه را قطع کند. اما سپاه تیمور شاه در هرجا که بادشمن مقابل شدند، آنهارا به‌سختی کوفتند. شاه مراد آنقدر متزلزل شده بودکه توسط فرستادن هیئتی ازعلمای مذهبی، خواهش تحریم جنگ وعقد عهدنامه‌ئی مبنی بر تحدید حدود مملکتین نموده ومثل گذشته دریای آمورا حدفاصل افغانستان وبخارا قبول کرد. تیمور شاه پذیرفت وهردو اردو از هم جدا شدند.

تیمور شاه درسال ۱۷۹۳ در پشاور بیمار شد وبکابل آمد ودر ۱۲۰۷ قمری (۱۷۹۳ میلادی) وفات کرد، وبقول یکنفر انگلیس «مرگ تیمورشاه شاید دراثر زهر بوده باشد» (۱). باقبول این‌نظر، باید گفت این اولین مرگ سیاسی وسری بودکه درزمان دولت ابدالی افغانستان واقع شد، وبعدها درمورد رجال بزرگ دیگری عملی گردید. چنانچه سید احمد بریلوی هنگامیکه درشرق افغانستان باقوای مجاهدین افغانی علیه دولت سکهه پنجاب دوست انگلیس ها، مبارزه مسلح مینمود، مسموم شد ولی نمرد تا درجنگ کشته شد وبروزیر اکبرخان دوبار سوء قصد بعمل آمد، که

---

(۱) کتاب «افغانستان» تالیف سرفریزر تتلر وزیر مختار برتانیه درکابل در سال ۱۹۴۱، چاپ سال ۱۹۵۰ لندن.

دربار دوم دراثر زهر بمرد ودر افغانستان پروپاگند شد که پدرش امیر دوست محمد خان اورا «برادهٔ الماس» خورانده است. در حالیکه چنین نبود وامیر دوست محمدخان اورا علی الرغم برادر بزرگش (محمد افضل خان) ولیعهد تعیین کرد. بعداز مرگ وزیر علی الرغم برادر بزرگش محمد اکرم خان، سردار غلام حیدرخان برادر عینی وزیر اکبرخان را ولیعهد سلطنت تعین کرد، وچون اوهم بمرد، برادر عینی دیگرش سردار شیرعلی خان را بولیعهدی معرفی کرد. اما امیر شیرعلی خان درمزار، هنگامیکه درانتظار مذاکره با دولت روسیه ودر تهیه جنگ های قاطع برضد انگلیس بود، ناگهانی بمرد وهمه گفتند که او مسموم شده است (البته این‌بار معالج او طبیب‌روسی بود) . شیر پادشاه اسلام پوری (صاحب جان) وقتیکه افغانستان در آتش اغتشاشات ارتجاعی میسوخت، آخرین وسیله مهم امیرامان‌اله‌خان برای اطفای این آتش درولایت ننگرهار محسوب بود. لهذا شاه اورا ازمحبس ارگ (که به‌تحریک دشمنان خودمحبوس نموده بود) کشید وبجلال آباد فرستاد. اما همینکه شیر پادشاه شب به‌جلال آباد رسید، صبح مرده اورا ازبستر برآوردند، وآتش اغتشاش خاموش نشد ، تا دولت از پا نیفتاد . بعید نیست نظیر این مرگ‌ها در هندوستان هم واقع شده باشد. سید جمال الدین افغان در اسلامبول نیز ازاین گونه مرگ بی‌نصیب نماند .

جسد تیمور شاه در چهار باغ کابل تدفین گردید وعمارت مقبره او در زمان پسرش زمانشاه اعمار گردید. درزمان ۲۰ سال سلطنت تیمور شاه، علی الرغم ملوك الطوایف وفیودالهای بزرگ، دولت مرکزی مقتدر گردید وسعی شد که نفوذ دولت، جانشین عنعنه ورسوم قبیلوی گردد. به‌همین سبب بود که‌تیمورشاه به‌مخالفت فیودالهای مقتدر مقابل شد، ولی آنان را باقوت درجای شان نشاند. تیمورشاه آزادی مذهبی را در قلمرو خود مراعات نمود، ودر اداره وسیاست رجال طبقه متوسط را، بدون تبعیض ازنظر مذهب ونژاد وزبان، سهیم ساخت. حتی در گارد شاهی سپاهیان قزلباش بیشتر وافسران بزرگ آن از طائیفه بیات بود. این هردو طایفه همان‌هائی بودند، که ازولایت خراسان وهم ازکشور ایران بواسط نادرشاه افشار واحمدشاه ابدالی در قندهار وغزنی وکابل منتقل شده بودند. تیمورشاه بااعطای حقوق‌مساوی، اینان را درامور نظامی وکشوری ودفاتر دولتي پذیرفت. آنها بادولت های وقت صمیمانه همکاری نموده در جامعه افغانستان اختلاط وتمثل کردند، و در مقدرات‌کشور شریك شدند.

تیمورشاه در سیاست خارجی مرد محتاط ومدبری بود. وباآنکه درآنطرف‌دریای سند ولایات ملتان وپنجاب وغیره را در دست داشت، در سایر مناطق هندوستان و کشور های ماورالنهر وایران پیش قدمی نکرد ،وبیشتر به‌امور داخلی افغانستان پرداخت . لهذا ازجلوس احمدشاه تامرگ تیمور شاه فرصت تقریبا نیم قرنهٔ بدست افتاد، که افغانستان بعد از انحطاط تجزیه و تقسیم دونیم قرنه، مجددا درخط سیر انکشاف تدریجی قدم گذارد. امنیت داخلی ومرکزیت سیاسی واقتصادی نیم قرنه در افغانستان سبب شد تا زراعت از دستبرد قوای خارجی محفوظ بماند، وصنایع دستی (نساجی، چرمگری، فلزکاری وغیره) بامعماری ونجاری وسوزن دوزی رونق گیرد. شهر های افغانستان بامبادلات مستقیم تجارتي به‌همدیگر متصل گردید وباوجود مشکلات منطقوی ازقبیل مالیات متعدد گمرکی وحصول سند عبور (خط رهداری) و

غیره، بازارهای داخلی غنی شد. این است که مدارس علوم قدیمی ولودر قالب کوچکترین بمیان آمد، وشعر وادب هم خریدار یافت. عاجز، میرهوتك راسخ، عیدی، وصفی، عبداله (دیوان بیگی) وغیره، شعرای مربوط بهمین دوره هستند. باآنهم دهقانان کشور تحت فشار دوگانه فیودالهای مقتدر ودولت فیودالی بسر میبردند. چنانچه باآنکه درعهد تیمورشاه اصلا مالیات اراضی بسیار سنگین نبود، ولی مستاجرینیکه این مالیات اراضی مناطق مختلفهٔ کشور را در اجاره میگرفتند در تحصیل مالیات وتحمیل بر زارع ودهقان دست آزاد داشتند. خصوصا اگر مستاجر از طبقه فیودال وملاك و مامور بزرگ دولت بود، هریك ازاین درك ثروت بسیاری اندوخت،ودهقان مجبور به تحمل بود .

فیودالی که در خدمت دولت بود ویا معاش مستمری داشت، مثل روحانیان بزرگ اگر اراضی مزروعه داشتند، مالیات سالانه آن اراضی در عوض معاش ومستمری ایشان حساب میشد. آن مامورین که اراضی در اقطاع وتیول خود نداشتند، معاش سالانه خود را از دفاتر مالی مملکت (در علاقه های مالیه ده قلمرو) بشکل غله‌گی حواله وبرات میگرفتند . معاش ومصارف دربار نیز درنواحی نزدیك پایتخت ، عنوان مستاجرین مالیات حواله میشد. چنانیکه عزیزالدین اسناد این حواله را در کتاب تیمور شاه عکس برداری نموده است (۱) . ازاین اسناد چنان استنباط میشود که مثلا معاش سالانه جارچی های دربار ٤٤ خروار غله‌بود، ویا خوراکه مادیان های طویله سرکاری در پایتخت سالانه ٤٨ خروار غله و ۷۲ خروار کاه بود .

بعد از مرگ تیمور شاه، وجود کثرت اولاد او ودخل دادن آنها درامور دولت، وتعیین نکردن ولیعهد ، افغانستان را دریك حالت متشنج باقی گذاشت. خصوصا که عامل تازه وخارجی استعماری توانست ازاین شرایط حد اعظم سو استفاده نموده و مملکت را بیشتر در دریای هرج ومرج غرق نماید. وقتیکه تیمورشاه مرد، فرزند بزرگ او همایون والی ولایت قندهار، پسر دوم او محمود والی هرات ، عباس فرزند دیگرش والی پشاور، شهزاده زمان حاکم کابل و شجاع الملك والی‌غزنه و زابلستان بودند، وهریك دعوی تاج وتخت افغانستان داشت ، خصوصا آنانیکه درسن از دیگران بزرگتر بودند. اشراف درباری و فیودالهای بزرگ هر یك منافع شخصی خودش را در تعیین یك شاه دست نشانده ، جستجو میکردند. به این ترتیب مصالح عمومی کشور بازیچه اغراض ومنافع شخصی عدهٔ معینی قرار گرفت، وخطر برهم خوردن مرکزیت پیش آمد. همایون پسر بزرگ تیمورشاه والی‌قندهار، خودش‌را وارث‌سلطنت دانسته، اهمیتی به‌فیصله پایتخت نداد. محمود پسر دوم تیمور ازمرکز دور ودرهرات بود خودش را در آنجا مستحکم نگهداشته ومنتظر اوضاع برادران بود، تانوبت‌دعوی سلطنت برای خود یابد. فیروز اـین پسر سوم تیمورشاه (ازیك مادر بامحمود) بدون آنکه دعوی داشته باشد بشکل تماشاچی باقی ماند. عباس پسر چهارم تیمور شاه (والی پشاور) به‌عجله وارد کابل ودر صدد حصول مقام پادشاهی شد. برادر سکه او کهندل در کشمیر بود. شجاع الملك والی غزنه برادر کوچك وسکه شهزاده زمان (والی کابل) چشم به‌برادر بزرگ خود دوخته داشت .

---

(۱) کتاب تیمور شاه طبع کابل‌سال ۱۳۳۳ شمسی تالیف آقای عزیزالدین فوفلزائی .

شهزاده زمان از نظر سن پنجمین پسر تیمور شاه واز نظر لیاقت وکفایت بزرگترین پسر اوبود. او بعداز تدفین پدر تمام شهزادگان خاندان شاهی را بغرض شمول در جرگه بزرگان، وانتخاب پادشاه جدید، دعوت کرد. به‌جز همایون ومحمود، سایر شهزادگان در این جرگه شامل شدند واشراف فیودال هریك طرفی راگرفتند. شهزاده عباس خودرا [illegible] ندید سلطنت اعلان نمود وطرفداران بیشتری درجرگه پیدا کرد. شهزاده زمان که دید اعضای جرگه به‌کبرسن اهمیت نمیدهند وهمایون ومحمود را در حساب نمیگیرند ، خودش را نسبت به‌عباس ودیگران لایق مقام سلطنت دانست. او در این وقت ۲۴ سال عمر داشت. عدهٔ از رجال مقتدر دربار که ازنزدیك به‌شخصیت ولیاقت او آشنا بودند در این ادعای شهزاده زمان از او حمایت کردند. شهزاده زمان به‌عجله تمام شهزادگان وطرفداران آنهارا که‌عضویت جرگه داشتند، در داخل بالا حصار کابل محبوس وسلطنت خود را اعلان نمود. اما از طرف همایون ومحمود تصدیق نشد .

در زمان سلطنت زمانشاه (۱۷۹۳ ــ ۱۸۰۱) :

دوره کوتاه سلطنت زمانشاه مصادف باحوادث عظیم سیاسی واجتماعی درجهان بود . هم در همسایه‌گی افغانستان وقایع تازه سیاسی بوجود آمد وهم در جهان‌حادثات مهمی بوقوع پیوست چنانیکه چهار سال پیشتر از جلوس او انقلاب کبیر فرانسه دنیای قدیم اروپا را تکان داده بود، شش سال بعدتر از جلوس او دولت جدیدفرانسه بقیادت ناپلیون مشهور قد بر افراشت و براعظم اروپا را بلرزه درآورد. در شرق افغانستان که مصادف باجلوس زمانشاه «سرجان شور» گورنر جنرال مقبوضات‌هندی انگلیس شده بود، دوسال بعد دولت مرته، دولت نظام دکن را درهم شکست ونصف کشورش را مسخر نمود ۲-۳ سال بعدتر «مارکی ولسلی» گورنر جدید هندانگلیسی، اردوی بزرگ تشکیل وبغرض تسخیر هندوستان ، برای انهدام دولت های هندی (مرته، نظام ومیسور) برخاست ، نظام دکن تسلیم، دولت مرته مغلوب وسلطان تیپو پادشاه میسور کشته شد. شهزادگان راجپوت مطیع قدرت نظامی انگلیس گردید و آخرین قوای مدافع ملی هندوستان بقیادت «هولکر» سه سال بعدتر اززمانشاه (۱۸۰٤) منهزما ازبرابر انگلیس عقب نشست ، درحالیکه یکسال پیشتر (۱۸۰۳) قشون تجار انگلیسی ، پایتخت هندوستان دهلی واگره را اشغال کرده بود. دولت انگلیس مصمم بود که سیطره استعماری خود را در سرتاسر هندوستان بسط دهد. لهذا مارکویس ولسلی روش جدیدی در اغتصاب کشور هند بنام «اصول اعانه» (۱) ایجاد کرد، و بدینوسیله برصغیر هندوستان را درمعرض تاراج قرار داد. ماحصل این سیستم و لسلی آن بود که اول کشور در سایهٔ خدعه یاشمشیر غصب شود، آنگاه قشونی برای سرکوبی مردم وحفظ تسلط انگلیس ، در کشور مغصوبه مقیم گردد، کشور مغصوبه و زمامدار دست نشانده ، مصارف این قشون را باعرق جبین بپردازد ودر عوض گذاشتن اختیار مرده وزنده خود (در امور داخلی وخارجی) بدست انگلیس ها مادام العمر مشکورنیز باشد، بنام اینکه قشون دشمن «حافظ ملك ومال وجان و ناموس خاك واستقلال اوست». پس افغانستان وزمانشاه را قوت وسیاست انگلیس

---

(۱) Subsidary or Helping Force

های هندنشين ، تهديد مينمود .

در غرب افغانستان (ايران) دوسال بعد از جلوس زمانشاه (۱۷۹۵) دولت قاجاريها تشكيل شد . موسس اين دولت آقامحمد خان مرد بااراده ومدبری بود. اما اين شخص خشك وسفاك كه كرمانيان راكور وتفليسيان را قتل عام ورقبای داخلی خودرا (جعفرخان زند ولطف علی‌خان) منكوب نموده بود، با افغانستان نظر خوبی نداشت، وحتی يكبار درولايت خراسان بتاخت وباشيوه وشكنجه وحشيانه‌ئی به تحصيل پول ومال بپرداخت. شهرخ نابينا والی منصوبهٔ افغانی درمشهد ، دچار شكنجه وتيل داغ آقامحمدخان گرديد تاتمام مايملك وجواهر وجان خود را از دست داد. گرچه آقا محمدخان بعد از چپاول وتاراج ولايت خراسان به ايران برگشت و بزودی در ۱۷۹۷ كشته شد، اماجای او به شخصی رسيد (فتح عليشاه) كه در طی ۳۶سال سلطنت اوايران‌بازيچهٔ اغراض‌وسياست استعماری اروپائی‌هاقرار گرفت ، و در بساط شطرنج سياست ، فتح علی‌شاه مثل مهره بی‌جائی در دست ديپلماسی انگليس وروس وفرانس، بازی های متضاد نمود. فتح‌علی شاه كه مشغول چندصدنفر زن وفرزند خودبود، توانائی آنرا نداشت كه سعادت مردم ايران را تامين كند. او اول به‌انگليس وكپتان مالكم، باز به‌فرانسه وجنرال گاردن وباز به‌انگليس وسرهار فورد جونز تسليم شد. اين شخص ضعيف الاراده وعياش نه‌اينكه در سياست بين‌المللی كار ايران را تمام كرد وباقبول معاهدات گلستان وتركمانچای ، گرجستان وخاك‌های ايران را باحق كشتی رانی در دريای خزر ازدست داده، در قلادهٔ حق قضاوت كنسولی خارجی ها (كاپيتالاسيون) گردن نهاد، بلكه گاه به‌تحريك دولت انگليس وگاه به تحريك دولت روس در امور داخلی افغانستان نيز مداخله كرده وآتش جنگهای درونی كشور را مشتعل ساخت ، حتی در آخر عمر به امر دولت روسيه در هرات هم حمله‌كرد، ولی ناكام شد وبرگشت وسال ديگر (۱۸۳۳) بمرد. پاداشی كه فتح‌علی شاه در برابر اين همه خدمت برای دولت روس گرفت بسيار ناچيز وشخصی بود ، يعنی روسيه قبول كرد كه وليعهد ايران عباس مرزا را برسميت بشناسد .

واما زمانشاه جوان، مرد با اراده وآهنين بود. در كتاب افغانستان فرير راجع به زمانشاه چنين گفته ميشود : «زمانشاه شخصا مرد ذكی ، شجاع وبصير وفعال بود، او دائما بروی‌زين بود، وپس از ختم جنگی به‌جنگ ديگر ميشتافت (زيرا دسايس داخلی و خارجی او را مجبور به‌جنگ مينمود .) مردم افغانستان نسبت به‌ساير‌پسران تيمور شاه ، به شاه زمان احترام بيشتری دارند.» الفنستن سفير انگليس بدربار شاه شجاع (سال ۱۸۰۹) بعد از عودت از پشاور در لاهور پندی كه مقر خانواده شاه شجاع بود، زمانشاه را ملاقات كرده راجع به او چنين نوشت : «چون يك وقتی نام وشهرت زمانشاه از هندوستان تا ايران منتشر شده بود، بسيار مشتاق ديدن اوبودم ودردهم جولائی اورا در خيمه‌ئی برزبر چپركتی نشسته ديدم كه فرش اطاق قالين‌بود. من مقابل شاه آنقدر ايستاده ماندم تابمن اجازه نشستن داد. لباس اوساده وعبارت بود از شال سياهی در سر وچوخه سپيدی كه با ابريشم گلدوزی شده بود، دربر، چهره اوبسيار شاهانه وسنين عمرش تخمينا چهل ساله بود وشكل واندامش بسيار زيبا بود وريش قشنگی داشت. نابينائيش آشكارا نميشد، هنوز سياهی در چشمان او باقيمانده بود، ودر صحبت متوجه چشمان مخاطب خود ميشد. او از من اخبارجنگ

وشکست شه شجاع گرفت وراجع به واقعات افغانستان بحث کرد ودر آخر گفت‌که امید است واقعات بطرف ماگردد .» (۱)

زمانشاه که افغانستان را بعد از طی امنیت تقریبا نیم قرنه داخلی، بادولت مرکزی دریافت، تصمیم گرفت که در داخله این امنیت عمومی ومرکزیت سیاسی را تحکیم نماید، ودرخارجه از پیشروی استعمار انگلیس درهند جلوگیری کند، خصوصا که روش استعماری انگلیس در ۵۰ سال آخری ، ملت، دولت ، راجه‌ها ونواب های هندوستان را از خواب غفلت وحسن ظن نسبت به اروپائی ها بیدار کرده بود. آنها عملا دیدند که انگلیس ها در راه استعمار واستثمار ملت هند از هیچ گونه فریب وزور وظلم دریغ نمیکنند. چون قوای مشتت ومتخالف فیودالی هند خود از مدافعه دربرابر قوای منظم انگلیسی که بر سایر قوه های اروپائی تغلب جسته بود، عاجز بودند، لهذا چشم امید به افغانستان دوخته داشتند. سر ویلیام جان‌کی در این مورد خود چنین نوشت : «تمام دشمنان انگلیس درهند، چشم بسوی کابل داشتند... ازاوده شمالی وازمیسور جنوبی هندوستان، چهار بار ازشاه افغانستان دعوت آمدن در هندوستان بعمل آمد، وبه پادشاه افغانستان وعده هرگونه امداد نظامی وپولی داده شد، وزیر علی وسلطان تیپو پادشاه افغانستان را تشویق میکردند که باقوای خود درهند سرازیر گردد. راجای جوناگر متعهد شد که بمجرد رسیدن قشون‌افغانی در منطقه او، روزانه یك لك روپیه (صد هزار) مصارف قشون کشی افغانی را خواهد پرداخت .» (۳)

حتی نواب رامپور غلام محمدخان روهیله شخصا پدربار کابل وزمانشاه آمده، استدعای کمك وامداد نظامی نمود تابتواند قلمرو ازدست رفته پدر خودش‌را مسترد نماید. زیرا پدرش فیض‌اله خان فرزند وجانشین سعداله خان پسر علی محمدخان روهیله زمامدار ایالت کترا (مراد آباد ، بداون ، بریلی وغیره) بود که باهجوم متحدهٔ کمپنی انگلیسی و قوای شجاع الدوله حکمدار کشور اوده درسال ۱۷۷٤ مقابل و مغلوب ومنهزم شد، وآبادی های کترا تخریب وویران گردید. در همین جنگ بود که حافظ رحمت‌خان وزیر مشهور روهیله شهید شد وفیض‌اله خان مجبور به مصالحه باانگلیس گردید. در نتیجه مصالحه فیض‌الله خان‌به‌استثنای رامپور وچندعلاقه کوچك دیگر، تمام ولایت کترا را از دست داد. اینك غلام محمدخان پسر او تنها نواب رامپور شناخته میشد .

همچنین بعدها نماینده ناپلیون ازراه ایران وارد کابل شده وبازمانشاه راجع به حمله درهند مذاکره نمود. ناپلیون طرح این‌حمله را باااتحاد اسکندر اول، امپراتور روسیه، ریخته بودکه مطابق آن بایستی هفتاد هزار سپاهی فرانسه وروسیه در مدت پنجماه ازرود تونه تا دریای سیاه واز استراخان تا استراباد ایران برسند ، واز آنجا

---

(۱) ـ قاضی عطاالله خان صفحه ۱۹۰ جلد اول .

(۳) ـ کتاب دپشتنو تاریخ چاپ پشاور سال ۱۹٤۷ تالیف مرحوم قاضی قاضی عطاالله خان پشاوری .

بغرض حمله به‌هند به استقامت دریای سند مارش کنند. در حالیکه افغانستان در سر راه این خط سیر قرار داشت، پس فرانسه مجبور به‌جلب رضائیت وهمکاری زمانشاه بود. زمانشاه که خود دارای ۱۵۰ هزار سپاهی، وقبلا در صدد نجات هندوستان از انگلیس بود، اعتنائی به‌قوای فرانسه وخواهش ناپلیون نکرده ، آزادی عمل خود را حفظ نمود. چون ملت افغانستان برای تصفیه هندوستان از قوه های استعماری عیسوی مذهب، در پشت سراو ایستاده بود، لهذا خودرا محتاج سازش باخارجی ها نمیدید . اما ناپلیون که قدرت افغانها را درحمله به‌هند خوب تشخیص کرده بود، از توجه به افغانستان منصرف نشد، ودرسال ۱۸۰۷ که در «فینکن‌شتاین» بین نمایندگان او وایران عهدنامه منعقد گردید، درماده دهم آن گفته شدکه : «شاه ایران سعی خواهد کرد تاافغان ها ومردم قندهار را، درحمله به متصرفات انگلیس درهند، باخود متحد بسازد .»

زمانشاه در تصمیم خود (تحکیم مرکزیت دولت در داخل ونجات دادن هندوستان از تسلط استعمار انگلیسی درخارج) بادو قوه مخالف داخلی وخارجی مقابل بود. یکی فیودالهای مقتدر ورقیب داخلی، که خواهان ملوك الطوایفی بودند، مخصوصا فیودالهای قبیله ابدالی. مناسبات فیودالی تااین وقت آنقدر دربین قسمتی از پشتو زبانان کشور انکشاف کرده بود که ارتباط منطقوی جای روابط خونی را گرفته بود. استعمار انگلیس ازاین رقابت فیودالهای مقتدر استفاده های زیادی نمود. قوه مخالف دوم اداره مستعمراتی انگلیسی در کشور هند بودکه ازهمه دقیق‌تر وکاملتر اندازه‌قوت وتاثیر افغانستان را درسرنوشت خود وهندوستان میدانست. این است‌که ماشین دیپلماسی او باتمام قوت برضد زمانشاه وافغانستان بکار افتاد، زیرا در میدان نظامی وآنهم بری، خودش را دربرابر قوای افغانستان که مثل سیلی از ارتفاعات کوه‌ها در زمین های نرم وهموار هند سرازیر شدنی بود، عاجز میدید. درهر حال فعالیت فیودالها در داخل افغانستان وفعالیت سیاسی انگلیس در جوار افغانستان ، زمانشاه را در داخل یك حلقه آتشین محاصره نمود .

زمانشاه در نخستین سال جلوس خود، بعد از آنکه سوقیات مخالفانه همایون را در قلات غلجائی (بعد از تسلیم شدن مهرعلی اسحق زائی جنرال او) درهم شکسته وهمایون رابفرار در بلوچستان مجبور نموده بود، ازکابل بطرف سواحل سند مارش کرد ودر دسمبر ۱۷۹۳ وارد پشاور گردید. ولی هنوز از رود سند عبور نکرده بود، که اطلاع گرفت همایون به‌کمک خان های سند (تالپوریها) به‌قندهار حمله وفتح کرده ودر میدان جنگ شخصا قیصر پسر هفت ساله زمانشاه را باشمشیر مجروح نموده است، وقشون شاه مراد امیر بخارا دربلخ هجوم واشغال کرده است، سایر فیودالهای مخالف هم از مرکز فرار وبولایات کشور بغرض تولید اغتشاش رفته‌اند. گرچه در همین اوان میر های سند، سکهه های پنجاب ووالی کشمیر نیز سر به‌عصیان برداشته بودند، ودر بلوچستان نصیر خان پیرومجرب بمرده وبرادران مغرض اوعلی الرغم جانشینی پسرش محمودخان ، طرف شهزاده همایون را التزام کرده بودند، ولی زمانشاه تامین داخلی کشور را برسایر امور حواشی مملکت مرجع میشمرد، لهذا به عجله از پشاور برگشت وبه‌قندهار رفت .

همایون که بواسطه تسلیم شدن احمد خان نورزائی پیشدارش به زمانشاه، طاقت

مقابله نداشت به‌سند فرار کرد وچون دانست که زمانشاه اورا تعقیب خواهد کرد، از سند به قصد هرات وپیوستن با قوه‌باغی شهزاده محمود حرکت کرد. ولی در حین حرکت از طرف محمد خان بلوچ در ریگستان لهیه اسیر وبه‌حکم زمانشاه درزندان بالاحصار کابل محبوس وکور کرده شد. چون قشون بخاراهم بلخ راتخلیه کرد وبه ماورای جیحون عقب نشسته بودند، زمانشاه به‌سرعت از قندهار براه درهٔ بولان به‌سند کشید، در حالیکه یك مفرزه بقیادت شیر محمد خان مختار الدوله (مطرودتیمور شاه) در بلوچستان برادران شورشی نصیرخان را سرکوب ومحمود پسرش را به حکومت ایالتی منصوب کرده بود. درهمین حمله وفرار همایون از قندهار بود، که‌قبل از رسیدن زمانشاه به‌قندهار، مرتضی بارکزائی داماد پاینده خان بغرض تولیدآشوب، بازارهای قندهار را تاراج نمود، ووقتیکه خانم پاینده خان اورا توبیخ ومحبوس نمود، برای بار اول یکمرد مشکوك ومشتبه بنام «میان عبدالستار شاه» در زیر نقاب روحانیت برخاست واز مرتضی حمایت نموده، اورا از حبس نجات داد. بعدها نمونه این‌گونه هندوستانی ها در افغانستان بسیار شد، که درزیر ماسك مذهب وروحانیت، پوشیده وآشکارا درامور سیاسی کشور مداخله وتخریب نمودند .

زمانشاه که برای تامین مجدد سواحل سند وپنجاب در ۱۷۹٤ وارد حوزه سند شده بود، هنوز داخل اقدامات جدی نشده بود، که شنید عوض همایون درهرات شهزاده محمود قدبه‌مخالفت دولت علم کرده است، و یکی از فیودالهای بزرگ قندهار (عطا محمدخان علیزائی) باپنجهزار خانوار عشیره خود، بغرض تقویه محمود به‌هرات پیوسته بود. پس زمانشاه به‌فوریت بامیر فتح‌علی تالپوری والی مخالف سندی ، کار را به‌مدارا خاتمه داد. میرفتح‌علی قبول کرد که مالیات سالانه سند را (۳۰۰ هزار روپیه) بخزانه دولت بسپارد. زمانشاه هم اورا برای دفع الوقت، بحکومت ایالتی سند باقی گذاشت، وخود به قندهار حرکت کرد. محمود باسپاه خود به قصد حمله در قندهار از هرات روان شده بود. شاه زمان اورا در بین گرشك وزمین داور باقشون خود استقبال و درطی یك جنگ شدید پانزده ساعته چنان تباه نمود،که محمود توانست فقط باصد سوار از میدان کارزار فرار وبفراه پناهنده گردد. شاه زمان بدشمن مجال توقف نداد وتعقیب نمود. محمود در هرات عقب نشست وتحصن اختیار کرد. شاه زمان شهر مستحکم هرات را در محاصره کشید ومحمود از در حیله‌پیش آمد. اومادر خودش را باتوبه نامه وتقدیم انقیاد ووعده دادن دختر خود به‌پسر زمانشاه، بدربار زمانشاه اعزام کرد. عاطفه زمانشاه مصالح سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد. محمود عفو وباز حاکم هرات شد. این روش شاه زمان اولین خطای بزرگ اوبود که دولت افغانستان را درسرآن‌گذاشت .

وقتیکه زمانشاه در کابل رسید، سفارت بخارا نزد او آمد واز تجاوز گذشته دربلخ، معذرت خواست، وطالب تجدید قرارداد ماضی، مبنی برقبول دریای آمو به حیث حد فاصل مملکتین ــ گردید ، وپذیرفته شد. زمانشاه درسال ۱۷۹٥ بعد ازآنکه توانسته بود در مدت دوسال سرتاسر افغانستان را بشمول ملتان وسند وکشمیر و پنجاب مجددا تامین کند، بغرض داخل شدن در هندوستان ، امر سفربری صادر کرد. اردوی نظامی زمانشاه اعم از سپاه وقشون گشاده قبایلی بیشتر از صد هزار نفر بود، که زیادتر از ثلثان آنرا صنف سواره تشکیل میکرد. این اردو بواسطه کثرت عدد وقلت

قشله ها دریك شهر نمی‌گنجید، لهذا متفرق میبود ودر وقت احضار به‌جنگ هرقدریکه دریك نقطه مجتمع میگردید اگر فصل گرمابود، در فضای سر گشاده وهوای آزاد، زیر خیمه وخرگاه میزیستند، واگر زمستان بود در خانه های مردم شهری ومساکن مردم دهاتی، در نزدیك شهر ها منقسم ومقیم میشدند. چون این روش اسباب اذیت مردم میگردید، پس در شهر کابل که بیشتر مرکز اجتماع اردو بود ، مردم دروازه‌های حویلی ودالان های زیر کوچه خود را به نوعی عمیق وپست وکوچك ومنحرف‌میساختند که قابل عبور اسپ درصحن سرای نباشد، وسواره نظام مجبور به انصراف از اقامت در خانه ایشان گردد. نمونه این قبیل دروازه ها وزیر کوچه‌ها هنوز به‌کثرت، درشهر کهنه کابل موجود است. واما دهات چنین مانعی در قلعه ها وخانه‌های خود ایجادکرده نمیتوانستند، زیرا خود دارای اغیل واسپ‌وخر وگاو بودند. سپاه تحت السلاح زمانشاه درمرکز ۲٤ هزار سواره نظام وششهزار پیاده بود. از آن جمله ۱۲ هزار سواره گارد شاهی ماهانه ۱۳ روپیه نقد معاش از خزانه دولت میگرفتند، وبقیه سپاه معاش سالانه خود رانیم نقد و نیم غله عوض مالیات مملکت حواله میگرفتند. پیاده‌اردو نصف معاش سواره داشته، وافسران بزرگ اردو مناطقی راعوض معاش خود به‌جاگیر ازطرف دولت میگرفتند .

زمانشاه چنانیکه گفته شد درسال ۱۷۹۵ با ۳۰ هزار سپاهی دریای سندراعبور ودرموضع «حسن ابدال» فروکش کرد. قشون او بسرعت قلعه «رهتاس» را اشغال وهم سکهه های تحریك شده را سرکوب نمودند. سکهه ها مثل آهو به‌کوه‌ها فرار کردند وتمام مسلمانان پنجاب به‌حمایت زمانشاه برخاستند. در چنین‌وقتی که کمپنی انگلیسی درهند بلرزه افتاده بود، زمانشاه اطلاع گرفت که شاه ایران (آقا محمدخان) به‌عنوان زیارت مرقد ثامن الائمه، داخل ولایت خراسان شده ، شهرخ والی افغانی خراسان را اسیر و شهر مشهد را تاراج کرده است، وتنها دوپسر شهرخ (نادر و عباس) توانسته‌اند تاهرات خودرا برسانند. زمانشاه باعبور از دریای سند به افغانستان باز گشت و در جنوری ۱۷۹٦ وارد پشاور شد. او هنوز از پشاور حرکت نکرده بودکه خبر گرفت آقامحمد خان خراسان را تخلیه وبه ایران برگشته است، گرچه آقا محمد دراین بازگشت، شهرخ اسیر ونابینا را بانواع شکنجه وتیل داغ کشته وتمام دارای اورا تاراج کرده بود، پسران اونیز پراگنده شده بودند، معهذا زمانشاه قضیه هندرا مقدم برقضیه ایران شمرد واز پشاور مجددا به استقامت لاهور حرکت کرده ودر آغاز سال ۱۷۹۷ بدون مقابل شدن باهیچ مانع ومنازعی داخل لاهور گردید، در حالیکه شیر محمدخان مختارالدوله پیشدار او با ۲۰هزار سپاهی قبلا مقاومت سکهه را از مقابل خودها جاروب کرده بود. این است که دوباره اضطراب عظیمی بین انگلیسی های هندوستان تولید شد، خصوصا که در همین آوان نامه شاه عالم «عالی گوهر» پادشاه هندوستان از دهلی به‌زمانشاه رسید، که اورا به پایتخت هندوستان دعوت کرده بود. زمانشاه کتبا به‌کمپنی انگلیسی خبر داد که عزم داخل شدن به‌هند وراندن قوای مرته را به اراضی جنوبی، دارد. متعاقبا از افغانستان خبر رسید که محمود بار دیگر درهرات بغاوت کرده است. اینست که زمانشاه ازلاهور به‌قندهار برگشت، وهندوستان را در حیرت گذاشت. او از قندهار به‌هرات گذشت (سپتمبر ۱۷۹۷) ومحمود را درهم شکست. این بار محمود باپسر خود کامران، بدولت

ایران که شکل آشیانهٔ فساد استعماری را گرفته بود، پناهنده شد .
این وقت آقا محمدخان قاجار کشته شده وفتحعلی پادشاه شده بود. فتح علی شاه در تهران توسط ابراهیم اعتمادالدوله صدر اعظم خود، از محمود وبرادرش فیروز الدین و پسرش کامران پذیرائی کرد، وموقتا محمد به کاشان مقیم شد. زمانشاه حکومت هرات را به پسر خورد سال خود قیصر ونیبت اورا بهزمان خان داد، ونادر مرزا پسر شهرخ را در معیت شیر محمدخان مختارالدوله در ولایت خراسان بفرستاد، تامختار الدوله اورا از طرف زمانشاه به حکومت ولایت خراسان منسوب نماید.زمانشاه از هرات بهکابل برگشت وهنوز بطرف هندوستان حرکت نکرده بود که محمود باده هزار عسکر امدادی ایران، از راه یزد وفراه بههرات حمله کرد، ولی از طرف‌مدافعین هرات (قیصر والی وزمان خان نایب او) کوفته ومجبور بفرار بهبخارا گردید، برادر و پسرش مجددا بهایران رفتند . زمانشاه خود از کابل بههرات رفت وتوسط اعزام نماینده خود (ملا عبدالحق) کتبا از شاه مراد امیر بخارا، تقاضای تسلیم یااخراج‌محمود نمود. حکومت بخارا پذیرفت ومحمود براه خوارزم به ایران کشید. فتحعلی او را‌گرم پذیرفت ودر منزل مرزا محمد شفیع صدر اعظم جا داد .
واما زمانشاه ازهرات بکابل برگشت وبهقصد هندوستان حرکت کرد. وقتیکه در پشاور رسید یکقطعه نظامی برای تامین کشمیر اعزام کرد، وعبداله الکوزائی حاکم کشمیر را نظر به سوء اداره او احضار ومحبوس نمود. خان های الکوزائی قندهار وقتیکه این خبر را گرفتند، آماده طرفداری شهزاده محمود فراری شدند. زمانشاه در اکتوبر ۱۷۹۸ از پشاور به لاهور رفت. این بار حتی قوای شورشی سکهه نیز از در اطاعت پیش آمدند. زمانشاه برایآنکه در داخل شدن بههند، از پشت سر مطمئن باشد، رنجیت سنگ را که مرد کاری بود برکشید وحکومت لاهور وپنجاب را به او داد. اما قوای پاشان سکهه، مرکزیت حاصل وجلب توجه کمپنی انگلیسی را نمود، تا جائیکه بزودی پنجاب مرکز تحریکات ضد افغانی گردید وانگلیس ها رنجیت سنگ را «شیر پنجاب» نامیدند . این وقت (۱۷۹۹) اضطراب انگلیس ها درهند از ترس حمله زمانشاه پایانی نداشت . نماینده کمپنی «مرزا مهدیعلی خان»در دربار ایران دست وپا میزد ، تادولت ایران را عامل ویرانی زمانشاه وایجاد مشغولیتی درافغانستان قرار بدهد، وافغان ها اقلا تاسه سال دیگر چنان در داخل خود مشغول گردند که فرصت حمله به هند نیابند، وانگلیس ها بتوانند در طی این مدت پای خود را درهند مستحکم وبرای مقابله آمادگی نمایند . این است که در اواخر سال ۱۷۹۸ هنگامیکه زمانشاه درلاهور بود وآمادگي عبور از ستلج داشت، بازاز افغانستان خبر رسید که فتح علی شاه قاجار بهاتفاق محمود بغرض حمله در افغانستان ، داخل ولایت خراسان گردیده است .
زمانشاه هم برای حفظ افغانستان و راندن قاجاری ها ومحمود از خراسان‌بدون تامل هند را گذشته ودر آغاز سال ۱۷۹۹ از لاهور وارد پشاور شد، در حالیکه قاجاری ها ازنظر نظامی توانائی حمله را در افغانستان نداشتند . زیرا اردوی قاجاری مرکب از عساکر ایله جاری ودر زیر اداره خان های محلی، با اسلحه والبسه وتربیه مختلف، ودر جنگ های صحرا غیر مقاوم بودند، پیاده درنظام کثیف میجنگید ، وصفوف‌عقبی از اسلحه فقط نیزه وتبرزین داشت، البته سواره اینها مهمتر بود ولی‌بیشتر هدف

شان تاراج بنه دشمن درعقب میبود. پیشرفت چنین اردوئی فقط به‌پیاده تفنگدار وتوپ خانه وافسر مقتدری میتوانست تکیه کند وبس. اما این هرسه قلیل وغیر کافی بود. بیشترین قسمت توپ‌خانه ایران را تفنگ های ثقیل (شاخدار) وتوپ های‌کوچك (زنبورك) تشکیل میکرد که مرمی ۱۵۰ گرامی را میتوانست از مسافه ۶۰۰ قدم‌پرتاپ نماید. در حالیکه اردوی زمانشاه از حیث اسلحه ونظم وروحیه تفوق داشت. در ایران آنروز شمشیری به شلش ونیم روپیهٔ ساخته میشد، ویك تفنگ روسی مبلغ سی‌روپیه قیمت داشت .

در هر حال این پیش قدمی فتح‌علی شاه به‌تحریك انگلیسها ، تنها یك مانورهٔ سیاسی بود وبس. چنانیکه فتح‌علی فقط تاسبزوار ونیشاپور پیش آمد ودر اثرمدافعه قوای افغانی واخطار کتبی زمانشاه به‌ایران برگشت، بدون آنکه از این نمایش سودی برده باشد . اماهمین نمایش خواسته های انگلیس را برآورد، وقبل از آنکه برسات هندوستان شروع وطغیان دریا های هند مانع حمله زمانشاه گردد، خود زمانشاه برگشت وانگلیس ها نفس براحت کشیدند. اما فعالیت های سری انگلیس ها در داخل افغانستان ودر جوار افغانستان بشدت جریان داشت . در داخل افغانستان یکنفر هندوستانی مسلمان بنام «میا غلام محمد» در لباس زهد و تقوی ازمدتی به این طرف درشهر قندهار مرکز گرفته وبتدریج فیودالهای بزرگ ودرباریان بزرگ زمانشاه را جذب وجلب کرده بود، وبتدریج آنان را دریك توطئه خاینانه سری برضد زمانشاه شریك ومتحد ساخت. کامیابی این روحانی متقلب برپایهٔ یکی از مختصات روحی مردم افغانستان قرار داشت ، وآن اینکه این مردم بیشتر درزیر تاثیر سنگین «عاطفه» بوده و به «اخوت اسلامی» تکیه میکنند، در حالیکه دشمن از این عاطفه‌همیشه سوء استفاده کرده است. هدف این جمعیت کشتن ویا لااقل خلع‌کردن زمانشاه و کشتن وزیر صادق او «رحمت اله وفادارخان» وسپردن تاج وتخت افغانستان بیك شهزاده دست نشانده «محمود» بود. اعضای عمدهٔ این توطئه عبارت از ۱۳ نفر ذیل بودند :

میاغلام محمد هندی ، پاینده خان بارکزائی، محمد عظیم خان الکوزائی، محمد رحیم خان علیزائی، نوراله خان بابری، اسلام خان فوفلزائی ، حکمت‌خان سرکانی، سلطان خان نورزائی، خضرخان علیزائی، زمان‌خان فوفلزائی رکاب باشی، امیر اصلانخان جوان شیر، جعفرخان جوان شیر ومنشی محمد شریف خان قزلباش .

در همسایه‌گی افغانستان کپتان ملکم (۱) نماینده انگلیسی هند، دربار غافل وحریص قاجاری ایران را دست خوش اغراض سیاسی خود برضد زمان شاه قرارداد. فتح‌علی به‌حرص پول قبول کردکه هروقت زمانشاه ازکابل به‌قصد هندوستان حرکت کند، او سپاهی ازتهران به استقامت ولایت خراسان وهرات سوق نماید وهم‌محمود را برضد زمانشاه تجهیز وتحریك کند. در بارایران دربدل پول وهدایا ونقره وطلای نماینده انگلیس بقرار دادی امضا گذاشت که طبق مواد آن : هر وقتی پادشاه‌افغانستان درصدد حمله به‌هندوستان برآید، شاه ایران باتمام قوای خود در افغانستان حمله کند، وبر معاهده صلحی امضا نکند تاپادشاه افغانستان متعهد شود که آینده برخلاف انگلیس اقدامی نخواهد نمود. همچنین فتح‌علی تعهدنمود که‌اگر بین افغانستان و

---

(۱) — Malcolm

حکومت انگلیس جنگی واقع شود، دولت ایران سپاهی به‌کمك انگلیس اعزام نماید، مشروط برآنکه پول مصارف سپاه ایران را دولت انگلیس بپردازد . درهمین قرارداد بود که فتحعلی تعهد کرد : فرانسویان را دشمن شناخته وبرعلیه آنها داخل اقدام شود، ونگذارد فرانسه در سواحل خلیج فارس و سایر حصص ایران مستقر گردد. یکی از سیاسمتداران ایرانی (پرنس ملکم خان ارمنی) درمورد این بازی حکومت قاجاری چنین نوشت: این مصیبت هایل که افغانستان راغرق خون ساخت، پیش نمیشد اگر ایران از چالهای سیاسی آگاه بوده ودر پیشبرد مقاصد انگلیس این قدر عجله نمیکرد .

بعدها کپتان ملکم انگلیسی راجع به‌چنین فتح سیاسی وبزرگی که به بسیار سهولت فقط درسایه بذل پول درایران حاصل کرده، ودر نتیجه سیادت استعماری انگلیس را در هندوستان وشرق از دست دشمن بزرگی چون زمانشاه، که بمراتب از ناپلیون به هندوستان نزدیکتر وخطر ناکتر بود، نجات داده بود، به‌ویلسلی گورنر جنرال انگلیسی چنین نوشت : «مطمئن باشید که قبل از شروع برسات، شاه زمان هیچ‌گونه اقدامی در هندوستان نخواهد توانست، گرچه زمانشاه قوت مداخله در هندوستان را داشته باشد هم فرصت این مداخله را نخواهد یافت. وبه «کمك خداوند» (آقای کپتان گویا یك عیسوی راسخ العقیده‌ئی بود) برای چند سال دیگر زمانشاه آنقدر بخود مشغول خواهد ماند که به‌هیچ چیزی دیگر مجال تفکر نخواهد یافت .»(۱)

مکاتیب مالکم به‌عنوان کمپنی انگلیس ، اندازه ترس انگلیس ها را از دولت افغانستان ، وهمچنان فعالیت تخریبی ایشان را برضد افغانستان نشان میدهد، مثلا او در دسمبر ۱۷۹۹ از ایران نسبت به‌کشته شدن روسای توطئه کننده قبایل‌قندهار بدست زمانشاه، اظهار خوشوقتی وامید میکند که در افغانستان شورش های داخلی مشتعل شده وزمانشاه فرصت حمله به هند نخواهد یافت. متعاقبا از سوقیات ایران برخراسان وتولید شورش‌در افغانستان اظهار مسرت مینماید. درنامه‌دیگری مینویسد که: «برای مفاد انگلیس بایستی ولایت خراسان مستقل باشد، وگرناگزیر است که تحت اثر یکی از دو کشور (افغانستان وایران) باشد، در آنصورت بهتر است تحت اثرایران قرارگیرد، زیراقوت شاه‌ایران بمراتبی‌کمتر ازقوت پادشاه افغانستان است.» درمکتوب دیگر مینویسد که «زمانشاه یکی از قویترین دشمنان قدرت انگلیس در هندوستان است ، واوست که میتواند بدون کمك خارجی، فقط باقوت خود در هندوستان سرازیر شود.» همچنین مینویسد که : «هیچ چیزی مانع کشور گشائی (دفع انگلیس از هندوستان) زمانشاه گردیده نمیتواند، بجز آنکه در مملکتش نفاق ایجاد گردد، واورا از جهانگیری باز دارد .» در جای دیگر میگوید : «غرور ونخوت وکینه در افغانستان بیشتر از هر مملکت آسیائی است ...»

کپتان درسال ۱۸۰۱ (آخرین سال سلطنت زمانشاه) باز چنین مینویسد : «چنانیکه از اوضاع جاریه برمی‌آید، برای امسال (۱۸۰۱) وحتی برای سال آینده خطری از ناحیه افغانستان متوجه هندوستان نخواهد بود، زیرا محمود از خراسان حرکت کرده ویقین است قندهار ونواحی آنرا اشغال کرده است. روسای ناراض به‌او

(۱) ـ کتاب قاضی عطاالله فصل زمانشاه .

پیوسته ومشغول تجمع قوا برای جنگ سال آینده میباشند. زمانشاه در زمستان قادر بحمله در قندهار نیست زیرا راه ها مسدود است، تاآنوقت شاه ایران وعده داده که به خراسان حمله نماید. پس زمانشاه آنقدر مصروف خواهد شد که فرصت حمله به هندوستان نخواهد یافت. اگر (؟!) سپاه زمانشاه به اوخدمت نمایند، هم فقط خواهد توانست محمود را شکست بدهد. اختلاف ونفاق روسای درانی، بهترین فرصتی بدست داده است که ایران ولایت خراسان را بگیرد ...»

سر ویلیام جان‌کی نیز در خصوص این کامیابی کپتان ملکم، وانهم بواسطه مصرف پول درایران، چنین گفت : «هر مشکلی در مقابل طلای انگلیس معدوم میگردد.» البته تجارب سرمایه انگلیس نه‌تنها در ایران بلکه درخود انگلستان هم باعث‌انشاد ضرب المثلی گردیده بود که میگفتند : «انسان خوکی است که طلا میخورد .» واین صادق ترین نمونه طرز تفکر طبقه تجار وصراف انگلیس واروپا بود که درقالب وجیزه‌ئی درآمده بود، زیرا سرمایه داری غرب‌که درسایه سپاه، جهانگیری در شرق را مدنظر داشت، معبودی در جهان بجز پول نمیشناخت، لهذا کرامت بشری درنظر او یك شی موهوم ونامفهوم بود، پس انسان «خوکی» حساب میشد که طلا میخورد.

هنگامیکه زمانشاه در سال ۱۷۹۹ ازلاهور بدون داخل شدن به هندوستان، در پشاور بازگشت، ازآن جابغرض دفع تجاوز فتح‌علی شاه ومحمود در ولایت خراسان، به‌قندهار وهرات رفت. تااین وقت فتح‌علی شاه ومحمود بدون آنکه توانسته باشند کارمهمی نمایند ، بادفاع حکام افغانی وسیاست زمانشاه مقابل ومجبور به بازگشت گردیدند. قبل از آنکه فتح علی شاه به‌این سفر بری در خراسان اقدام کند، وزیرش حاجی ابراهیم خان مکتوبی برحمت‌اله خان وزیر زمانشاه ارسال ودران گفته بودکه : بهتر است از جنگ بین طرفین جلوگیری شود، زیرا شاه ایران طالب آن نیست که شهزاده محمود پادشاه افغانستان باشد، بلکه از محمود که برادر بزرگ پادشاه افغانستان است آنقدر حمایت میکند که هرات وتوابع آن به‌او داده شود . رحمت‌اله خان چنین جواب داده بود که: قضیه هرات بهانه‌ئی برای جنگ جوئی شاه ایران است، زیرا انگلیسهای بیدین اورا به‌این جنگ تحریك کرده‌اند، واگر ایران دراین دوسال آخر مانع حملات افغانستان در هندوستان نمیگردید، تا اکنون نصف مستملکات انگلیس درهند ازبین برده شده بود، در حالیکه ایران برای جلب رضای کفار، مومنین را بالای همدیگر ازبین میبرد . وزیر ایران درجواب خود نوشت که : بافرض اینکه اقدام شاه ایران از سبب دوستی باانگلیس باشد، درامور سیاسی مذهب کمتر قابل توجه است .

وزیر افغانستان که چنین دید، فورا نماینده قابلی بایك مقدار هدایای معتنا و شالهای نفیسی برای وزیرایران بفرستاد وگفت: اگر شاه ایران ازحمایت شهزاده محمود منصرف گردد وبعلاقه‌های افغانستان حمله ننماید، تاپادشاه افغانستان بتواند که نقشه خود را در هندوستان تعقیب کند، البته زمانشاه از حمایت روسای خراسان دست خواهد کشید وآن ولایت را به‌ایران خواهد گذاشت. این بار فتح‌علی شاه روی رضا نشان داد وبه‌شهزاده محمود گفت : شما بواسطه ناسازگاری هوا باید به‌طبس و یا ترشیز اقامت نمائید وتا سال آینده نمیتوانید اقدام برضد زمانشاه کنید، البته در آینده بروسای عرب آن منطقه امر خواهد شد که در حمله درهرات باشما کمك

کنند. از آن بعد دریکروز زمانشاه ازهرات به‌قصد قندهار وفتح علی شاه از سبزوار به‌قصد تهران مراجعت کردند .

زمانشاه که ازطرف ایران عجالتا مطمئن گردید ، در قندهار آمد وباقیماند. در طی همین اقامت بودکه توطئه مشهور وخطرناك برضد او بعمل آمد. آن هندی نقابدار (میان غلام محمد) توانست که اشراف درباری و فیودالهای بزرگ قبایلی را درشهر قندهار به‌کشتن رحمت اله خان وزیر ودر قدم اول، خلع‌زمانشاه وادارد. اما قبل از آنکه این سوء قصد عملی گردد، منشی محمد شریف که‌خود شامل این دسته بود، اسرار جمعیت را بنزد وزیر وپادشاه افشا کرد. زمانشاه فورا تمام اعضای جمعیت را یگان یگان درارگ قندهار احضار واعدام نمود. در حالیکه منشی محمد شریف‌تقدیر شد ومیاغلام محمد هندی بامریدان خود قبلا به‌قصد هندوستان فرار کرده بود، ولی رحمت اله‌خان وزیر اورا درحین فرار دستگیر وبه‌عجله اعدام نمود. البته همکاران سری او میخواستند که گور اورا دربیرون دروازه هرات شهر قندهار، بانصب بیرق واشتهار شهادت ، مایه تشویق هم مسلکان او نمایند، ولی گذشت زمان مجال تقلب همیشه‌گی نداد .

زمانشاه درسال ۱۸۰۰ درشهر قندهار بود که فعالیت سیاسی وسری مخالفانه انگلیس ها – چنانیکه کپتان مالکم به‌لاردولسلی گورنر جنرال هند وعده داده بود – شروع به‌ثمر دادن نمود. درخارج کشور حکومت قاجار در صدد تجهیز محمود وحمله در افغانستان وهم تملك ولایت خراسان بود، ودر شرق کشور قوت های مختلفه‌سکهه تشویق و تحریك بقیام در برابر دولت افغانستان میشد. در داخله هم تبلیغ شدید و ناگسستنی برضد شخص زمانشاه دربین توده های مردم، فیودالها، روحانیون و قشون بعمل می‌آمد، خصوصا که زمانشاه باکشتن یازده نفر فیودالهای بزرگ تمام فیودالهای باقیمانده عشایر درانی‌را (از قبیل بارکزائی، الکوزائی، علیزائی،فوفلزائی، نورزائی ، سرکانی وبابری) برضد خود انگیخته بود. ازآن جمله فتح خان پسر پاینده خان بارکزائی بابرادران خود ومهراب‌خان، شهسوارخان، گدوخان واله دادخان بارکزائی ، الو خان وتیمور خان انکوزائی، عبدالرسول خان، امام‌بخش‌خان، عبدالعزیز خان ومحمد کریم خان علیزائی ومنصور خان کرجی زائی وغیره در تعداد ۸۵ نفر، از قندهار فرار کرده ودر ترشیز به اردوی محمود پیوستند . محمود که ازورود این اشخاص متنفذ، مخصوصا فتح‌خان (که مردجنگی وفعال وجاه طلب بود) تقویه شده بود، در صدد آمادگی حمله قاطع در افغانستان ، به‌امید انهدام سلطنت زمانشاه و تصاحب تاج وتخت برآمد. شاید اگراین فیودالها میتوانستند حدس‌بزنند که این اقدام آنان منجر به‌تباهی آینده افغانستان میگردد، تااین درجه در انهدام دولت‌مرکزی وتجزیه کشور بدست اجانب کوشش وعجله نمیکردند. ولی این گروه اغلب بیسواد واز مجاری سیاست اجانب ناآگاه بودند، لهذا زوال قدرت دولت مرکزی واعاده رژیم ملوك الطوایفی در افغانستان آمال یگانه ایشان بود، زیرا دراین صورت بود که میتوانستند شاه ضعیف ودست نشانده را همیشه آله اغراض ومنافع شخصی خود قرار داده، املاك اراضی وسیطره محلی خود را توسیع نموده باشند

در هر حال هنگامیکه زمانشاه در قندهار مقیم وبه‌هرات نزدیك بود، فرصت حمله ایران ومحمود در افغانستان به آسانی میسر نمیشد . پس طراحان این نقشه

تخریبی، برخلاف گذشته ، که همیشه زمانشاه را از سواحل سند وجوار هند و پنجاب بواسطه دست اندازی ایران بغرب کشور عقب میراندند، اکنون برای دور کردن زمانشاه از قندهار ، اغتشاش وقیام سکهه را بقیادت مهابت سنگه در پنجاب دامن زدند ، وزمانشاه برای خاموش کردن آتش (در ۱۸۰۱) از قندهار به‌کابل کشید وراه حمله محمود را ازترشیز .تاقندهار بازگذاشت، زیرا او فکر میکرد که‌اگر حمله از ایران صورت بگیرد، مثل سابق در ولایت خراسان ودر مرتبه دوم در ولایت هرات خواهد بود، در حالیکه قوای مدافع او درخراسان وهرات زیر نظارت پسرش قیصر بنیابت میر افضل پسر مددخان اسحق زائی (درعوض زمان‌خان شکننده حمله آوران سابق ایرانی) موجود بود، اما میرافضل مرد خیانت پیشهٔ بوده ومستحق جانشینی مرد فداکاری چون زمان خان نبود. والی وافسر نظامی قندهار مهر علی‌خان ملقب به «شاه پسند خان» بودکه پنجهزار سپاهی در تحت فرمان خود داشت ومرد وظیفه شناسی بود .

شاه زمان درکابل بود که ناگهانی شنید محمود باتمام فیودال های گریزی‌درانی وکمك نظامی حکومت قاجار، بدون آنکه متعرض خراسان وهرات گردد، از ترشیزبراه سیستان بفراه حمله وفتح کرده، سر راست به‌شهر قندهار کشیده است. این نقشه سوق الجیشی بادقت ترتیب شده بود، وهمینکه محمود درسیستان رسید، بزرگترین فیودال آنجا (بهرام خان) دختر خودرا به‌کامران پسر محمود داد وخود باقوای دست داشته به اردوی اوضم شد. در رسیدن برق آسای محمود در ولایت قندهار، مهرعلی خان باقشون پنجهزار نفری خود از شهر قندهار برای دفاع خارج شد ودر میدان جنگ آنقدر ایستادگی نمود تاسپاه مختصر او ازقشون متحد وکثیر محمود درهم شکست. آنوقت اوبرای استحکام شهر قندهار داخل شهر گردید و ۲۰ روز تمام در برابر قوای مخالف وتمام فیودالهای مخالف دفاع نمود. اما خدعه دشمن در داخل شهر کار میکرد، وخاینین بکار شکنی میپرداختند. مهرعلی خان که سقوط شهر را ناگزیر میدید، پیش از آن‌که شهر را تخلیه وخود بدربار زمانشاه عزیمت نماید، دو نفر خاین را که دروازه های شهر را برای قشون دشمن گشوده بودند (حسن خان وامام بخش خان) اعدام نمود .

زمانشاه بمجرد گرفتن این‌خبر با ۳۰ هزار سپاهی ازکابل به‌قصد قندهارحرکت کرد. پیشدار اوجنرال مشهور نورزائی احمدخان بودکه در جنگهای داخلی وخارجی خدمات شایان نظامی انجام داده بود، واینك دومنزل پیشتر باده هزار عسکر سواره حرکت مینمود. زمانشاه هنوز در غزنی بودکه خبر خیانت وتسلیم شدن احمد خان بدشمن، مثل صاعقه دربین اردوی او درافتاد. احمد خان درمنزل «سراسپ» باده‌هزار سواره خود عوض جنگ بلادشمن طرف او را التزام کرد. محمود باقشون خود به استقامت غزنی بحرکت افتاد. دراین وقت زمانشاه احساس کرد که یك نوع تبلیغ بسری دربین اردوی او جریان دارد.چون دشمن بسرعت‌پیش می‌آمد، نخواست‌که بااین اغتشاش ذهنی افراد سپاه، با محمود مقابل شود، لهذا برای آمادگی جدید نظامی بکابل برگشت. محمود بعدازتصرف غزنی بدون درنگ بسوی کابل شتافت .زمانشاه چنین تلقین شد که بایستی به‌پشاور رود، وچون شجاع الملك برادرش حاکم علاقه های سواحل راست هند است به‌اتفاق او قشون جدید تشکیل کند وبکابل برگردد.

حوادث طوری فراهم شده بودکه این‌مرد مشهور زیر تاثیر چنین تلقیناتی قرارگرفت وچون از قشون کابل بدگمان شده بود، باعدهٔ انگشت شماری ازکابل به‌قصد پشاور برآمد. از رجال بزرگ فقط رحمت اله‌خان وزیر بااو بوه وهمینکه درشنوار رسید به او پیشنهاد استراحت وتوقف مختصری در قلعه مستحکم ملا عاشق نام شنواری نمودند. زمانشاه وقتیکه با پانزده نفر سواره خود داخل قلعه شد، بزودی احساس کرد که از طرف ۲۰۰ نفر تفنگداران شنواری محصور واسیر گردیده است. ازاین بعد هر قدر شاه ووزیرش سعی کردند که عاشق خاین را رام وراه فراری بدست آرند میسر نشد .

تااین وقت محمود وفتح خان پیشدار او در کابل رسیده وبی منازعی پایتخت را گرفته بودند. ملاعاشق پسر خودرا نزد محمود فرستاده، راجع به زمانشاه هدایت خواست واسداله‌خان برادر فتح خان داوطلب آوردن پادشاه محبوس بکابل گردید. محمود یکقطعه سواره نظام ویکنفر جراح‌در معیت اسدخان فرستاد. همینکه زمانشاه از سرنوشت خود آگاه گردید الماس مشهور «کوه‌نور» را در شگاف دیواری گذاشت. اسدخان داخل اطاق شاه گردید وسپاهیان او شاه زمان‌را بروی زمین انداختند، جراح در رسید وبانیشتر جهان بین اورا درهم شگافت . آنگاه شاه زمان نابینا را باوزیرش به‌عجله درکابل منتقل ساختند. شاه در زندان بالاحصار محبوس و وزیرش رحمت‌اله خان با دو برادرش (محمد خان وزمان خان) اعدام شدند. وبه این صورت طرح‌سیاسی و استعماری انگلیس به‌کمك عدهٔ از فیودالهای مقتدر، برای بارنخست، در افغانستان تطبیق گردید، نتیجه آنهم نجات حکومت انگلیس درهندوستان ، واعاده ملوك‌الطوایفی وتنزل دولت مرکزی در افغانستان بود .

به‌این صورت در نتیجه سیاست مخالفانه استعماری انگلیس، وحرص وجهالت حکومت قاجاری ایران، مخصوصا اغراض شهزاده محمود وعدهٔ از فیودالهای مقتدر درانی ، دولت بزرگی بنفع استعمار در آسیای وسطی برافتاد، وافغانستان بار دیگر در سراشیبی انحطاط سیاسی واقتصادی فرو افتاد. دو سال از خلع زمانشاه نگذشته بود (۱۸۰۳) که ولایت خراسان را که سالانه یك ملیون روپیه وپنجاه هزار خروار غله مالیات داشت ، دولت قاجاری ایران گرفت وبعدها دولت روسیه به مرو دست انداخت . پنجاب بعد از زمانشاه در تحت اداره رنجیت حنتگ اعلان استقلال کرد . ازتاریخ عزل زمانشاه تا ۲۰ سال (دوره حکمرانی براداران وزیر فتح‌خان) قلعه اتك، ملتان، کشمیر ، دیره غازی، دیره اسمعیل وپشاور، یکی پی دیگری از افغانستان جدا وبه حکومت جدید الظهور سکهه پنجاب الحاق گردید، تابدست انگلیس هارسد . این تجزیه وانتزاع پارچه های مختلف مملکت تا اواخر قرن نزدهم طول کشید، و بالاخره سیاست انگلیس ، افغانستان قدیم را مو قالب کوچك وفشرده کنونی درآورد (البته به‌کمك عدهٔ از فیودالهای مقتدر داخلی) . جانشینان بی‌کفایت زمانشاه هم، مجددا توسعهٔ سیستم ملوك الطوایفی را در افغانستان بار آوردند، وکشور را قرنی به‌عقب راندند .

در زمان سلطنت شاه محمود ابدالی (۱۸۰۱ — ۱۸۰۴) :

بعد ازخلع زمانشاه ، شاه محمود رسما پادشاه افغانستان شد. ولی اوبی‌کفایتی

خودرا در اداره کشور درچنین دوره بحرانی ـ که سیاست انگلیس تمام افغانستان را آتش ساخته بود ـ نشان داد. در غرب افغانستان دولت قاجاری ایران آله سیاست استعماری انگلیس شده ودر صدد تجزیه ولایت خراسان از افغانستان بود. همچنان در شرق افغانستان حکومت سک پنجاب که‌تحت الاطاعه دولت افغانستان بود، استقلال خودش را اعلان کرده بود. حکومات قاجاری وسکهه برمحور دیپلو ماسی حکومت انگلیسی هند، دور خورده وبرای تضعیف قدرت افغانستان، بشکل طلایهٔ سپاه استعماری انگلیس درآمده بودند معهذا اگر انگلیس موفق به اشتعال داخلی افغانستان نمیگردید ، و یافیودالهای افغانستان اغراض شخصی خود را برمصالح کشور مقدم نمیشمردند ، ایران وپنجاب هیچ کدام قادربه اضمحلال افغانستان نبودند .

همینکه محمود پادشاه شد، وزارت خود را به‌محمداکرم خان‌امین الملك وقاضی القضاتی را به ملامحمد سعیدخان داد. شیرمحمد خان مختارالدوله، آدم دوم دولت گردید، وفتح خان لقب «شاه دوست» گرفت . حکومت‌هرات به‌شهزاده فیروزالدین گذاشته شد وعبداله خان الکوزائی (محبوس زمانشاه) رها و والی کشمیر مقرر گردید. پسر همین شخص است که بعد ها وزیر مشهور هرات گردید (یار محمد خان). در این وقت شجاع الملك در پشاور برخاست و با افسران بزرگ دربار سرا داخل مکاتبه گردید . از طرف دیگر قوای بزرگ غلجائی برهبری عبدالرحیم خان بغرض سقوط دادن دولت فاسد شدهٔ ابدالی، قیام کردند وبه استقامت غزنی روان شدند. غزنی سقوط کرد وقیام کنندگان وارد لوگر شدند. ولی قوای شاه محمود به قیادت شیر محمد مختار الدوله، جلو شورشیان‌را درمحل «سجاوند» گرفت. شورشیان در قلعه زرین تکیه کرده وشباشب به‌قصد کابل حرکت نمودند، اما مختار الدوله برگشت وباقوای خود به‌عجله بین آنها وکابل سد کشید. دراین جنگ ششهزارنفر کشته شد وقیام کنندگان به‌سبب ضعف اسلحه وتنظیم عسکری منهزم گردیدند. از طرف دیگر شجاع الملك حملهٔ زردادخان فوفلزائی را که از یوسف زائی برضد او شروع کرده بود، توسط گل محمد وفیض طلب بامی‌زائی عقب زده و به استقامت‌کابل باده‌هزار عسکر حرکت کرد. پیشدار اونیز درجلال آباد برپیشدار شاه محمود غلبه نمود. ولی قشون شاه محمود در موضع «اشپان» شجاع الملك را درهم شکست و شهزاده کامران داخل پشاور گردید. شجاع الملك از راه کرم وتیرا بدره های خیبر پناهنده شد وبه تشکیل قوای جدید پرداخت. اما باز عبدالوحد حاکم وخواجه محمد قوماندان نظامی پشاور قوای شجاع الملك را در «سنگو خیل» بکوفتند. کامران بکابل رفته واز طرف پدر به‌حکومت قندهار اعزام‌گردید، در حالیکه هرات‌هم بدست فیروز الدین برادر شاه محمود ، توسط میر افضل نایب قیصر (پسر زمانشاه ووالی هرات) رسید. قیصر فراری به کاکای خود شجاع الملك پیوست .

در سال ۱۸۰۳ غلجائی ها مجددا به‌تعداد چهل هزار نفر قیام نمودند، وبرهبری عبدالرحیم خان بکابل وقندهار حمله نمودند. این بار وزیر فتح خان به‌جلوگیری پرداخت وبه این مجادله صبغه قبیلوی داد. لهذا غلجائی ها درهر دو محاذ کابل و قندهار مغلوب شدند. متعاقبا قشون بخارا جیحون را عبور کرد ولی ازقشون شاه محمود شکست خورد. دولت قاجاروی ایران از فرصت استفاده کرده مشهد ونیشاپور را اشغال کرد، ونادر مرزا حاکم افغانی را با ۳۸ نفر خانواده‌اش درتهران برده وبجز

یك‌طفل همه را اعدام نمود. شجاع الملك ازسرزمین افریدی به کاکرستان وغلجائی و شکارپور رفته، ازتجار بازور پول به‌قرضه‌گرفت وعسکر تجهیزکرده به‌قندهار تاخت اما در کوژك از قشون کامران شکست خورده وبه ارغسان رفت. سپاه پنجهزار نفری فیرز الدین وملك قاسم پسرش بر سر او درارغسان‌ریخته وشه شجاع جنگ ناکرده فرار کرد .

شاه محمود با چنین اوضاعی هنوز در ارگ بالاحصار نشسته مشغول عشرت واناث بود. کامران پسرش دورتر ازمرکز قرار داشت وامور دولت در دست یك عده رجال مخالف ومتخالفی افتاده بودکه در رقابت وخصومت درسرانحصار قدرت بودند. فتح‌خان «شاه دوست» وشیر محمد خان «مختار الدوله» با محمد اکرم خان وزیر ضدیت داشتند، وجنرال احمدخان نورزائی ونواب خان ومیر واعظ (روحانی بزرگ) باشخص شاه دشمنی میورزیدند. شاه محمود ، فتح‌خان رابرای حصول مالیات پشاور وکوهات وبنووغیره فرستاده واو بعد از حصول پول نزد کامران به‌قندهار رفت وباز درکابل آمده ووزیر شد. شیرمحمد خان مختار الدوله که خودرا مستحق وزارت میدانست، ازاین تعیین شاه برنجید ومخالفت خودرا علنی‌کرد وباسید احمد «میرواعظ» پیوست. همچنین محمد علی میر آخور باشی ومحمدخان نساقچی باشی، قبلا از کابل فرار کرده وبه شجاع الملك پیوسته بودند .

در سال ۱۸۰۴ یکدست مخفی در کابل، برای بار اول آتش یك جنگ مذهبی را بین سنی وشیعه مشتعل ساخت . وزیر فتح‌خان این‌نزاع را در محلش باآرامی خاموش نمود. همینکه وزیر فتح‌خان برای حصول مالیات بامیان ازکابل دورشد ،مردم کابل که از اداره شاه محمود ناراض ومتنفر بودند، قیام کردند واورا درشهر بالا حصار محصور نمودند. قوای شاه محمود از فراز برجهای مرتفع بالا حصار ، شهریان کابل را تحت باران گلوله توپ قرار داد. مردم تنزیر «شاه‌برج» بالاحصار نقب‌زدند، ومردم کوهدامن وکوهستان بطرفداری مردم کابل رسیدند. مختارالدوله ازکابل فرار کرده ودر نزد شجاع الملك رفت. شجاع الملك بدعوت مردم کابل براه زرمت والتمور در لوگر رسیده بود. شجاع الملك به‌عجله وارد کابل شده در باغ مشهور «بابر» منزل گرفت. بیشتر از ۱۵۰ هزار نفر بهور اوجمع شدند. این وقت وزیر فتح خان با قشون ده هزار نفری ازبامیان برای تخلیص شاه محمود رسید. مگر سپاه شجاع الملك بقیادت مختار الدوله درقلعه قاضی جلو اورا گرفت. فتح‌خان به‌قندهار فرار کرد ودر نزد کامران جاگرفت . شاه محمود مجبور شدکه تسلیم شود. شجاع‌الملك داخل بالاحصار شده، محمود را محبوس وسلطنت خود را اعلام کرد .

در زمان سلطنت شه شجاع (۱۸۰۴ ـ ۱۸۰۹) :

شه شجاع بزودی پنجهزار سواره نظام بقیادت عطا محمد خان پسر مختارالدوله وجنرال احمد خان نورزائی‌وسیداله خان، باشهزاده حیدر به‌قندهار سوق‌کرد. شهزاده کامران ووزیر فتح خان جنگ ناکرده بفراه فرار کردند وقندهار فتح شد. شه شجاع متعرض هرات وفراه نگردیده، ولایات مذکوره راکماکان بهشهزاده فیروز الدین گذاشت ، واو حکومت فراه را به‌شهزاده کامران قراری داد. در حالیکه وزیر فتح‌خان باآنها نساخته به‌معروف قندهار کشید. بعدها شاه شجاع حکومت قندهاررا به‌شهزاده

قیصر بداد. شاه شجاع ملا عاشق شنواری را بکابل خواسته واعدام نمود، الماس کوه‌نور نیز از قلعه او گرفته شد. فتح خان توسط مختارالدوله به‌شاه شجاع مراجعه کرد وعفو شد، وبدربار آمد. مگر او درکمین فرصت بود تاآنچه در دل دارد عملی نماید، زیرا در افغانستان تبلیغ شده بود که فتح‌خان «تاج بخش» است واو درتخت این تلقین قرار گرفته بود. لهذا اتصالا جهد میورزید که‌یکی را از تخت بزیر اندازد ودیگری را بردارد، واین از جهتی بود که هنوز ذهنیت عمومی تنها اولاده احمدشاه ابدالی را مستحق پادشاهی افغانستان میدانست ، پس فتح خان نمیتوانست ادعای پادشاهی کند، اما میتوانست کسی را از خاندان احمدشاه به پادشاهی بردارد که مثل قلم در انگشتان اوبازی کند. درقدم اول چنین شخص همان شاه محمود محبوس‌بود، ولی او ازبین رفته ودر دسترس فتح‌خان نبود .

فتح‌خان هنگامیکه شاه شجاع با ۳۰ هزار عسکر به‌قصد پشاور حرکت کرد، از اردوی شاه جدا شد وبه‌قندهار رفت ودر صدد شدکه شهزاده قیصر را آله اغراض خود قرار دهد. او دراین کارموفق گردید وقیصر (که زمانشاه پدرش کشندۀ پدر فتح‌خان بود) اینك به‌مشوره فتح خان اتکا واعتماد نموده، نایب خود احمدخان‌نورزائی را مجبوس وخودش را وارث حقیقی سلطنت کشور اعلام کرد ومتعاقبا بافتح‌خان و قشون قندهار بکابل مارش نمود. شه شجاع که در پشاور نشسته ومالیات کشمیر ودیره‌جات را تحویل گرفته‌بود، همینکه ازقصد قیصر وفتح‌خان اطلاع گرفت، بکابل مراجعت کرد ودر قلعه قاضی معسکر گرفت. قیصر وفتح‌خان بعد از نزدیك شدن‌شاه دیدند که در سپاه شان تزلزل افتاده وفیض اله‌خان بادسته عسکری خود از سپاه قندهار جدا وبه اردوی شاه پیوسته است ، پس هر دو دل ازدست داده وبه‌قندهار جنگ ناکرده فرار نمودند. شاه شجاع نیز به‌قندهار رفت وباز قیصر وفتح خان فرار کردند. زمانشاه که در اردوی شاه شجاع بود، برادر را واداشت که پسرش راعفوکند ومجددا به‌حکومت قندهار ــ درمعیت زمانشاه ــ بگمارد .

تا این وقت (۱۸۰۵) نمایندۀ امیر حیدر توره پادشاه بخارا، نامه وهدایای‌بخارا رابنزد شه‌شجاع‌تقدیم وخواهش‌کرده بودکه بادادن دختری ازامیر حیدر به‌شاه شجاع ودختر شه شجاع به‌امیرحیدر، روابط دوکشور تحکیم‌گردد. شاه شجاع دامادی خودش را به امیر حیدر پذیرفت ولی از داماد شدن امیر حیدر طفره زد. مصطفی خان برادر محمود والی‌بلوچستان نیز در قندهار آمده ودختر برادر را به‌شهزاده تیمور، پسرشه شجاع بزنی داد و همینکه شاه شجاع به قصد سند از قندهار به‌«گنداب» رسید، خود محمود بلوچ هم باششهزار سپاهی به اردوی شاه شجاع پیوست. شاه شجاع به شکار پور رسیده بود که نمایندگان میران سند با دوملیون روپیه مالیات سند، بنزد او رسیدند. شاه از آنجا بدیره جات ودر ۱۸۰۶ به‌پشاور رسید ومختار الدوله رابرای تحویل گرفتن مالیات کشمیر فرستاد. مختار الدوله در ۱۸۰۷ بنام اینکه عبداله‌خان حاکم کشمیر مقاومت میکند، او را درهم شکست و حکومت کشمیر را به‌پسر خود عطا محمد خان‌داد وعبداله‌خان که شخصی کارکنی‌بود، دراین‌گیر ودار ازجهان‌بگذشت. فتح‌خان که قیصررا مجددا حاکم قندهار دید، بفراه‌رفته وکامران را برانگیخت و متفقا به قندهار عسکر کشیدند . قیصر درهم شکست وقندهار در دست کامران افتاد. شاه شجاع مجبور به‌عسکر کشی شد ولی فتح خان وکامران از قندهار فرار کردند. شاه

در شهر صفا رسیده بودکه باز عریضه فتح‌خان از گرشك توسط درباریان بنزدش پیش شد. شاه فتح‌خان را خواسته وعفو نمود وقیصر را حاکم کابل وشهزاده یونس را بانیابت میرعلم خان در قندهار مقرر کرد .

شاه به‌شکار پور رفت ودرهمین وقت شاه محمود بدستیاری علی محمد خان فرملی از زندان بالاحصار کابل موفق بفرار درفراه شد. شیر محمدخان مختارالدوله از کشمیر بکابل آمده وقیصر را به‌بغاوت وادار نمود وبه‌اتفاق خواجه محمد پوپلزائی سپاه به پشاور کشید. فتح خان نیز از شکارپور به‌قندهار فرار کرد. شاه به‌پشاور آمد ودر جنگی که با مختار الدوله نمود (۱۸۰۸)، مختار الدوله وخواجه محمد درمیدان جنگ کشته شدند وقیصر بکابل فرار کرد. وقتیکه شاه بکابل آمد، میر واعظ قبلا به‌خون خواهی مختار الدوله، شهزادگان محبوس را از زندان بالاحصار رها کرده وبا قیصر یکجا به‌کوهستان پناه برده بود، ودر مقابل عساکر اعزامی شاه شجاع مکرر جنگید. مگر بالاخره قیصر به‌شاه شجاع تسلیم شد ومورد عفو قرار گرفته وازحکومت کابل معزول گردید. در همین وقت بودکه عطا محمد پسر مختارالدوله به‌خون خواهی پدر در کشمیر باغی شد، فتح‌خان در قندهار شهزاده یونس را اغوا کرده، ونایبش میرعلم خان را بفرار درکابل مجبور نمود، وشاه محمود را ازفراه به‌قندهار خواسته وبه پادشاهی برداشت .

در چنین ایامی که جنگهای فیودالی سرتاسر افغانستان را به‌جباخانه‌ئی تبدیل کرده‌بود، وهرروز یکجائی منفلق میگردید، مردم مملکت درزیر ضربات آن سخت کوفته میشدند. قدرت دولت مرکزی از بین رفته وپادشاه کشور که‌خود بدستیاری فیودالهای قوی سلطنت راگرفته بود، برای ارضای آنها وتامین منافع ایشان حصص مملکت و مالیات دولت را به اقطاع وتیول وجاگیرشان میداد، وخود در بین مسابقه و رقابت جاه طلبی آنان در نوسان بوده ، گاهی یکطرف و گاهی دیگر طرف را التزام‌کرده وطرف مقابل را برضد خود برمی‌انگیخت، واگر میخواست به‌پای بایستد، همه‌را در مقابل خویش خصم متحد،می‌یافت. این است که در دوره شاه محمود وشه شجاع،دولت مرکزی ضعیف و سرتاسر افغانستان در دست فیودالها وملوك الطوایف افتاد، که همدیگر را میخوردند وبرای جلب فیودالهای کوچك به‌آنها دست درازی برای چپاول مردم میدادند. دیگر قضیهٔ وطن وملت ومملکت درنزد آنها مطرح نبود، فقط چیزیکه ایشان میدانستند کسب قدرت شخصی و تحصیل اراضی بیشتر وبهتر بود وبس . این است که افغانستان درزیر پای شاه محمود وشه شجاع آتش گرفته بود .

دولت قاجاری ایران که چنین دید به هرات حمله کرده وچهل روز شهر را در زیر محاصره قرار داد. فیروز الدین که افغانستان را مشتعل وخود را تنها احساس میکرد، مجبورشد که بادادن پول وتحفه، محمدولی میرزای ایرانی را به بازگشت وادارد. اما محمد ولی تنها برنه‌گشت واز سرهای پنجصد نفر مدافعین افغانی پنجصد نیزه برافراشت و در نزد فتح علی‌شاه قاجار بفرستاد، وهم درباز گشت از هرات دهات عرض راه را تاراج نمود. شاه شجاع ازکابل به‌عزم رزم فتح‌خان وشاه محمود به‌قندهار کشید واز غزنی گذشت ودرپل سنگی رسید. فتح‌خان وشاه محمود جنگه ناکرده فرار کردند. شاه شجاع بعداز تامین قندهار به‌قصد فراه وهرات حرکت کرد. در عرض راه عریضه تسلیمی فیروزالدین وتضمین از حرکات آینده شاه محمودرسید.

شاه شجاع خواهش فیروزالدین را بذیرفته، حکومت هرات را به او گذاشت. شاه در ۱۸۰۹ جهت سرکوب شورش اهالی کشمیر به پشاور رفت واز آنجا یک سپاه دوازده هزار نفری بقیادت شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین‌الملك. به‌کشمیر فرستاد.

درهمین وقت بود که هیئت سیاسی الفنستن (۱) ازراه راجپوتانه وسند ودیره جات وکوهات وارد پشاور گردید. قبلا هیئت ازطرف حاکم افغانی ملتان (مظفر خان) کتباً به شاه شجاع معرفی شده بود. این وقتی بودکه انگلیس ها از اتحاد ناپلیون وزار روسیه به‌مقصد حمله درهند هراسان شده بودند، لهذا هیئت سیاسی آنها در پشاور ولاهور و ایران وسند مشغول عقد معاهدات گردید، تااین دولت ها راه عبور به‌حمله آوران اروپائی را ازخاك خود بجانب هند ندهند . از آنجمله سرهار فورد جونز که از لندن براه بمبی در ایران رفته بود، در ۱۲ مارچ ۱۸۰۹ باحکومت قاجاری ایران عهدنامهٔ ببست که طبق آن ایران تعهد کرد: هیچ قوه اروپائی را راه عبور به هند ندهد، واگر افغانستان ویادیگری به‌هند حمله کند، ایران برای دفاع هندعسکر کشی نماید. برتانیا تعهد کردکه در صورت حمله کدام دولت اروپائي درایران، کمك نظامي و تجهیزات جنگي به‌کشور مذکور خواهد نمود .

هیئت الفنستن هدایائی (چون تفنگ ، تفنگچه، ساعت آئینه، وظروف بلوری، فیل وعماري وهم یك بالاپوش زردوزی) از طرف پادشاه انگلستان برای شه شجاع آورده بود. الفنستن روز باریابی خودرا بحضور شاه شجاع چنین تصویر میکند: شاه در صدر مجلس روی تختی نشسته تاج ولباس پراز جواهر داشت، دربار خاموش ودر اطراف تخت خواجه سرایان استاده بودند، هیچ‌کس مجال دست شور دادن نداشت، ما از دورمقابل شاه خمیدیم وباز دستها افراخته شاه را دعا گفتیم ، آنگاه داخل خیمه شدیم . چاوش باشي بدون تذکر القاب ویا الفاظ تشریفاتی ، تنهـا نام های ماراياد وعرض کرد: قربان ، این‌ها از اروپا به‌حیث سفیر حاضر حضور والا شده‌اند. شاه به‌آواز صاف ورسا گفت: خوش آمدید . ماجددا دعا کردیم وبار سوم تعظیم نمودیم. شاه امر کرد که به‌اینها خلعت داده شود. بعدازاین افسر قوماندہ داد وعساکریکه در قطارهای دو طرفه ایستاده بودند، بیك قطار تبدیل شده واز دربار برگشتند. در قوماندہ دوم سایر عساکر مارش نمودند،در قوماندہ سوم‌تمام درباریان۔ بجز چندنفر ۔ مرخص گردیدند. دراین اثنا شاه باعظمت وجلال از تخت برخاست و درشانه دونفر خواجه سراتکیه داد تا ازنظر ناپدید گردید، مامورین باقیمانده نیز درقطار های دونفری پیش رفتند. پای اندازها همه قالین هاي نفیس بود. شاه کابل بسیار زیبا ودارای ریش سیاه بود، مردخوش طبع وتقریبا ۳۰ ساله‌ئی بنظر می‌آمد.

درهر حال مامور مذاکره بالفنستن، محمداکرم امین الملك وزیر وابوالحسن خزانه‌دار شه شجاع بود. در نتیجه مذاکره، برای اولین بار معاهده‌ئی بین افغانستان وانگلیس درهفدهم جون ۱۸۰۹ به‌امضا رسید که‌روی همرفته مقصد انگلیس را ازنظر دفاع هند برآورده میساخت، وعین این کامیابی را هیئت های انگلیسی در ایران و پنجاب بدست آوردند. انگلیسها باشاه شجاع سه معاهده کردند، یکی همین‌معاهده پشاور در حالیکه شاه شجاع پادشاه مستقل وطرف احتیاج سیاسی انگلیس بود،

---

(۱) — Mount Stewart Elphinston

دیگر معاهده لاهور در حالیکه شه شجاع مرد مخلوع ومسلوب الاختیاری بود، سوم معاهده قندهار در حالیکه شه شجاع درزیر سیطره نظامی انگلیس ها قرار داشت. محتویات این سه معاهده بایکنفر ، نماینده حقیقی روح ابن الوقتی و دیپلماسی انگلیس در شرق است. عهدنامه پشاور ازاین قرار است :

«آنگاه که فرستادگان دولت بهیهٔ انگلیس را خسته‌گی جاده پیمائی رفع‌گردیده راحت حاصل شد، سخن از اتحاد دولتین دربین ایشان وشاه والاجاه بنیاد گردیده ، رشته دوستی واتحاد دولتین بواسطه مستر الفنستن ومستر جی وکیلین دولت انگلیس، چنین انعقاد پذیرفته ، وثیقه عهد مرقوم گشت : ازآنجا که به‌سبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت ومرافقت ازطرف قوم فرانسه باپادشاه ایران، بااراده یورش آوردن بر مملکت سرکار عظمت مدار پادشاه دردران وبعد ازآن در ممالک سرکار دولت انگلیس متعلقه کشور هند، جناب شهامت وبسالت مرتبت نبالت وایالت منزلت امیرالامرا، العظام فراست وکیاست ارتسام مستر الفنستن بهادر به‌جهت این معنی مامور آمده که به اتفاق واستصواب کارگذاران حضور باهر النور اعلیحضرت فلك رفعت، قمرطلعت، ناهید بهجت، عطاردفطنت، خورشید مرتبت، بهرام صولت، برجیس سعادت، کیوان منزلت، سکندر حشم، جمشید خدم، قاآن دربان، قیصر پاسبان ، ظل ظلیل کردگار جلیل، حامی مراسم معدلت وماحی آثار بدعت، الموید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل ، طرح انداز سررشته حفظ و حراست ممالك هردو سرکار عالم مدار، ازاسپ یورش متخیله قوم فرانس وقاجار شوند. چنانچه از طرف جناب عظمت وجلالت واقبال ماب، حشمت وفخامت واجلال نصاب، اریکه آرای قوت واقتدار ووساده پیرای قدرت واعتبار، محرم حقایق‌ملت مسیحیه، مشیر خاص‌دولت انگلیسیه، رموزدان احکام سلطانی، مقرب بارگاه جهان بانی، اشرف الامرا لارد منتو گورنر جنرال بهادر، مالك ومختار جمیع امور مالی وملکی وعسکری متعلقه ممالك فسیح المسالك سرکار انگلیس بهادر واقعهٔ دیار هند، بدربار فیض آثار پادشاه ممدوح متعین ومامور وبسعادت تلثیم عتبهٔ علیه فایض ومستعد شده، ومقصود دوستانه افادت انتمای‌تعینات خود را بمعرض عرض واظهار حضور باهر النور پادشاه ممدوح در آوردند. وپادشاه ممدوح نیز فواید ومنافع سر رشته موافقت ومرافقت هردو دولت دوران عدت را، در این باب بنظر حق‌بین دیده، بوجه احسن وروش مستحسن فهمیده ، بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند، که باسفیر موصوف سوال وجواب نمایند، ولحاظ سود وبهبود هر دو سرکار جهان مدار را داشته ، عهد نامه دوستی شمامه یکجهتی ختامه، فیمابین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند، ودر این صورت بفضل وعنایت لم یزلی، قطعه عهدنامه مشتمل برچند شرط ، درمیان کار گذاران موصوف وسفیر دولت انگلیس بهادر، حسن انتسباق وبمهر خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح‌درجه منظوری یافت، چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه مزبور را به‌عالیخدمت فیض‌موهبت گورنر جنرال بهادر معزی الیه، جهت مهر ودستخط ارسال داشته بودند، وشرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزی الیه، بلاتغیر وتبدیل مقصد ومعنی، منظور شده، باالفعل نقل دفعات عهدنامه مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودست خط نواب‌معزی الیه، ونیز دست خط امرای که در انتظام امور این ریاست شریك‌اند، مرسل گشت، و مستدعاتیکه ایفای آن چه در حال وچه درمال ابدالدهر برذمت همت اولیای هر دو

دولت ابدمدت، واجب ولازم خواهد بود، محض ازروی مضامین وفحوای کلام موانست آگین دفعات مزبوره که درذیل تحریر یافت مشخص ومستنبط خواهد گردید:

«اولا آنکه چون طایفه فرانسه وقاجاریه باهم در مخالفت دولت درانیه متفق شده‌اند، هرگاه خواسته باشند که در ممالك سلطانی عبور نمایند، چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح، سدراه آنها شده، حتی‌المقدور درمجادله وممانعه آنها کوشیده ، نگذارند که عابر وقاصد هند متعلقهٔ انگلیس شوند .

«ثانیا آنکه اگر فرانسوی وقاجاری بمعاهده خودها عازم ملك پادشاهی شده‌لشکر کشی نمایند، کارکنان دولت انگلیسیه به‌جهت تدافع آنها قصوری نورزیده، از اخراجات جهت مهم مزبور خودرا معاف ندارند، وهرگاه قرار داد معاهدهٔ فرانس و قاجار برقرار هم نباشد، این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید، برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد .

«ثالثا آنکه فیمابین این دودولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده، حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد، وبه ملك دیگر به‌هیچگونه مداخلت ننمایند، وپادشاه ممدوح از فرانسویان احدی را درملك خودراه ندهند فقط وچون خیر خواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نگار نمودند، واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد، مراقمه هذابمهر ودست خط نواب صاحب ممدوح ودست خط دیگر امرای شریك امور انتظام این‌ریاست، در تاریخ هفدهم جون ۱۸۰۹ مطابق دوم جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری سمت تحریر یافت .»

۲۹ سال بعد انگلیس معاهدهٔ سه‌جانبه وهژده فقره‌ئی‌لاهور مورخ۲٦ جون ۱۸۳۸ راباشه شجاع به‌امضا رساند. این معاهده از نظر حقوقی در دنیا ماهیت بی‌نظیری داشت، به این معنی‌که یکطرف مکناتن نمایندهٔ اکلند گورنر جنرال هند، وطرف دیگر رنجیب سنگ پادشاه پنجاب، وطرف سوم یکمرد فراری وشاه مخلوع بنام شجاع الملك مقیم هند وجیره‌خوار حکومت انگلیس بود، که او را بحیث پادشاه افغانستان شناختند . ماده اول این معاهده چنین میگوید : «آنچه ممالك متعلقه اینروی آب سند وآنروی آب مذکور که در تحت تصرف وداخل علاقه سرکار خالصه‌جی (رنجیت) است چون صوبه کشمیر ، باحدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی اتك وچچه وهزاره و کنبل وانت وغیره توابع آن، وپشاور بایوسفزائی وغیره، وختك وهشت سنگر ومچنی وکوهات وهنگو وسایر توابع پشاور تاحدخیبر وبنو ووزیر وتانك وگرانك وکاله باغ وخوشحال گده وغیره باتوابع‌آن، ودیرهٔ اسمعیل خان وتوابع آن ودیرهٔغازی خان‌وکوت مشهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسهنکر واروات‌مندواجل وحاجی‌پور و روح پور،وهرسه کیچی ملك میسنگره باتمام حدودآن ، وصوبه ملتان باتمام ملك آن. سرکار شاه موصوف (شه شجاع) وسایر خاندان سدوزائی‌را درممالك مرقومة الصدر، هیچ‌دعوی نسلا بعد نسل وبطنا بعد بطن نبوده ونخواهد بود .»

ماده چهارم میگوید : درباره شکارپور وعلاقه های سند که در راست دریای‌سند واقع است، هرفیصله‌ئی که بین رنجیت وکلادوید بعمل آید، طرف قبول شاه شجاع خواهد بود. در یازدهم ذکر است که : اگر شاه از مهاراجه کمك نظامی بگیرد، درآن صورت غنایم حاصله متساویا بین هردو تقسیم میشود، واگر چنین غنایمی بدون‌کمك مهارجه بدست آید،هم یك قسمت آنرا شاه برای رنجیت میفرستد .

در ماده چهاردهم میگوید: دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی‌سرکار

خالصه جی وسرکار کمپانی انگلیس بهادر وسرکار شاه موصوف، واحد است. ماده شانزدهم گوید: آنچه ممالك وتوابع آن درتصرف میران سند الحال است، شه شجاع الملك وسایر خاندان سدوزائی رانسلا بعدنسل بطنابعدبطن، بابت‌فرمان بردا ر ی یا باقیات معاملهٔ مال گذاری ، در حال واستقبال باآن ممالك هیچ دعوی وسروکاری نیست ونخواهد بود، ملك ومال میران سندیه نسلا بعدنسل ا ت وخواهد ماند. (پنجسال بعد انگلیس تمام سندرا مالك ومال کمپانی نسلا بعد نسل قرار داد !). ماده هفدهم میگوید : هرگاه شه شجاع الملك درملك کابل وقندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد، آنگاه در مملکت محروسه والی هرات برادر زاده شاه موصوف بههیچ جهت متعرض ودست انداز نخواهد شد. ماده هژدهم میگوید: شاه شجاع الملك وسایر خاندان سدوزائی بدون استمزاج واستصواب سرکارین عالیین خالصه جی وسرکار کمپنی انگلیس معامله وسر وکار باحدی از سرکارین‌یعنی پادشاهان غیرنخواهد کرد، واگر احیانا کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی برملك سرکار خالصه‌جی یاصاحبان انگلیس نماید، بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازد.»

یکسال بعدتر که انگلیس درزیر نقاب شه شجاع داخل افغانستان شد، وشه شجاع پادشاهی خودرا درقندهار اعلام نمود، «دوستان» انگلیسی او درهفتم می ۱۸۳۹ معاهدهٔ «دوستانه» ذیل را در سایه سرنیزه بااو امضاکردند: ماده اول : روشن و مبرهن باشد که جمیع شرایط عهد نامه که بتاریخ ۲٦ جون ۱۸۳۸ فیمابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه فی جاه شه شجاع الملك ومهاراجه رنجیت سنگه زیب نفاذ یافته ، بحال وبرقرار خواهد بود، وسرکارات ثلاثه بموجب شرایط عهدنامه مذکوره کاربند خواهند شد. ماده دوم : بهمد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیمابین سرکار دولت مدار انگلیسیه وشاه مفتخرالیه ، یك «صاحب» ایلچی‌انگلیس ازطرف‌سر کار انگلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر وموجود خواهدماند، ودرصورت مناسبه و مصلحت متصور ساختن ،پادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطرف خود جهت اقامت‌بخدمت گورنر جنرال بهادر ، معین و مامور خواهند فرمود .ماده سوم : به عوض و بدل معاونت معاهدت دیرینه ، و نظر بر اتحاد و محبت کاملهٔ مستقیمه که ازجانب‌سرکار دولت مدارانگلیسیه ، و کیفیت شاه ذی جاه‌شه شجاع روبه ظهور آورده است ، و بلحاظ یگانگی و یکجهتی هر دو سرکار محتشم الیه ،گاهی احدی را از قوم‌واهل فرنگ درزمره نوکران ،منتظم و منسلك نخواهند کرد ، وکسی از اهل فرنگ رااجازت استقامت بملك افغانستان ،بدون اطلاع واسترضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود . ماده چهارم : فوج منتظم و مرتب که صاحبان‌انگلیس سرکرده و سرداران باشند ، برای حفاظت ملك و ذات پادشاه مفخرالیه ، و هم جهت اندفاع‌اعدای بیرونی ،علی‌الدوام در ملك افغانستان مقرر و معین خواهد شد ،و هر خدمتی که بصوابدید شاه و ایلچی (!) مذکور مناسب و ضرور متصور گردد، ازفوج مذکور گرفته آید . ماده پنجم : خرج فوج مذکور طوریکه الحال است ، آینده ،بهمان اسلوب خواهد ماند،وتعدادسرداران انگلیسیه معینه لشکر مذکور ، زیاده از پنجاه‌نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه‌مفخرالیه خواهش ازدیاد آن و ازدیادفوج مذکورنکنند. ماده ششم : شاه‌شجاع‌الملك متفخرا لیه‌مشاهرهٔ فوج‌مذکور راحتی الوسع ولامکان از خزانه خود مودی سازند .ماده هفتم :در خصوص امر تجارت ، شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع‌بیجا ، انسداد وارتفاع آن فرمایند ، و هر تدبیریکه در رای صواب انتمای شاه مفتخرالیه بصلاح ایلچی انگلیسی، برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد ، جلوهٔ ظهور خواهد کرد . ماده هشتم : مضامین دفعات هفت گانه مرقومه بالا ابداً ودایما تا بقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی ، بحال وبر قرارومستقر

و پایدار خواهد ماند. (دارالقرار قندهار)

درهرحال شه شجاع معاهده پشاور را باالنفستن امضا کرد، در حالیکه قشون نظامی او در کشمیر تباه شده بود، و در قندهار محمد اعظم خان و میر علم خان نایبان شهزاده یونس والی قندهار به گریبان هم افتاده بودند، تا جائیکه میر علم خان درخفا توسط ملامحمد سعید خان خوانچه زائی که ازهمکاران فتح خان بود، شاه محمودفراری و فتح خان را برای اشغال قندهار بخواست، آنها آمدند و میرعلم باقشون خود تسلیم و شهزاده اعظم خان بفرار در پشاور مجبور شد. شاه محمود مجدداً سلطنت خود را در قندهاراعلام کردوحکومت قندهار رابه برادر خود شهزاده ایوب ونیابتش را به برادر وزیر فتح خان (اسدالله خان) باعنوان نوابی داد. اما وزیر فتح خان که بامیرعلم رقابت داشت، او را به امرشاه محمود محبوس کرد و بعد ها بقتل رساند، متعاقباً شاه محمود ووزیر فتح خان بکابل کشیدند. و با استفاده از اختلاف آرای مامورین شه شجاع، شهر را اشغال کردند و بسرعت بخط پشاور حرکت نمودند.

شه شجاع هم بعدازرسیدن عساکر شکست خورده کشمیر، معجلا به استقامت کابل حرکت کرد، و قوای طرفین در موضع «نمله» بهم رسیدند. در جنگ شدیدی که واقع شدشه شجاع منهزماً فرار کرد، ولی امین الملك محمد اکرم خان که مرددلیر و باوفائی بود، ننگ شکست را قبول نکرد، و با سواری پنجصد که داشت آنقدر شمشیر زدتاکشته شد. همقطار اوعبدالغفور خان نیز تاآخر مقاومت نمود وبالاخره اسیر و اعدام شد. علت مهم این شکست، خیانت جنرال مدد خان بود که هم در جنگ کشمیر فرار کرده بود و هم دراینجا چهار هزار نفر سواره نظام خودبه شاه محمود تسلیم شده بود. شاه شجاع که درپشاور رسید دیدکه ابوالحسن خزانه دار وملا جعفر، حرم شاه رادرقلعه اتك گذاشته وخودها باجواهر وطلا ونقره خزانه شاهی، در پنجاب نزد رنجیت سنگ فرار کرده‌اند. او متعاقبا شنید که شاه محمود در جلال آباد رسیدوشهزاده کامران نزدیک پیشاورگردیده است سپس به سرعت ازراه کوهات وبنگش وهزاره به مقررفت وبعدازگشت وگذارها درولایت جنوبی افغانستان بالاخره به تجهیز سپاه پرداخت. آنگاه در ١٨١٤ به قندهار حمله نمود، نواب اسد خان و شهزاده ایوب فرارکردند و شهر بدست شاه شجاع افتاد، زیرا افسران قندهار به شاه شجاع پیوسته بودند.

و اماشه محمود از جلال آباد به کابل برگشت، شهزاده کامران پشاور را اشغال و حکومتش را به عطا محمدخان پسر مختار الدوله داد وخود بکابل برگشت. شاه محمود به قندهار عسکرکشید، شاه شجاع در هم شکست و بهراه دیره جات براولپندی برفت. به این صورت سلطنت شاه شجاع خاتمه یافت. مگر او از پا ننشست و در ١٨١١ به قندهار آمد و با قشون شاه محمود درآویخت، اما بازمغلوب شد و در پشاور رفت. عطا محمد خان حاکم باغی کشمیر این وقت در پشاور نفوذ پیدا کرده بود، شاه شجاع را اسیر گرفت ودر کشمیر حبس نمود. در ١٨١٣ قشون محمود بقیادت وزیر فتح خان وده هزار نفر سپاهی امدادی رنجیت برعطا محمدخان غلبه کرده وکشمیر را فتح کرد. وزیر فتح خان شاه شجاع را بدست محکم چند قوماندان سکهه داد که او را به شکل آله ئی در دست رنجیت بسپارد. شاه شجاع در لاهوروزیر حبس و شکنجه رنجیت (برای دست یافتن رنجیت به کوه نور) قرار گرفت. شاه شجاع توانست با حیله عجیبی در ١٨١٥ اول حرم خود را و بعد خود را از محبس رنجیت برهاند. اوباز قشونی تشکیل و به کشمیر حمله کرد، مگر شکست خورد و در ١٨١٦ به لودهیانه رفت. از این بعداو با خانواده خود در آنجا میزیست و انگلیس ها اورا دردام «دوستی» خود وزیر تلقین قرار دادند، تابالاخره او در ١٨٣٨ معاهدهٔ سه جانبه را با انگلیس ورنجیت امضا نمود، در ١٨٣٩ باقشون

انگلیس داخل افغانستان گردید و در ۱۸۴۲ با اردوی دوستان انگلیسی خود یکجا در طوفان قیام مردم افغانستان ناپدید گردید .

در زمان سلطنت شاه محمود باد دوم (۱۸۰۹-۱۸۱۸):

سلطنت دوم شاه محمود که بدستیاری وزیر فتح خان تاسیس گردید ،صحنه اداره افغانستان را تبدیل نمود. به این معنی که شاه شجاع باتمام طرفداران قوی‌خود از بین رفته ، وفیودالهای مقتدر وادعا دار یگر چون محمد اکرم خان امین‌الملك و شیرمحمد خان مختار الدوله و میر علم خان و غیره کشته شده بودند ، پس وزیرفتح خان با ۱۸ برادر خود برشاه محمود واداره دولت مسلط گردید ، در حالیکه شاه محمود درارگ کابل مشغول عیاشی و از اداره امور بیگانه بود. وزیر فتح‌خان برای تحکیم قدرت شخصی خود، ولایات‌عمده کشور را بشکل اموال موروثی در آورد و در بین برادران خود تقسیم کرد . از آن جمله ولایت بلوچستان به سردار رحمدلخان(از این ببعد هر جا لقب سردار و نواب ذکر میشود ، مطلب از رجال خانواده محمد زائی است)، ولایت قندهاربه سردار پردلخان ، ولایت پشاور به سردار سلطان محمد خان طلائی ، ولایت غزنین به سردار شیر داخان وولایت بامیان به سردار کهن دلخان (همه برادران وزیر فتح خان)رسید . در حالیکه برادران دیگر وزیر چون سردار محمد عظیم خان و نواب عبدالجبار خان و نواب اسد خان و سردار دوست محمد خان در مرکز اداره دولت باقی ماندند . شهزاده کامران با قدرت بی سر حد وزیر فتح و برادران او مخالفت داشت ولی علی‌الرغم اراده پدر کاری نمیتوانست انجام داد .

وزیر فتح خان بعد از تامین داخله در صدد عزل عطا محمد خان حاکم کشمیر بر آمد ، در حالیکه او شاه شجاع را محبوس کرده و با شاه محمود اختلافی نورزیده بود . اما وزیر فتح خان میخواست او را که مرد متنفذی بود ، از بین بردارد و کشمیر را به برادر خود سردارعظیم‌خان بدهد . پس در سال ۱۸۱۲ با سپاهی از کابل‌بطرف کشمیر حرکت کرد ، اما شنید که عطا محمد خان باقوت بسیاری برای دفاع حاضر شده است . لهذا وزیر فتح خان با دولت سکهه پنجاب در تماس شد و قرار داد که با قشون امدادی رنجیت سنگ حکومت افغانی کشمیر را سقوط دهد، و در عوض دست خارجي را در اداره حکومت‌کشمیر دخیل سازد . وزیر قبول کرده بود که بعد از اشغال کشمیر ثلث مالیات آنولایت سهم حکومت پنجاب است . این بزرگترین عمل منفي وزیر فتح خان بود که دست دشمن مترصد را در خاك های افغانی دراز کرد ، در صورتیکه‌انگلیس خود محرك قویتر حکومت سکهه در برابرافغانستان بود .رنجیت که چنین در خواست غیر منتظره از وزیر فتح خان شنید ، فوراً ده هزارعسکر به قیادت جنرال محکم چند سوق نمود . این سپاه سکهه باقشون وزیر فتح خان شانه‌به شانه داخل کشمیر گردیدند . حکومت کشمیر به سردار محمد عظیم خان داده شد . در حالیکه این اعمال وزیر فتح خان به ضرر ملت و کشور افغانستان تمام شد ،فریر راجع به شخصیت واعمال وزیر فتح‌خان چنین اظهار نظر میکند:

«او (فتح‌خان) شخص شایسته‌ئی بود که بر علاوهٔ نبوغ فوق‌العاده ، لیاقت حکومت نمودن و جنگیدن را نیز داشت ... او در فعالیت بی نظیر بود ... فتح خان زود شان وشوکت دوره احمد شاه‌بزرگ را به کشور خود باز آورد ... افغان ها به نظر تحسین بسیار فتح‌خان را مینگریستند ، در حالیکه پادشاه خود را با دیده‌تحقیر نظر میکردند ....»(۱)

---

(۱) صفحه ۲۰۷ جلد اول دپښتو تاریخ،قاضی‌عطاءالله خان بنقل از نوشته‌فریر هنری‌بارتل ادواردفریر (Frere)حاکم‌سند(۱۸۵۰-۱۸۵۹)کسیست که حقوق‌میران سندرا سلب کرد ودر تعمیل سیاست پیشروی در افغانستان کارکرد، ودر انقلاب هند از قیام افغانهای سرحدات شرقی جلو گیری نمود ، اوکتابی هم‌بر مبنی یادداشت های عموی خود (جان هوکم فریر) نوشته است .

رنجیت سنگ به این هم اکتفا نکرده و همینکه دید وزیر فتح خان در دشمنی باعطا محمد خان گرفتار است ، قشون سوق کرد و قلعه نظامی اتك رادر کناره رودبار سند از برادر عطا محمد خان در همین سال (۱۸۱۲) گرفت .سال دیگر سپاه دوازده هزار نفری سردار دوست محمد خان را (که به قصد کشمیر حرکت میکرد) جلوگرفت و در هم شکست .از این بعد دست رنجیت جسورانه در سواحل راست سند دراز گردید . رنجیت در جون ۱۸۱٤ باز عسکر به کشمیر کشید و گفت ثلث مالیات موعود به او نرسیده است . اما سردار محمد عظیم خان رنجیت را شکست سختی داد. رنجیت دراین جنگ تلفات بسیاری داده و جنرال مشهور اومته سنگ نیز کشته شده بود . رنجیت در سال ۱۸۱۸ از جنگهای داخلی افغانستان استفاده و در ملتان حمله کرد . حاکم افغانی ملتان در نهایت مردانه‌گی ششماه تمام در برابر حمله يك دولت قوی مقاومت کرد ، در حالیکه از طرف دولت افغانستان کوچکترین امدادی بعمل نیامد . بالاخره مظفر خان با دوپسرش در جنگ کشته و دو پسر دیگرش بدست دشمن اسیر وملتان مفتوح گردید. در حالیکه شاه محمود ووزیر فتح خان بجان هم افتاده بودند، تا هر دو از بین رفتند .

فتح علیشاه قاجار که قبلا خراسان را بلع کرده بود ، در صدد اشغال هرات بر آمد ودر ۱۸۱٦ قشونی بـه‌قیادت حسن علی‌مرزابه استقامت هرات سوق داد. قلعه غوریان را تسخیر کرد . شهزاده فیروز الدین والی هرات از کابل كمك نظامی خواست. شاه محمود قشونی به قیادت وزیر فتح خان در هرات فرستاد . وزیر با چند برادرخود (پردلخان، شیردلخان، کهندلخان و دوست محمد خان) به هرات کشید ولی قبل از آنکه به جلوگیری دشمن بشتابد ، فیروز الدین را که به استقبال او آمده بود محبوس کرد و کهندل خان و دوست محمد خان را در داخل شهر بفرستاد . آنها ناگهانی داخل ارگ شده ، محافظین وافسران هراتی (زنیل خان وحسن خان) راکشتند و شهزاده قاسم (داماد شاه محمود) را زخمی ساختند، و حاجی آقاجان وزیر هرات را باسردار عبدالرشید اعدام کردند، وخود داخل حرم شهزاده فیروز الدین شده تمام نقود و جواهر وزیور آنانرا ضبط نمودند. حتی دوست محمد خان بدست خود زیوران گرانبهای دختر شاه‌محمود (زن‌قاسم) را ازاو جدا کرد . وقتیکه وزیر فتح خان داخل شهرشد ، دوست محمد خان از ترس آنکه غنایم قیمت داراورا نگیرد ، در خفا ازهرات به کشمیر فرار کرد .سردار محمد عظیم خان حسب نامه وزیر فتح خان ، جواهر مغضوبه را از دوست محمد خان گرفته و خودش را در زندان کوه ماران محبوس نمود فتح‌خان فیروزالدین و خانواده او را محبوساً به قندهار فرستاد، و آنگاه بمقابل دشمن تا اسلام قلعه کنونی شتافت و با آنکه زخم برداشته بود دشمن را درکهسان در هم شکست و بفرار در مشهد مجبور نمود .

وزیر فتح خان در رفتاریکه در هرات بمقابل فیروز الدین برادر.شاه محمود و خاندان او نمود ، آخرین بهانه قطع رشته امنیت عمومی کشور رابدست داد. همینکه این اطلاع بکابل رسید شاه محمود در زمستان ۱۸۱۷ کامران را در هرات اعزام کرد تا حکومت هرات را در عوض کاکای خود بدست گیرد . کامران که قبلا از اقتدار مفرط وزیر فتح خان در امور سلطنت کوفته خاطر بود بهانهٔ بی احترامی خواهر خودش رادر پیش کشید و همینکه وزیر در دربار او آمد ، امر کرد تاکور و محبوسش کردند . برادران وزیر فرارکردند وکوری وزیر را دستاویز عصیان درتمام مناطق تحت نفوذ خود قرار دادند . این است که بار دیگر آتش خانه جنگی در افغانستان مشتعل گردید. سردار محمد عظیم خان درکشمیر به تجهیز عسکر پرداخت وسردار دوست محمد خان

را از حبس رها وبه حیث پیشدار درکابل فرستاد . سردار پردلخان هم در صدد حمله به قندهار شد. گل محمد خان والی شاه محمود از قندهار به هرات فرار کرد . شاه محمود حکومت کابل را بنواسه خود جهانگیر داد ، بعطا محمد خان حاکم سابق کشمیر را وزارت او مقرر کرد وخود بهغزنی رفت . کامران نیز از هرات به قصد غزنه حرکت کرد .

سرداریار محمد خان و سردار دوست محمد خان همینکه در پشاور رسیدند ، شهزادهایوب سدوزائی را علی‌الرغم شاه محمود به پادشاهی برداشتند . در حالیکه سردار محمد عظیم خان قبلا شاه شجاع فراری را کتباً به سلطنت‌افغانستان و آمدن در پشاور دعوت کرده بود . دوست محمد خان بکابل رسید ، شهزاده جهانگیر حاکم کابل را بفرار در غزنه مجبور کرد ، وزیرش عطا محمد را با میثاقی دستگیر وکورنمود و خود در حوالی کابل معسکر گرفت .سردار محمد عظیم خان از کشمیر درپشاور رسیده وشه شجاع را خلاف میثاقی که کرده بود ، در هم کوفت و بفرار در شکارپور واداشت . شاه محمود وکامران ازغزنه بطرف‌کابل حرکت کرده ووزیر فتح‌خان‌محبوس رادر منزل سید آباد اعدام نمودند . ولی همینکه در چهار آسیای کابل رسیدند ، خبر گرفتند که سردار شیر دلخان و سردار کهندلخان و سردار پردلخان ازنادعلی عسکر کشیده و شهر قندهار را اشغال کرده‌اند . پس از قطع خطوط مواصله خود باهرات متوهم شده ، براه قلات و دهراوود به‌هرات مراجعت کردند .به این صورت‌افغانستان به استثنای هرات در دست برادران محمدزائی افتاد، ودولت ابدالی در افغانستان منهدم گردید (۱۸۱۸) فیروز الدین نیز از هرات‌به ایران پناهنده گردید .

بقیه دولت ابدالی بشکل یك شهزاده نشینی کوچکی در قالب ولایت هرات تاسال ۱۸۶۳ باقی ماند ، که در وسعت حداعظمی خود احیاناًشامل فراه و میمنه و قسماًهزاره میبود . اما بعد از رفتن شاه محمود در هرات ، شهزاده کامران باقوت اداره را در دست گرفت . شاه‌محمودکه‌چنین‌دیداز شهر هرات خارج شد و از مردم ایماق قشونی بیاراست و برگشت و هرات‌را در محاصره کشید، ولی در سال ۱۸۲۰ در مقابل پسر مغلوب گردید . در ۱۸۲۱ بار دیگر حمله خودرا در هرات تکرار نمود تا مردم‌در میانه درآمده ،شاهی را به پدر ووزارت را به پسر داده ، صلح رابرقرار کردند . از این بعد شاه‌محمود بدون عشرت واناث کاری نداشت و کامران مستقلانه حکومت مینمود . در ۱۸۲۲ فیروز الدین فراری به کمك قلیچ خان تایمنی و به حمایت حکومت قاجاری در هرات حمله نمود . قوای کامران در نهایت دلیری مدافعه‌کرد وبعد ازیازده جنگ قلیچ خان را در میدان حرب بکشت و فیروز الدین را اسیر گرفت قاجاری ها در ۱۸۲۳ به هرات حمله نمودند و بازقو ای کامران سه ماه دفاع سختی نمود و قوای دولت ایران مجبور شد که در بدل اخذ پولی مصالحه و مراجعه کنند . کامران بعد از این‌در صدد الحاق ولایت‌فراه (که به‌سرداران‌قندهار تسلیم‌شده بودند) برآمد وباقشونی تسخیر نمود .

فیودالهای مقتدر هرات مانند محمد حسین حاکم و مصطفی قوماندان هرات ، برخاستند و جهانگیرپسر ۲۳ ساله کامران را بریاست برداشتند ، در حالیکه شاه محمود هنوز در قصری نشسته و به شراب نوشی مشغول بود . محمد حسین و مصطفی هم بزودی شهزاده جهانگیر را محبوس کرده و درگردن هم افتادند . محمد حسین شهزاده فیروز الدین را از محبس کشیده بریاست برداشت و مصطفی شاه محمود را از باغی کشیده و در زیر علم قرار داد . بعد از ۱۸ روز جنگ که‌شهرهرات زیرگلوله‌باران‌ارگ قرار داشت ،فیروز الدین‌ومحمدحسین مغلوباً به مشهد فرار کردند . کامران که از فراه برگشته بود با دفاع مصطفی مقابل شد و برگشت . مصطفی یك حمله سردار شیر دلخان حاکم قندهار را نیز به عقب زد و خود مستقل

گردید . ولی مردم هرات که کامران رابواسطه رشاد تش نسبت بدیگران میپسندیدند، برخاستند و ده هزار نفر ارگ هرات را بامصطفی در محاصره کشیدند و کامران را دعوت به آمدن نمودند. کامران بعدازیکماه دررسیدوارگ رافتح ومصطفی رااعدام نمود، ازپدر یك ماه شراب را بازداشت و جهانگیر پسر باغی خود را محبوس کرد . ولایت فراه که این اغتشاشات هرات را میشنید مجدداً الحاق خود را بولایت قندهار عملی ساخت . مگر کامران به سوقیات پرداخت وفراه را به هرات ملحق نمود .

شاه محمود د رسال ۱۸۲۹ مرده در حمام قصرش یافت شد . از این بعد کامران خودش را به حیث جانشین پادشاهان ابدالی اعلان نمود. وزیر کامران عطا محمد خان الکوزائی بودکه در ۱۸۳۰ بمرد. کامران جای اورابمردلایقی چون یارمحمدخان پسرعبداله خان الکوزائی داد. یارمحمدخان بتدریج درنظم اداری وعسکری کوشیدودر امورهرات رونقی بخشید. مگر طولی نکشید که محمد شاه قاجار جانشین فتح علیشاه ، در تحت تاثیرسیاسی دولت زاری روس فرو رفت و هم به تحریك آن دولت با یك اردوی منظم و توپخانه قوی وافسران اروپائی در سال ۱۸۳۷ به هرات حمله نمود . در حالیکه حکومت انگلیس آماده گی برای حمله در افغانستان از جبهه شرق میگرفت . افغانستان در این دوره با بحران کشندهٔ دچار شده بود ، زیرا دولت مرکزی و تمام موسسات سیاسی ونظامی خود را باخته بود ، دولت ابدالی معدوم شده و جای آنرا درسر تا سر کشور حکومات کوچك کوچك ملوك الطوایفی گرفته بود . این ملوك الطوایف (برادران محمد زائی) دشمنان مقتدر خارجی مثل حکومت انگلیس و حکومت سکهه پنجاب را فراموش کردند ، و بجان همدیگر افتاده بودند , آنها از تجاوز حکومت ایران برضد حکومت ابدالی هرات حسن استقبال میکردند ،این ها برای حفظ منافع خود گاهی بروس و گاهی به انگلیس و گاهی به ایران دست دوستی دراز میکردند . در حالیکه ایران خود بازیچه سیاست خارجی بود ، و دولت استعماری انگلیس و روس مخالف موجودیت قوی و مستقل افغانستان و ایران وپنجاب بودند .

محمدشاه قاجار به هدایت رجال سیاسی و نظامی دولت زاری روس ، توانست که بزودی یك اردوی ۳٦ هزار نفری با توپخانه قوی در ایران تشکیل و به افغانستان حمله کند .شهزاده گان و فیودالهای عمده ایران در این حمله شرکت داشتند و تا وقتیکه در سر حد افغانستان رسیدند تعداد اردو به چهل هزارنفر رسید. قوماندانان اروپائي دراین اردو عبارت بودند از یکنفر لفتننت کلونل بلارم برگ افسر انجنیری وابستهٔ سفارت روس در ایران , جنرال بوروفسکی و کلنل سمینوف روسی (مستخدمین نظامی ایران) و سارجن سمسون و یکنفر افسر پولیندی بنام پروسکی . این ها در ترتیب نقشه های جنگی و تنظیم انجنیری و توپ خانه و استحکامات نظامی (در جنگ هرات) فعالیت مینمودند . افسران بزرگ ایرانی اینها بودند : محمد ولی خان سپهسالار ، شهزاده محمد رضا ، شهزاده علی قلی میرزا ، سلطان محمد میرزا ، شهزاده بو حمزه میرزا فرخ غفاری سکندر قاجار ،جعفر قلی سالار ، محب علی جنرال ، عبدالله یاور ، جعفر سرهنگ ، شیر خان ،احمد بیگ ،نبی قراگوزلو، رشید خان ، اسمعیل خان ،خانلر خان،مهدی قلی ، باقر خان ، علیمردان ، عبدالحسین بیگ ، محمد خان سردار و غیره افسران .

در مقابل ایران اینك تنها ولایت هرات و بخصوص شهر هرات باششهزار عسکر افغانی قرار داشت. در حالیکه سرداران محمد زائی قندهار طرف دشمن را گرفته و سردار عمر خان پسر سردار کهندلخان با چهار هزار سواره نظام به کمك محمد شاه قاجار در هرات فرستاده بودند . این سردار برای ضبط کردن اسفزار و فراه از دست جلال الدین خان پسر شهزاده کامران ، بنفع ایران میجنگید . همچنین

سردار دوست‌محمدخان ازکابل دولت ایران‌را به‌اشغال هرات تشویق‌مینمود. (۱) سردارشمس‌الدین خان (خسربوره شهزاده‌کامران) از داخل شهر خاینانه به اردوی دشمن رفت ووظیفه آذوقه رسانی اردوی ایران را برذمه گرفت . به‌این صورت‌مصالح افغانستان در سر رقابتهای فیودالهاو اغراض شخصی و خاندانی بر باد شد. کنت س.ونچ‌سفیر روسیه در ایران و نماینده او ویکویچ‌در قندهار و کابل‌از این اغراض و نورد فیودالها حداعظم استفاده مینمودند ، و هرات را در دسترس ایران می گذاشتند . دولت انگلیس که عملا از جلو گیری پیشرفت نظامی ایران در هرات و پیشرفت سیاسی روس در ایران عاجز بود ، و برنس و مسترلیچ از کابل به قندهار معاودت کردند ، خود در صددآن شد که بنام مقابله‌باروسیه افغانستان را استیلا نماید .لهذا افغانستان بین دوسنگ آسیا گیر افتاد و همین جا بود که استعداد حیرت انگیز مردم افغانستان در آسیا ظهور نمود .

محمد شاه در اواخر ۱۸۳۷ سر حد افغانستان را عبور و قلعه غوریان را باقوت اشغال و شیر محمدبرادر وزیر یار محمد خان را با قلعه‌دارآنجا تسلیم گرفت. پیشدار اواله یاراصف الدوله با دوازده هزار عسکر و نه توپ مامور تاخت و تازاز هرات تا میمنه گردید . محمد شاه در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ شهر هرات را در محاصره کشید و این محاصره تا ۸ دسمبر ۱۸۳۸ تقریباًدوازده‌ماه‌طول‌کشید. در طی این مدت حملات ایرانی هااطراف هرات را در قطر تقریباً۳۰ کیلو متر بکلی برباد نمود ،مزارع از بین رفت، دهات و قصبات تاراج شد ، گلوله باران دشمن در داخل شهر تمام بازار ها و سرای ها و عمارات را ویران‌نمود و قحطی عظیمی در هرات افتاد . اسرای جنگ از طرف محمد شاه باراول طبق پیشنهاد شیر محمد خان قلعه دار اسیرغوریان ، هر یك در بدل ۲۵ هزار روپیه امررهائی داده‌شد، درحالیکه این‌پول ممکن الحصول نبود . هنگامیکه یك اسیر افغانی با خنجر به شخص محمد شاه حمله برد و ناکام کشته شد، محمد شاه امر کرد که آینده تمام اسرای جنگی افغانی اعدام شوند . چون در داخل شهر هرات خوراکه موجود نمیشد . وزیر یار محمد خان دو هزارزن و طفل و پیر را اجازه خروج دادولی محمدشاه همه‌را در خراسان تبعید کرد .

افغانها به‌همان تاکتیك نظامی ملی وقدیم خودبمدافعه برخاستند، یعنی‌جنگهای گوریلائی وداره وشباخون را براه انداختند. از آنجمله عدهٔ از مردم برهبری شیرمحمد خان هزاره در یك حمله ۶۰۰ اسپ‌رساله های ایرانی را ربودند و مردم قریه‌شکیبان در تربت شیخ‌جام کاروان آذوقه رسانی مویدالدوله ایرانی را تار و مار کردند . در اندخوی و میمنه ازبك های دلیر در برابر آصف الدوله دست به شمشیر بردند , و مردم هزاره و جمشیدی در خط رجعت آصف‌الدوله تلفات زیاد جانی و مالی برایرانی ها تحمیل کردند ، تا جائیکه قشون شکسته ایرانی واپس به اردوی ایران پناهنده شدند . مضراب خان حاکم میمنه ، شیر محمد خان هزاره , زمانخان جمشیدی ،شاه پسندخان فیروز کوهی، وخلیفه عبدالرحمن ترکمان همه بادسته جات داوطلب ازبك وترکمان و هزاره و جمشیدی وفیروز کوهی ، در تعداد دوازده هزار سواره وپیاده برای طرد دشمن رسیدند . علی قلی طوره حاکم خوارزم یکهزار سواره امدادی بفرستاد و یکهزار مردداوطلب از قندهار نیز رسید . گرچه قشون ایران جلو این داو طلبان قندهاری راگرفت ، ومحمد شاه امرکرد که‌به جزیکنفر همه کشته شدند و از سر هایشان کله منار برپا گردید، وآن یکنفر را گذاشت که خبر این حادثه را به قندهار برد .

مردم کرخ که از قحط هرات آگاه شدند , برخاستند و غله بسیاری باقبول‌تلفات

---

(۱) تاریخ افغانستان در قرن نزدهم ـ صفحه ٦٤ چاپ کابل ـ تالیف سیدقاسم رشتیا

به هرات رساندند و سلسله آذوقه رسانی را تا آخر جنگ حفظ کردند .روسها که تسخیر هرات را به عجله تاکید میکردند و در تهران تبلیغ‌میشد که بعد ازفتح هرات دولت روس قروض ودیون خودرا بدولت ایران خواهد بخشید. محمدشاه راوامیداشت که‌بهرقیمت است شهر هرات را مسخر نماید . چون مستر مکنیل سفیر انگلیس‌مقیم ایران ، در اردوی محمد شاه و مستر پاتنجر در داخل‌شهر هرات از دفاع شهرنظرآ حمایت میکردند اگر چه فعالیت شان با دست خالی بود ، ولی کنت سیمونیچ‌سفیر روس رامشوش مینمود .

پس محمد شاه‌آخرین حمله قاطع خود را ترتیب کرد : محمد خان امیرتومان‌مقابل دروازه قندهار محمدولی سالار در دروازه غرب، امیربهادر جنگ مقابل برج‌خاکستر، صمصام الدوله بدروازه عراق مامور شدند و سمینوف روسی و پروسکی پولیندی به تنظیم استحکامات و نقب ها تعیین گردیدند . سه تپۀ سرکوب شهراحداث گردید که یکی مقابل دروازه خشک و دیگری مقابل‌دروازه قندهار بود. ده توپ بزرگ‌که هر یك گلوله ۷۲ پوند میخورد برای گلوله باری داخل شهر روی تپه هانصب گر دید . شهراده‌گان ایرانی با ٢٤ توپ بزرگ و ده خمپاره مامور هجوم گردیدند . محمد شاه امر کرد که تخته های‌سنگی وتاریخی قبرستان های هرات رابکنند وگله توپ تراشیدند . مستر مکنیل که چنین دید واز ممانعت پادشاه ایران‌عاجزامداردو را ترك گفت و به ایران برگشت و با حکومت انگلیس در تماس آمد . البته پالمرستون به مکنیل اختیار استعمال قوه برضد ایران داد ولی بسیار دیرشده بود. چون محمد شاه با مساعی که برای مصالحه با حکومت هرات نمود و ناکام شد پس بزدن قمار آخری پرداخت . زیرا شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان نماینده محمد شاه را (عزیزخان) که اعتراف «هرات جزوی از ایران است» میخواست طرد کردند و هم از رفتن خود ها نترد محمد شاه انکار کردند .همچنین آخرین خواهش محمد شاه را که فرستادن‌عبدالرحمن‌خطاط معروف هرات بدربار محمد شاه بود نپذیرفتند .حکومت هرات فقط پذیرفت که اگر اردوی ایران هرات را ترك گفته و به ایران مراجعت‌کند در آنصورت مقداری‌پول‌به ایران خواهند پرداخت و بس . محمد شاه مجاز نبود با مصرف گزاف وتلفاتی که داده بود به‌چنین چیزی قناعت کند. پس‌امر حمله عمومی وقاطع صادر شد و در یکروز «چهل هزار» گله توپ در داخل‌شهر هرات‌فرو ریخت.

واما مردم هرات چه‌کردند. ملاعبدالحق بر منبری برآمد و مردم شهر را خطاب کرد که ایرانی دشمن کشور است ، دفاع از آزادی و مملکت در مقابل دشمن «جهاداکبر»است. ملاعبدالحق‌این اعلام جهاد را در رساله‌های متعددی قبلا نوشته بود و در بین مردم منتشر ساخت و هم در علاقه های دور دست فرستاده بود . جوانان و پیران هرات در مقابل این اعلان جهاد غریوبرداشتند و هزار ها نفر غسل کردندو ناخن‌چیدند و کفن پوشیدند و بیرق ها افراشتند ودروازه شهر گشودند و برسر دشمن ریختند . دیگر مقاومت در برابر این ها نا ممکن بود . محمد ولی خان سپهسالار ، پروسکی بولیندی ، سالار سرخوش خان افشار ، شیر خان سرهنگ ، نبی خان قره گوزلو ، خانلر خان ، اسمعیل خان سرهنگ ، محمد ولیخان سرهنگ ، مهدی قلیخان سرهنگ ، و باقر خان قوماندان سواره نظام با یك غند هزار نفری دشمن در میدان جنگ‌کشته افتادند .امیر بهادر جنگ، سکندر خان قاجار، محب‌علی خان سالار، محمدعلی خان سالار، محمدخان سردار باقشون های زیر قیادت خود فرار کردند. جعفرخان قره چورلو ، عبدالله‌خان یاور ، رشیدخان سرهنگ. عبدالحسین بیگ یاور ،علی مردان خان سرهنگ‌زخمی افتادند .جباخانه قوای‌ایران نیز آتش زده شد ، به‌این صورت بعد از ده‌ماه وشش روزسفر جنگی، دل و دست شاه و اردوی ایران درهم شکست . این وقت بود که بحریه انگلیس‌در آبهای ایران

رسید وجزیره خارك را اشغال کرد، محمد شاه که قوای خودرا در افغانستان باخته بود ، مجبور برجعت ناکام و نا امیدانه از هرات گردید ، اما تا رسیدن به‌خراسان از خرابی وتاراج دهات عرض راه خود داری نکرد .

در هر حال با شکست قوای دولت ایران ، مردم افغانستان یکبار دیگر آزادی‌و کشور خود را از بحران بزرگی نجات داده بودند ، و دفاع هرات به صفت یك شهکار نظامی درآسیای‌وسطی تعریف‌شد. این‌همان‌داستانیست‌که نویسندگان‌انگلیسی‌خواسته‌اند ازآن‌افسانهٔ‌افتخاری برای‌عمال‌انگلیسی‌امثال‌پاتنجر وغیره‌درست‌کنند. درحالیکه‌همه‌حتی دشمن میداند که پاتنجرومکنیل در هرات با دست خالی فقط روی الفاظ میان تهی بازی میکردند ، و این مردم افغانستان بود که متجاوز را با تمام قوایش در هم شکست و طرد نمود . ورنه‌همین پاتنجر وامثال آنهابودند که متعاقباً بااردوی عظیم دولت‌انگلیس داخل افغانستان شدند ولی شکست خوردند واز بین رفتند ، وخود پاتنجر هم یکی از گروگانان اسیر در دست مردم افغانستان بود . پس‌باید پرسید آنوقت چه‌کسی از خارج، مردم افغانستان را در برابر انگلیس بدفاع بر می انگیخت ؟ هیچ کس .

واقع‌بین ترین انگلیسی که راجع به این جنگ و دفاع هرات سخن‌زده است دوك ولینگتن است که راجع به جنگ اول انگلیس و افغان در مکتوبی چنین نوشت و طبع کـرد:

«از نگارش پارلمنت وگورنر جنرال هندوستان معلوم میشود که جنگ‌افغان کار دراز و خطرناك است ، پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگاورند و هزار وپنجصد میل از سر حد انگلیس دور است ... شاه شجاع که رانده افغانستان است و ۳۰ سال‌است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان (پادشاه افغانستان) که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صدتومان،دوتومان و نیم میگیرد و مملکت کابل را به نظم میدارد . و نیز افغانان را قوت بسیار است و جنگاورند. وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده لشکر او سه بار بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانها با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند به شهردرایند . و لشکریکه ما فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانها اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و به سخره میگیرند . بالجمله این دیوار که ما بدست خود میخواهیم خراب کرد، سنگر سختی درمیان ما و اهل مشرق بود .»(۱)

البته دوك بعد از این مکتوب بزودی دید که دولت برتانیا از فتح چنین مردم و سنگری عاجزوزبون بود .

بعد از رانده شدن قوای دولت ایران از هرات ، وزیر یار محمد خان بکلیـه زمینداران و تجار اطراف نوشت که برای رهائی مردم از قحط غله و حبوب بسیاری به هرات وارد کنند و هم مالیات را از واردات غله برداشت . گرچه‌ازآن بعد غلهٔ‌بسیار وارد شد اما مردم نادار که توان تادیه پول قیمت غله را نداشتند ، مجبور بودند که بعضاً فرزندان خودرابه‌آن تجار که تجارت برده میکردند ، بفروشند و ازقیمت آن‌غله بخرند . همچنین وزیر یار محمد خان مجبور بود که برای ترمیم مجدد شهر هـرات سعی بسیار ورزد و بتلافی خرابی های‌وارده از جنگ بپردازد .در حالیکه این جنگ بنفع‌مردم ایران نبود و بضرر مردم افغانستان تمام شد . البته‌فائدهٔ که از این‌جنگها متصور میشد هم عاید بدول استعماری روس و یا انگلیس بود . افغانستان از آغاز دولت ابدالی در قرن هژده هم ببعد ، همیشه سیاست دوستانه وبی طرفی را نسبت به ایران رعایت میکرد . احمد شاه وتیمور شاه وزمانشاه هیچ کدام باوجود اختلالاتی

---

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نزدهم اثر محمود محمود جلد دوم چاپ تهران صفحه ۲۹۷

که در ایران پیش شد و اشغال آن مملکت را آسان ساخت ، بخاك ایران و امور داخلی آن تجاوز نکردند . ولی دولت قاجاری ایران که تحت تاثیرنقشه های دول استعماری قرار میگرفت ,اتصالا به امور داخلی افغانستان‌مداخله‌نظامی، اما بدون نتیجه مینمود . چنانیکه بعد از اشغال خراسان از اوایل قرن نزده هم تا نیمه این قرن (۱۸۰۶—۱۸۵۶) در طی پنجاه‌سال ، هشت بار هجوم نظامی‌ایران در هرات بعمل آمد ، مثلا:

در سال ۱۸۰۶ هنگامیکه شهزاده فیروز الدین ابدالی حاکم هرات بود, محمد ولی مرزا حاکم مشهد قشونی بقیادت محمد خان قجر بغرض تصرف قلعه غوریان اعزام نمود وبعد ازجنگی دربدل اخذ صد هزار روبیه وصد شال ویك‌فیل ، مصالحه کرد و برگشت و غوریان درتصرف‌ایران ماند . از آن بعد نماینده گانی بین هرات وایران هم در رفت و آمد شد . ملك‌حسین‌ابدالی به‌تهران واسمعیل دامغانی به هرات آمدندو رفتند . باز حاجی آقا ازهرات به‌ایران رفت ومرزا صادق ازتهران به‌هرات آمدومرزا عبدالکریم از مشهد به هرات آمد و بازگشت . اما فیروز الدین‌این روابط را مانع آن ندانست‌که عسکر کشد و قلعه غوریان و جام و باخزر را از ایران مسترد نمایدوقشون اعزامی ایران را با محمد خان قاجارمغلوب و منهزم نماید . در سال ۱۸۱۶ بازحسن علی مرزا والی مشهد به هرات عسکر کشید وبدون حصول نتیجه قاطع مصالحه کرد و برگشت .اما در عودت از حملات هزاره‌ها و هراتیها تلفات زیادی متحمل‌شد .حسن علی باز در ۱۸۲۰ به هرات حمله کرد و بصالحه نمود و برگشت .

در ۱۸۲۵ وقتیکه بین شاه محمود و پسرش شهزاده کامران اختلاف پیدا شد ، حسن علی بنام کمك به پسر بر ضد پدرش عسکر کشید ، ولی تا آنوقت شاه محمود مغلوب پسر شده بود . معهذا حسن علی پسر خود را(ارغونخان) با قطعات عسکری در هرات نزد شهزاده کامران گذاشت و خود برگشت . در ۱۸۲۹ شاه‌محمود بمردو شهزاده کامران مستقل شد و ارغون را عودت داد . در ۱۸۳۰ وزیر یار محمد خان بنماینده‌گی از شهزاه کامران در مشهد نزد عباس مرزا ولیعهد ایران رفت ، اماعباس او را محبوس نمود . در ۱۸۳۲ محمد میرزا قاجار ازمشهد به هرات عسکر کشید و شهزاده کامران به دفاع پرداخت . این وقت ولیعهد در مشهد بمرد و محمد میرزا صلح کرد ووزیر یار محمد خان را رها نمود . همچنین در سال ۱۸۵۰ بعد از فوت وزیر یار محمد خان که مردم هرات‌بسر او سعید محمد خان را نمیخواستند ، ایران بنام کمك به پسر وزیر قشونی بقیادت سام خان و عباس‌قلی به هرات سوق‌نمود ، ولی این قشون هم بدون نتیجه عودت کرد . آخرین سوقیات ایران در هرات در سال ۱۸۵۶ بنام خون خواهی محمدسعید خان پسر وزیر بود که داخل هرات شد . اما بحریه انگلیس بوشهر و محمره و خارك‌را در ایران اشغال کرد و قشون ایران هرات را تخلیه نمود . در قرار دادی که‌ایران در سال ۱۸۵٦ با انگلیس توسط ناپلیون سوم عقد نمود ، از تجاوز به‌هرات‌باز داشته‌شد.

وزیریار محمد خان در سال ۱۸۳۹ هنگامیکه افغانستان مورد سوقیات حکومت انگلیس برای بار اول‌قرار گرفته بود ، برای حفظ هرات زمام امور حکومت هرات را در دست گرفت و شهزاده کامران را که مقاومت میکرد اول محبوس کرد و بازبکشت, زیرا او میدید که شاه شجاع کاکای او با انگلیس ساخته و کشور را دردست خارجی سپرده است . بدینصورت آخرین بقایای‌حکومت ابدالی در شمال مغرب افغانستان‌بر افتاد و سه سال بعد با انعدام شاه شجاع و انقراض حکومت پسران او، دولت ابدالی افغانستان بکلی از بین رفت . واما وزیر یار محمد خان در سال ۱۸۴۰ با قوه‌عسکری قلعه غوریان را از تصرف ایران بیرون کشید و متعاقباً‌هزاره و میمنه رابتادیه‌مالیات به‌هرات واداشت . در سال ۱۸۴۱ میجرتاد نماینده سیاسی مکناتن را(که از کابل

قبلا بغرض عقد قرار دادی نزد کامران آمده بود و خودش را پلتیکل اجنت انگلیس میدانست) ازهرات اخراج کرد . تاد در ایران افسر توپخانه بودوزبان دری میدانست. وقتیکه از هرات طرد شد مکناتن او را از مداخله در امور سیاست باز داشته ومجدداً در خدمت توپخانه منتقل ساخت ..

در سال ۱۸۴۷هنگامیکه حسن خان و جر خان در مشهد و سرخس بر ضد حمزه میرزا حاکم ناصرالدین شاه قاجار قیام کردند ، و حمزه مرزااز وزیراستمداد کرد ، وزیر برای ایجاد روابط همسایگی نیک به مشهد عسکر کشیده ، حمزه را از دست مخالفین نجات داد وبه‌هرات‌آوردوسه ماه نگهداشت تا مرادمرزا از تهران آمد و خراسان را تامین کرد ،آنوقت وزیر ، حمره مرزا را به مشهد فرستاد . ناصرالدین شاه‌چهار توپ و نشان‌اعزازی ظهیر الدوله برای وزیر یار محمد خان فرستاد . درسال ۱۸۵۰ سرداران قندهار بر ضد وزیریار محمد خان برخاستند و سردار شیر علیخان قندهاری پسر مهردلخان تا «لاش»رسید . سردار محمد صدیق خان پسر کهندلخان قندهاری چخانسور را اشغال کرد و سرداران بزرگ خود تاگرشک‌وارد شدند .وزیر یار محمد خان عسکر کشیده ، سردار شیر علیخان را از لاش براند و احمد خان اسحق زائی رادر هم شکست وخود سرداران راکتباً دعوت به اتحاد نمود. ولی وزیر بیمار شد و در راه هرات درمحل«رباطمیر»درسال ۱۲۶۷ (۱۸۵۰) فوت و در جنب مقبره جامی در هرات مدفون گردید .

سعید محمد خان پسروزیر که حاکم لاش و جوین بود ، در هرات آمد و درجای پدر نشست . اما او مرد مخبوط الحواسی بود که مردم لایق حکومتش نمیدیدند، پس سردار کهندلخان را از قندهار دعوت کردند . سردار آمد وفراه واسفزاررا گرفت‌و داخل هرات شد . اما ایران مداخله کرد و بنام‌کمك به پسر وزیر قشونی اعزام کرد. سرداران قندهار که با ایران دم از اتحاد میزدند ، بدون مقابله از هرات به‌قندهار برگشتند وسیدمحمد خان قشون امدادی ایران‌رامرخص نمود .اما مردم او را نمی خواستند ،لهذا نایب عیسی خان هراتی ،یکنفر از شهزاده‌گان ابدالی را(یوسف‌بن قاسم بن فیروز الدین) که درمشهد زندگی میکرد ، برای اشغال حکومت هرات‌خواست شهزاده در سال ۱۸۵۵ وارد هرات و حاکم شد . سعید محمد خان اعدام گردید و ایران باز بنام خون خواهی او عسکر سوق کرد . نایب عیسی خان‌این‌بار ازامیر دوست محمدخان استمداد کرد ولی امیر نپذیرفت و مثل برادران قندهاری خوداز طرف شدن با ایران اجتناب نمود .

پس نایب عیسی خان شهزاده یوسف را بغرض مصالحه در اردوی ایران‌فرستاد. مرادمرزا قوماندان قوای ایرانی این شهزاده رابکشت ومحاصره شهر را تشدیدنمود. نایب عیسی که مرد بیجگری بود به‌اردوی دشمن رفت وتسلیم شد، مراد مرزاهم اورا بغدر بکشت وهم داخل شهر شد. مگر همینکه شنید بحریه انگلیس بوشهر را در ایران بگرفته است، به‌عجله به ایران برگشت . سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان که بعد از پایان جنگ اول افغان وانگلیس ازامیر دوست محمد خان (کاکاو خسرش) متنفر شده بود، به‌ایران سفر کرده ودرآنجا میزیست، پس بموافقت حکومت ایران به‌افغانستان برگشت وحکومت هرات را بدست‌گرفت (۱۸۵۶) وتا۱۸۶۲ حاکم هرات باقیماند .

امیر دوست محمدخان چنین چیزی نمیخواست وبه سردار محمد شریف خان حاکم فراه امر سوقیات به‌هرات داد، واو توانست که غور وساغر را اشغال کند.سردار سلطان احمدخان در ۱۸۶۱ عسکر بفراه کشید وآنولایت را مسخر نمود. امیر دوست محمدخان به‌عجله خود به‌عسکر کشی پرداخت. سلطان احمدخان به‌هرات برگشت و

تحصن اختیار نمود. امیر دوست محمدخان از آغازسال ۱۲۷۹ (۱۸۶۲) شهر هرات را درمحاصره کشید. جنگهای هرات هشت ماه طول کشید. درطی این جنگها اول زن سردار (که دختر امیر دوست محمد خان بود) وبعد خودش بمردند. روز های تدفین هردو درگذرگاه متارکه برقرار بود. بعد از مراسم مرده داری مجددا جنگ بین امیر دوست محمدخان وسردار شهنواز خان پسر سلطان احمدخان آغاز گردید. ولی بالاخره شهر هرات فتح وشهنواز خان محبوس گردید .

اوضاع اجتماعی افغانستان درزمان دولت ابدالی :

زمان سلطنت احمدشاه وتیمورشاه، درمدت ٤٥ سال یکدوره امنیت نسبی داخلی کشور بود، که‌بعد ازیکدوره طولانی تجزیه وتقسیم مملکت، مجددا دولت سرتاسری افغانستان تشکیل ومرکزیت اقتصادی موجود شد. لهذا بتدریج امور زراعتی وتجارتی جان گرفت، گرچه دولت در انکشاف اینها دست قوی نداشت ـ زیرا بیشتر متوجه سیاست داخلی وخارجی بود ـ معهذا امنیت عمومی ومرکزیت اداری که حصص مختلفه کشور را بهم مربوط نموده بود، راه تجارت را در داخل وخارج (هند وآسیای مرکزی وایران) گشاده تر میساخت، شهرها رونق حاصل میکرد، صنایع دستی ومحلی نیز انکشاف خود را از سر میگرفت، وزراعت شکل آرام خود راحفظ میکرد. مساجد و مدارس درشهر ها مصروف تعلیم علوم قدیمی گردید. مگر این فرهنگ در احیای مجدد خود نیز بیشتر از یادگار دورهٔ انحطاط چیزی دیگر نبود، در حالیکه در خارجه فرهنگ وادبیات وصنایع ظریفه جدید در پهلوی علوم وصنایع واکتشافات برق وبخار وچاپ‌خانه وغیره ازمدتی پیشتر زندگی بشر را تغییر بی‌سابقه داده وجهان کهن را بدنیای نوینی تبدیل کرده بود .

معهذا در افغانستان همان فرهنگ قدیم قرون وسطائی‌نیز فرصت انکشاف‌نیافت و همینکه درعهد زمانشاه‌آتش‌جنگ‌های فیودالی درداخل‌کشور روشن گردید، تاانقراض دولت ابدالی دیگر یکقدم جدی در راه انکشاف اقتصادی وفرهنگی افغانستان برداشته نشد . دهقانان کشور که تحت فشار واستثمار فیودالی رنج‌میبردند بااین جنگهای فیودالی وجنگهابادول‌خارجی بیشترکوفته‌شدند.این‌تنهانبود،درعهدجانشینان دو لت ابدالی تمام موسسات سیاسی افغانستان تخریب شده وملوك الطوایفی منحطی سراسر کشور را فراگرفت. پس تمال شئون اجتماعی افغانستان اعم از اقتصادی وفرهنگی وسیاسی روبه تنزل وانحطاط نهاد، وآنچه هم از قدیم مانده بود متلاشی گردید .

این انحطاط وتنزل نه‌اینکه افغانستان قرن نزدهم را از اروپای جدید ومترقی در فاصله بسیار دوری نگهداشت ، بلکه افغانستان را ازسایر کشور های آسیائی نیز عقب‌تر انداخت، وتازه درقرن بیستم افغانستان نمونه کشور های عقب مانده جهان بشمار رفت .